

علیه انحرافات
فرصت طلبانه و فرقه گرایانه
در جنبش کارگری ایران



مازیار رازی

فهرست

پیشگفتار به جزوه ننین (چپ روی در کمونیزم)

طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

آقای محسن حکیمی، سنگ بزرگ علامت نزدن است!

آقای جعفر عظیم زاده، کدام گام های عملی؟

«فرصت طلبان» و «فرقه گرایان» در اپوزیسیون «چپ» (نقد حزب کمونیست کارگری و «پیک انترناسیونالیست»)

اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری یا "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" (نقد محمد رضا شالگونی)

در باره ی سازماندهی جنبش کارگری (نقد ع. ناصر)

چشم انداز جنبش کارگری (نقد یداله خسروشاهی)

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

بیشگفتار

کتاب «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» اثر لنین

کتاب «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» در آوریل و ترمیمات آن در ۱۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ توسط لنین به رشته ی تحریر در آمد. این کتاب در ۸-۱۰ ژون به زبان روسی و تقریباً در همین زمان- در ماه ژوئیه، ترجمه ی آلمانی، فرانسه و انگلیسی آن چاپ شد. لنین شخصاً در کار حروف چینی و چاپ این کتاب نظارت کرد، تا کتاب قبل از آغاز دومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی منتشر گردید. کتاب مزبور بین کلیه ی نمایندگان دومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) توزیع شد. طی ماه های ژوئیه- نوامبر سال ۱۹۲۰ این کتاب مجدداً به زبان آلمانی در لپزیگ، به زبان فرانسه در پاریس و به زبان انگلیسی در لندن چاپ و منتشر گردید. در متن دستنویس «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» در زیر عنوان اصلی عنوان فرعی دیگری نیز بدین شرح وجود دارد: «(تجربه ی مصاحبات عامه فهم درباره ی استراتژی و تاکتیک مارکسیستی)». در کلیه چاپ های این کتاب که در دوران حیات لنین منتشر می شد این عنوان فرعی حذف شده بود. در چاپ چهارم کلیات و. ای. لنین اثر «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» از روی متن چاپ اول، که غلط گیری آن توسط خود لنین انجام گرفته است، منتشر می شود.

به درستی این کتاب در باره "استراتژی و تاکتیک مارکسیستی" است. همواره در ۲۰۰ سال گذشته، از زمان تشکیل اولین تشکل های کارگری و ایجاد بین الملل

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

اول، دوم و سوم (زمان لنین) آنچه منجر به بحران های سیاسی و تشکیلاتی این سازمان ها شد، انحرافات فرصت طلبانه از یکسو و فرقه گرایانه از سوی دیگر بوده است. لنین از نادر فعالان جنبش کارگری بود که توانست در اکثر موارد مشی انقلابی را در مقابل گرایش های انحرافی پیش برد. گام برداشتن در راستای مشی انقلابی به ویژه در جوامع اختناق آمیز؛ همانند راه رفتن بر روی لبه تیز یک چاقو است. هر لغزش کوچک فعال سیاسی را به «چپ» یا «راست» این لبه تیز پرتاب می کند. لنین از نادر انقلابیونی که هنر دویدن بر این لبه تیز را آموخته بود! این «تاکتیک مارکسیستی» توسط لنین انجام گرفت و با صراحت به افشاگری مخالفان «چپگرا» (فرقه گرا) و «راستگرا» (فرصت طلب) پرداخت.

«بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» کتابی است در برخورد به فرقه گرایان. فرقه گرایان در جنبش کارگری ایران نیز وجود دارند. از دیدگاه گرایش های خرده بورژوازی مانند گرایشات «شبه آنارشیستی» و «مانونیستی»، دنیا همواره به «سفید» و «سیاه» تقسیم می گردد. هر آنچه به غیر از «خود» آنهاست، در دنیای «سیاه» جای دارد. اینگونه تقسیم بندی البته برای کسانی که خواهان خلاص کردن خود از بار فعالیت روزمره و مشقت بار مبارزات کارگری علیه سرمایه داری هستند، ایده آل است. دنیای آنها «تخیلی» و «خالص» است. سناریوی آنها چنین خلاصه می گردد: کارگران (دوستان شان) از یک سو، و سرمایه داران (دشمنان شان)، همراه با گروه های سیاسی چپ) از سوی دیگر، در مقابل یکدیگر قرار می گیرند. از نقطه نظر آنها استراتژی کارگران تشکیل حکومت شوراهای کارگری و سرنگونی دولت سرمایه داری است، و تا تحقق کامل این خواست مرکزی کارگران خود را آغشته به هیچ عملی که خارج از این محدوده است، نباید کنند. هر آنچه غیر از این اتفاق افتد، «اصلاح گرایی» و تمکین به بورژوازی است. به زعم آنها «تاکتیک» پرولتری، وجود خارجی ندارد، و امری در حوزه فعالیت گرایش های «چپ بورژوازی» است. اینها تصور می کنند که کارگران همه یکپارچه مسلح به آگاهی سوسیالیستی هستند و

تحت تأثیر و نفوذ عقاید بورژوازی و رفرمیستی قرار نمی گیرند. اینها فکر می کنند که کارگران برای دستیابی به هدف نهایی خود (دیکتاتوری پرولتری)، با حفظ اصول و برنامه خود، نباید مطالباتی (مطالبات انتقالی) طرح کنند که بتواند چارچوب دولت سرمایه داری را بلرزاند و آگاهی سوسیالیستی را برای کارگران گام به گام، در ارتباط با آگاهی کنونی شان، طرح کند. از دیدگاه آنها کارگران یک روزه «سوسیالیست» می شوند و تمام عیوب سرمایه داران را کاملاً درک کرده و اقدام به انقلاب کارگری می کنند. سایر مسأله‌ها در خدمت بورژوازی قرار دارد و بس! و هر آن کس مطلبی غیر از این سناریوی «خالص» و «زیبا» بر لب بیاورد الزاماً «چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب» است! مواضع فرقه‌های «شبه آنارشیستی» و «مائونیستی» ایرانی، همان موضع «امتناع» از جنبش کارگری است.^۱

مازیار رازی

آبان ۱۳۸۴

^۱ - رجوع شود به نگاهی به چهره‌ی «فرصت طلبان» و «فرقه‌گرایان» در اپوزیسیون

«چپ»/ایران- م. رازی، کارگر سوسیالیست ۵۸، آبان ۱۳۷۷

طبقه ی کارگر: سازمانیابی توده ای و حزبی

گفت گو با مجله نگاه

امروزه، به باور بسیاری از فعالین کارگری و نیز گرایشات مختلف درون جنبش کارگری، مسأله ی سازمان یابی طبقه ی کارگر یکی از مهم ترین و بی واسطه ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به نظر شما، معضلات و موانع اساسی سازمانیابی جنبش کارگری در ایران کدام ها هستند و برای رفع آن ها چه اقداماتی باید انجام گیرند؟

من هم موافقم که مسئله سازمانیابی طبقه کارگر یکی از مهم ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. یا به سخن دیگر، عدم سازمانیابی طبقه کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری میدل شده است. به ویژه در وضعیتی که دولت سرمایه داری با کمک و همکاری «سازمان بین المللی کار» از چندی پیش در تدارک ایجاد یک بدیل تشکل کارگری دولتی برای کارگران است. بدیهی است که چنانچه گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری در یافتن راه حل این بحران گام های مؤثر و سریع برندارند؛ بحران توسط دولت سرمایه داری و متحدان بین المللی اش به صورت دیگری (به نفع سرمایه داری) یا گرایشات مماشات جو حل می گردد؛ یعنی به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و

تحقیق توده های کارگری برای یک دوره طولانی؛ این بار با نام «دمکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمان های بین المللی وابسته به امپریالیسم.

بنابر این گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری بایستی گام هایی در راستای حل این بحران بردارند. اما؛ برای برداشتن نخستین گام یک پیش شرط وجود دارد. این پیش شرط اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است. یعنی گرایش های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر و تنوع عقاید و گرایشات تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکلات کمونیستی و سوسیالیستی؛ آنارشویستی؛ سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی؛ رفرمیستی؛ مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرفنظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آنها؛ در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست؛ بلکه یک اتحاد عمل کارگری است. تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می شوند که مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایشات نظری نیاید حذف گردند.

برای پاسخ به سوال شما مبنی بر عدم موفقیت جنبش طبقه کارگر در امر سازمانیابی؛ باید ذکر کنم که یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری؛ به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرایی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یکدیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛

اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

ریشه این انحراف البته در ماهیت غیردمکراتیک دولت سرمایه داری است که طی دو دهه پیش کوچک ترین اعتراضات کارگران را با روش های خشونت آمیز و ارباب گرایانه پاسخ داده است. در دوره پیش تحت فشارهای سرکوب و ارباب، کارگران پیشرو تجربه دموکراسی کارگری را نداشته و اکنون با تحولات نوین؛ قادر به همزیستی با هم در مقابل یک دشمن واحد نیستند. چنانچه در دوره پیش روش های خذف گرایانه و فرقه گرایانه کارگران پیشرو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غده چرکین به چشم می خورد. کارگران جوان و پیشتاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند. کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. کارگران پیشرو سنتی که در دروه پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند؛ و کارگران پیشتاز و جوانان کارگر که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق ها سیاسی و گشایش های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی هم سویی را با وضعیت کنونی نمی توانند با گام های ضروری تطابق دهند آنها درها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم

بسته اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی دهند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به به «سازمان خاص» طرد می کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب نهاده اند این وضعیت اسفناکی است. به اعتقاد من در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگری، برخوردهای غیر دموکراتیک است که توسط برخی از کارگران پیشروی سنتی مصرانه اعمال می گردد.

البته مانع دیگر نیز وجود و آن هم مرتبط به ماهیت سرکوبگرانه دولت سرمایه داری است. کشتار وحشیانه کارگران خاتون آباد و دستگیری و ارباب فعالین کارگری در اول ماه مه سال پیش و تهاجمات امسال جدیدترین نمونه های سیاست سرکوب گرایانه دولت سرمایه داری است.

اما در در وضعیت کنونی این مانع در شرف کاهش است. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که برای مقبول نمایش دادن خود در انظار نهادهای بین المللی امپریالیستی، بایستی یک سلسله اقداماتی انجام دهد و سرکوب ها را کاهش دهد. نمود این سیاست را می توان در شیوه برخورد دولت در دادگاه های فعالان کارگری در سقز مشاهده کرد. بدون تردید در گذشته چنین حرکت هایی به ویژه در شهرهای کردستان با قتل عام فعالین کارگری همراه می شد. اما سال پیش مشاهده شد که تنها واکنش نمایندگان دولت سرمایه داری، دستگیری علنی کارگران بود؛ که با فشارهای بین المللی و ادار به عقب نشینی و آزادسازی دستگیرشدگان منجر شد. برگزاری مراسم اول ماه مه امسال و شرکت بیشماری از کارگران مستقل از دولت در تظاهرات اول ماه مه که سنتاً در کنترل خانه کارگر است؛ با شعارهای مستقل و رادیکالشان نشانگر این تحولات نوین است. تدارک تهاجم به سندیکا شرکت واحد توسط مزدوران

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

خانه کارگر و شورای کار اسلامی و نه لباس شخصی ها و سپاه پاسداران، تفاوت ها در شیوه سرکوب را نشان می دهد.

یک سؤال جدی و سرنوشت ساز در این باره، چگونگی سیاست ها و راه کارهای اصولی و پایدار سازمان یابی طبقه کارگر است. به نظر شما سازمانیابی طبقه ی کارگر باید بر مبنای کدامین چشم انداز و افق سیاسی صورت گیرد؟ و به این منظور، چه راه کاری باید انتخاب شود؟

برای پاسخ گویی به چگونگی پیشبرد راه کارهای فوری و امروزی در امر سازماندهی؛ در وهله نخست باید چشم انداز سازمانیابی جنبش کارگری ترسیم گردد. به سخن دیگر برای تعیین تاکتیک های امروزی که در پیش روی طبقه کارگر قرار گرفته است؛ می بایستی در ابتدا استراتژی را مورد بررسی قرار داد. بدون داشتن چشم انداز و افق سیاسی جنبش کارگری دچار روزمره گی و انجام خرده کاری های بی حاصل می گردد. داشتن یک استراتژی صحیح و روشن می تواند اشتباهات در کارهای روزمره را کاهش دهد.

استراتژی طبقه کارگر چیست؟ به اعتقاد من در مرکز استراتژی طبقه کارگر باید مسئله قدرت کارگری قرار گیرد. بدون قدرت کارگری هیچ یک از تکالیف جامعه (تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی) قابل حل نیستند. برخی از فعالین کارگری استدلال می کنند که "مسئله طبقه کارگر ربطی به قدرت کارگری نداشته و فقط باید بر کسب یک سلسله حقوق صنفی مبارزه شود". این گرایشات از ابزار مبارزاتی کارگران که در رأس آن اعتصاب کارگری، تنها به منظور اعمال فشار بر دولت سرمایه داری استفاده می کنند. این شیوه تفکر نادرست است. به نظر من کلیه ابزار مبارزاتی از جمله اعتصاب باید در راستای پیوند با قدرت کارگری باشد. در همین جا باید یادآور شد که هر اعتصاب، حامل نطفه های اولیه قدرت کارگری است، اما برای

تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آنچه این دو وضعیت را به هم پیوند می دهد، سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود دولت سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی کند.

برخی از کارگران پیشرو سنتی تصور می کنند که با تکرار شعارهای «کمیته کارگری» و یا «مجامع عمومی کارگری» مسئله کارگران به خودی خود حل می گردد. اینها تصورات واهی است. لازم به ذکر است که ما می باید از تمامی نهادهای کارگری حمایت کرده و هیچ اختلافی با طرح آنها نداریم. اما باید درک شود که هیچ «کمیته اعتصاب» یا «کمیته کارگری» یا «مجمع عمومی» ی به شکل خودجوش به یک «شورا» و در نهایت کسب قدرت کارگری مبدل نمی گردد.

کارگران پیشتاز در مورد چشم انداز سیاسی خود آگاه و روشن باید باشند. آنها باید بدانند که طبقه کارگر صرفاً پس از کسب قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون قدرت سیاسی؛ طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون بدست گرفتن قدرت سیاسی کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود. «رفرم» در جامعه سرمایه داری شاید (در بهترین حالت) منجر به تقلیل مشکلات (آن هم موقتی) گردد؛ اما مسائل را به شکل ریشه ای هرگز حل نمی کند. رفرم هرگز قادر به از میان برداشتن غده سرطان را نمی گردد. برای این منظور عمل جراحی لازم است.

اما قدرت گیری کارگران نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی برنامه ی اقتصاد برنامه ریزی شده و سیاست های اجتماعی، نیاز به اقدامات حساب شده است. روند قدرت گیری حرکت مشخص و برنامه ریزی شده ی است که مانند زنجیری به هم پیوند خورده است. هر گسستی در این سلسله عملیات، می تواند وضعیت کارگران را با فاجعه روبرو کند. به سخن دیگر، کسب

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

قدرت سیاسی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان های «آزاد شده» ی که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند؛ باید توسط کارگران پیشتاز «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. کارگران آگاه نیز برای برنامه ریزی کسب قدرت سیاسی نیاز به حزب سیاسی کارگری دارند. مطالبه ی تأسیس هر تشکل مستقل کارگری " ضد سرمایه داری"؛ اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند خورد. این ستون فقرات همانا «حزب کارگران فعال ضدسرمایه داری» است. به سخن دیگر کارگران ضدسرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضدسرمایه داری را شکل می دهد.

در نتیجه؛ می توان اذعان داشت که استراتژی محوری کارگران در مرحله کنونی ایجاد یک حزب ضد سرمایه داری است. اما این حزب هنوز ساخته نشده است. این حزب باید از قلب جنبش کارگری و همراه با فعالین کارگری ایجاد گردد. گرایش هایی که نقداً، سازمان ها و احزاب «کارگری» را توسط عده ای ای روشنفکر (آن هم در خارج از کشور) ساخته و از کارگران می خواهند به آنها بپیوندند؛ اقدامی غیر اصولی و نادرستی انجام داده اند. حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری با این احزاب سنتی تفاوت دارد؛ و باید متشکل از کارگران پیشتاز باشد. تدارک در راستای ایجاد این حزب، امروز به استراتژی اساسی کارگران پیشتاز مبدل گشته است.

کارگران پیشرو باید توجه کنند که در وضعیت بحران سیاسی در دوره آتی، مسئله ی «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می گردد: قدرت سرمایه داران یا قدرت کارگران. در جامعه ما بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون دولت (کشمکش های درونی، بی اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و

زحمتکشان)؛ و بی اعتمادی طبقه کارگر نسبت به سیاستمداران سرمایه دار، وجود دارد. برای کسب قدرت سیاسی اعتماد به نفس در درون طبقه ی کارگر باید به وجود آید. این کار شدنی نیست مگر توسط سازماندهی حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری. ساختن حزب پیشتاز کارگری نیز توسط جمع جبری «کمیتة های کارگری» یا «مجامع عمومی کارگری» یا «تشکلات ضد سرمایه داری کارگری» بوجود نمی آید. برای ساختن حزب پیشتاز کارگری باید از هم اکنون آگاهانه و مصممانه تدارک مشخص دید. کارگران را باید از هم اکنون به ضرورت ساختن حزب ترغیب کرد. کارگران جوان را باید از امروز در تدارک عملی حزب پیشتاز سهیم کرد.

با توجه به این چشم انداز؛ تاکتیک های کارگری چیستند؟ با توجه به بیش از دو دهه اختناق بدیهی است که جنبش کارگری از افتراق و چند دستگی و تشتت عمیق رنج می برد. هیچ اقدامی بدون اتحاد کارگران علیه دولت سرمایه داری، عملی نیست. تمام راه حل ها که منجر به اتحاد عمل سراسری کارگران نگردد، محکوم به شکست هستند. هیچ «کمیتة کارگری»، هیچ «مجمع عمومی» و هیچ «تشکل مستقل کارگری» و هیچ حزب پیشتاز کارگری بوجود نمی آید؛ مگر در ابتدا وسیع ترین اتحاد میان کارگران برقرار گردد. این اتحاد تنها می تواند یک اتحاد عمل بر محور یک برنامه اقدام کارگری باشد. توافقات باید بر سر عمل مشترک صورت گیرد. باید همواره نکات اشتراک را جستجو کرد و آنها را تقویت کرد. نکات افتراق را در اتحاد عمل نباید عمده کرد. اما؛ این اتحاد عمل کارگری باید دموکراتیک باشد و همه نظریات متفاوت را زیر چتر خود متشکل کند.

برخی استدلال می کنند با اتحاد عمل با گرایشات ماشت جو، رفرمیست و سندیکالیست نمی توان «رادیکالیسم» کارگری را حفاظت کرد. پس باید از ابتدا جبهه ها را از هم جدا کرد تا کارگران به نظریات سندیکالیستی و رفرمیستی آغشته نشوند! این استدلال ها همه برخوردهای نا پخته و کودکانه ای هستند. درست

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

برعکس، تنها راه حفاظت کارگران از رخنه‌ی عقاید غیر رادیکال، وحدت عمل با همان گرایشات سندیکالیستی است که از پایه توده‌ای برخوردار هستند. زیرا تنها راه افشاگری و جداسازی توده کارگران از رهبران مماشنت جو، در عمل مشترک ضد دولت سرمایه داری است. تنها در پی کار مشترک و تبادل نظر در انظار کارگران است که آنها به ماهیت مماشنت جویانه رهبران خود پی می‌برند. طبیعی است که هرچه افتراق و تشتت بیشتر دامن زده شود و کارگران بیشتر از هم جدا شوند؛ عقاید رفرمیستی بیشتر به درون کارگران رخنه خواهد کرد.

در همین رابطه، نظر شما درباره‌ی فعالیت «کمیته‌ی پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری»- که اخیراً از طریق تهیه‌ی طوماری با امضای چند هزار کارگر خواستار موافقت وزارت کار رژیم جمهوری اسلامی برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری شده است- چیست؟ نوع تشکل مورد درخواست این کمیته و راه کار آن برای ایجاد چنین تشکلی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در این رابطه بهتر است بدو اشاره کنم که ما باید آگاه باشیم که دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می‌دارد که همراه با رفرمیست‌های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن تحولات اجتماعی می‌کند. تبلیغات رفرمیستی در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می‌گذارد. چنانچه طبقه‌ی کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی‌گرفت، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی‌آورد! باید توجه کرد که حاکمیت سرمایه داری تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه‌های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) اعمال نفوذ نمی‌کند، بلکه از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی نا به سامان

که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند، اعمال نفوذ و قدرت می‌کند.

در جوامع غربی، نیز نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور می‌گردد، وگرنه با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارعاب می‌کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه ترین آنها) نهایتاً می‌پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می‌شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سؤال رفته و قیام‌های توده‌ای در دستور روز قرار می‌گیرد.

در نتیجه، در جامعه ما گرایش‌های رفرمیستی و سندیکالیستی که به ماهیت ریشه‌ای دولت سرمایه داری کاری نداشته و تنها خواهان رفاه‌های اولیه برای طبقه کارگر در چارچوب نظام کنونی اند؛ شکل می‌گیرد و تقویت می‌گردد. در وضعیت اختناق آمیز؛ پایه‌های کارگری (در دوره‌های اولیه) بیشتر متمایل به این گرایش‌ها می‌شوند و این یک امر طبیعی است. باید توجه کرد که کارگرانی که در وضعیت وخیم اقتصادی بسر می‌برند، به شکل یکپارچه و توده‌ای به رادیکالیزم کارگری روی نمی‌آورند. گرایش‌ها محافظه کارانه و مماشات‌جو در ابتدا در درون کارگران تقویت می‌گردد. از اینرو رهبران رفرمیستی و مماشات‌جو از این احساسات طبیعی سوء استفاده کرده و پلی میان خواست‌های کارگران و سیاست‌های دولت ایجاد می‌کنند.

«کمیته‌ی پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری» (منبع کمیته پیگیری) باید در چنین محتوایی ارزیابی شود. به اعتقاد من گرایش حاکم در کمیته پیگیری دارای سیاست ناروشن، بعضاً مماشات‌جو، رفرمیستی و فرقه‌گرایانه است. اما حضور این گرایش غیر رادیکال به مفهوم عدم حمایت از حرکت کارگران که به حق از آن حمایت کردند،

نباید تلقی گردد. باید تأکید شود که تعداد امضا کنندگان نباید معیار ارزیابی ما از آن کمیته باشد. این رقم می توانست حتی ۴۰ هزار باشد و این موضوع خللی در ارزیابی ما ایجاد نمی کرد. موضوع از این قرار بود که در مهرماه ۱۳۸۳ هینت نمایندگی سازمان بین المللی کار (آی ال او) بار دیگر به ایران آمد و اینبار با «وزارت کار ایران» به توافقنامه جدیدی رسید؛ که امضای «کنفدراسیون انجمن های کارفرمایان ایران» و «خانه کارگر» را نیز شامل می شود. نکته مهم این توافقنامه این است که بر خلاف توافق سال ۱۳۸۱، «آی ال او» پذیرفت که شوراهای اسلامی، با تغییراتی در قوانین و آئین نامه ها، شرایط مطروحه در مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ «آی ال او» را برآورده می کند. به این مفهوم که از این پس از نظر «آی ال او»، شوراهای اسلامی و «خانه کار» می توانند در مرکز ایجاد سندیکاهای کارگری قرار گیرند. به این ترتیب دولت ایران مهمترین شرط مورد نظر «آی ال او» را اکنون تأمین کرده و «آی ال او» در موضع سال پیش خود که شوراهای اسلامی و خانه کارگر را در حاشیه قرار داده بود؛ تجدید نظر کرده است. به سخن دیگر «آی ال او» که قرار بود با توافق اصلاح طلبان (حزب مشارکت اسلامی) «سندیکای مستقل» در ایران تأسیس کند؛ پس از کنار گذاشتن «اصلاح طلبان» در انتخابات اخیر مجلس هفتم؛ وارد معامله و توافق با جناح راست دولت شده است.

به دنبال این توافق، تعدادی از فعالان کارگری (عمدتاً سندیکالیست و رفرمیست) با محور خواست آزادی ایجاد تشکل های کارگری، دست به کار تدارک اعتراض زدند و به جمع آوری امضا کارگران پرداختند. در پروسه تهیه متن نامه اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضاء بود که ایده ایجاد کمیته ای جهت تعیین بخشی به این حرکت و گسترش دامنه آن مطرح شد. تا این جا هیچ تخریفی صورت نگرفته و این یک روال عادی است که رخ داده است. تنها سؤالی که در ذهن کارگران طرح می گردد این بود که چرا گرایش «رادیکال» به این ابتکار عمل دامن نزده است؟ چرا گرایش رادیکال زمانی که این اتفاقات رخ داد، توده های کارگران را برای یک اعتراض گسترده

سازمان ندادند؟ برخلاف برخی از گرایش های فرقه گرا، که این حرکت را مورد انتقاد قرار داده اند؛ ما در «کمیته اقدام کارگری» این حرکت را مورد حمایت مشروط قرار دادیم. مشروط به صراحت بخشیدن به مطالبات مطروحه و شناخت و افشای ماهیت سازمان بین المللی کار (و نهادهای دولت سرمایه داری).

بدیهی است که محکوم کردن این حرکت به دلایل واهی روش درستی نمی توانست باشد، حتی چنانچه مطالبات این کمیته رفرمیستی و مخاطبان آن اشتباه انتخاب شده باشند. همانطور که اشاره کردم؛ مسئله محوری امروزی جنبش کارگری، ایجاد اتحاد و یک پارچگی میان کارگران است. اتحادی بر محور یک سلسله فعالیت های مشخص عملی؛ متکی بر یک برنامه عمل کارگری. امروز کارگران ایران بیش از پیش به اتحاد و عمل مشترک نیازمندند. هرگونه افتراق و چند دستگی، جبهه سرمایه داری را تقویت کرده و کل کارگران را تضعیف خواهد کرد. گرایشات منقد باید درک می کردند و می پذیرفتند که تعدد آرا و اختلافات سیاسی امری است واقعی در درون جنبش کارگری. همه یک رنگ نمی توانند باشند. نظریات مختلف از جمله نظریات سوسیالیستی؛ آنارکوسندیکالیستی؛ سندیکالیستی، آنارشستی و رفرمیستی در درون جنبش کارگری وجود دارند. اختلافات می تواند در درون یک اتحاد عمل کارگری به بحث و تبادل نظر گذاشته شود و در ضمن مبارزات ضد سرمایه داری در راستای حفظ منافع جمیع کارگران متحدانه صورت پذیرد. انشعابات و افتراقات تنها زمانی موجه هستند که عده ای از خط طبقاتی عبور کرده و در کنار طبقه و دولت سرمایه داری قرار گیرند. موقعیت کنونی در میان کارگران اینگونه است که مرزبندی با نهادهای دولتی (خانه کارگر و شوراهای و انجمن های اسلامی کار) تا حدود زیادی صورت گرفته است (تظاهرات اول ماه مه امسال این نکته را به اثبات رساند)؛ اما در عین حال انحرافات و کجروی ها و تناقضات وجود خواهد داشت. این امر طبیعی است زیرا کل طبقه کارگر برای نخستین بار پس از یک چهارم قرن از زیر آوار اختناق و سرکوب سر بیرون می آورد. اختناق و ارباب تاثیرات خود را نه تنها به شکل

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

فیزیکی بلکه همچنان به صورت سیاسی و تشکیلاتی در اذهان کارگران می گذارد. نباید فراموش شود که ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری (به ویژه نظیر ایران) ایدئولوژی هئیت حاکم است و تمام انحرافات جامعه سرمایه داری در درون طبقه کارگر نیز راه می یابد. اما در عین حال، گسست از انحرافات، در وضعیت گشایش ها سیاسی، می تواند به سرعت انجام گیرد. بنابر این نمی توان پیش از آغاز مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و کار عملی سیاسی، افتراق های کاذب را دامن زد .

به اعتقاد من نامه نگاری و طرح مطالبات برای بهبود وضعیت کارگران از هر نهادی بلاایراد است؛ به شرطی که ماهیت این نهادهای دولتی (وزارت کار) و امپریالیستی (سازمان بین المللی کار)؛ حداقل در ذهن کارگران روشن باشد. نامه سرگشاده ایرادی ندارد به شرطی که برای کارگران ماهیت واقعی این نهادها توضیح داده شود. جمع آوری طومار ایرادی ندارد به شرطی که چشم انداز عملی آن روشن باشد. نامه نگاری اشکالی ندارد به شرطی که مطالبات کارگری برای تحقق درازمدت کارگران در آن درج شده باشد. طرح سؤال از دولت سرمایه داری ایرادی ندارد به شرطی که در راستای افشای آن باشد و نه مماشات با آن. این کمبودهایی بود که «کمیته پیگیری» به همراه داشت. مبارزه سیاسی گرایش رادیکال می بایستی بر محور این نکات اساسی بنا نهاده می شد و نه انشقاق جنبش کارگری. از اینرو حمایت مشروط از حرکت بخشی از کارگران و نقد روش مسئولان آن، یک گام اصولی است. لازم به تذکر است که حمایت از یک حرکت کارگری به مفهوم تأیید برنامه و سیاست مسئولان سازماندهی آن حرکت نمی باشد.

شما، اساساً، صف بندی های موجود در عرصه ی مبارزات روزمره برای پاسخ به ملزومات سازمان یابی طبقه ی کارگر در ایران را چگونه می بینید؟ محتوای اساسی نقد یا تأیید شما بر سیاست ها و راه کارهای گرایشات مختلف در این راستا چیست؟ و

خودتان برای متشکل شدن جنبش کارگری در ایران، چه پیشنهادات کنکرت و معینی دارید؟

برای روشن شدن "صف بند های موجود در عرصه مبارزات روزمره"؛ و توضیح "سیاست ها و راه کارهای گرایشات مختلف" بهتر است در مورد همین تجربه اخیر مکث شود و به روش برخورد و نقد سایرین به «کمیته پیگیری» پرداخته شود.

انتقادات گرایش دیگر کارگری با نام «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» (منبعد کمیته هماهنگی) نسبت به کمیته پیگیری نشان دهنده بی توجهی آنها به ماهیت اساسی وضعیت کنونی است. عمده کردن نامه «کمیته پیگیری» به وزارت کار و ایجاد یک وجه تمایز کاذب مبنی بر اینکه: "کمیته پیگیری قصد دارد با مجوز دولتی تشکل مستقل ایجاد کند"، در صورتی که «کمیته هماهنگی» می خواهد تشکل کارگری بدون مجور قانونی بوجود آورد و پس از تشکیل آن اجازه دولت را کسب کند. منتقدین به «کمیته پیگیری» اشاره می کنند که از آنجایی که مخاطبین این کمیته «سازمان بین المللی کار» و «وزارت کار» است؛ این نشانه توهم آنها نسبت به این نهادها است. این روش یعنی دست گذاری دراز کردن بسوی رژیم! در پاسخ باید ذکر شود که در حوزه فعالیت های سیاسی کارگری، هیچ استدلالی فرقه گرایانه تر از این نمی تواند طرح شود. مبارزه استراتژیک کارگری برای پیشبرد اهداف خود نیاز به تاکتیک های دارد که ناشی از سطح آگاهی کنونی و وضعیت اجتماعی کارگران است. اگر در وضعیت کنونی توده های وسیع کارگری نسبت به اقدامات سازمان بین المللی کار و وزارت کار دچار توهم هستند، راه حل زدودن توهم آنها این نیست که شعارهای آلتوماتیستی در مقابل آنها قرار داده شود.

روش برخورد «کمیته هماهنگی» یک اشتباه تاکتیکی بود. نشان به آن نشانی که کمیته پیگیری در مراسم اول ماه مه در سینما فردوسی در سر لوحه شعارهای خود اعلام کرد که قصد کسب مجوز دولتی را ندارد. و بدین ترتیب تمامی تبلیغات کمیته هماهنگی را خنثی کرد.

باید توجه داشت که تظاهرات یک پارچه کارگران در اول ماه مه دست‌آوردی بزرگی برای کل طبقه کارگر محسوب شد. حضور مشترک کارگران با گرایش‌ها و تعلقات سیاسی و تشکیلاتی متفاوت، تمامی محاسبات نهادهای وابسته به دولت سرمایه داری را درهم ریخت. در تظاهرات اول ماه مه شعارها وحدت طلبانه مانند: اتحاد، اتحاد علیه سرمایه دار؛ اتحاد تشکل، تشکل اتحاد؛ اتحاد رمز ماست، تشکل عزم ماست؛ کارگر، کارگر، وحدت، وحدت؛ اتحاد، تشکل، قدرت اصلی ما؛ همسنگران، چاره ما وحدت است. کارگران چاره ما وحدت است... و غیره، در میان سایر شعارها در خیابان‌های و سالن‌های سراسر ایران طنین افکند و احساسات اکثر کارگران ایران را منعکس کرد. کارگران ایران در ۱۱ اردیبهشت نشان دادند که خواهان وحدت عمل علیه سرمایه داری هستند. آنها با شعارهای خود با صراحت اعلام کردند که بهیچوجه خواهان افتراق و چند دستگی و پراکندگی نمی‌باشند!

در چنین وضعیتی در اول ماه به جای سازماندهی یک مراسم مشترک ضد سرمایه داری مراسم تکه تکه شده کارگری شکل گرفتند. مسنولان «کمیته ی پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری» مراسم مستقل خودش را بدون کوشش کافی برای همسویی با سایر کارگران سازمان داد. این کمیته از فرط فرقه گرایی حتی از انعکاس اطلاعاتی‌های حمایت از خود، توسط «کمیته اقدام کارگری» و مبارزان بین‌المللی اتحادیه کارگری جهانی، در نشریه و سایت «شورا» خوداری کرد. دوستان «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» که موضع رادیکالی نسبت به «کمیته پیگیری» گرفته؛ با یک ارزیابی نادرست و فرقه گرایانه از شیوه نامه نگاری آن کمیته؛ دامن به اختلاف کاذبی زدند که وحدت کارگری را زودرس به انشقاق کشاند. مراسم روز اول ماه مه که می‌توانست به یک مراسم کارگری واحد با نظریات مختلف و با شرکت صدها تن از کارگران شکل گیرد؛ تکه تکه شد و انعکاس منفی ای در اذهان کارگران وحدت طلب به جا گذاشت.

بنابر این پیشنهاد کنکرت تاکتیکی من در وضعیت کنونی، تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری کارگری است. در درون این اتحاد عمل تمامی نظریات مختلف و متنوع کارگری (به غیر از نهادهای مرتبط به دولت سرمایه داری) می توانند شرکت کنند. در درون این اتحاد عمل گرایشات مختلف متحدان خود را یافته و ضمن کار مشترک عملی ضد سرمایه داری با سایر گرایشات؛ فعالیت اخص خود را نیز پیش می برند. راه حل اینست که با طرح مطالباتی که از آگاهی کنونی کارگران آغاز می شود؛ آنها را در مبارزه روزمره شان رهنمود داد؛ تا نهایتاً کارگران به ماهیت نهادهای دولتی و امپریالیستی پی برده و خود را برای ایجاد تشکل مستقل خود آماده کنند. طرح شعارهایی مانند لغو کار مزدی؛ گرچه شعار درستی است؛ و در برنامه جنبش کارگری باید قرار گیرد؛ اما نمی تواند در هر لحظه و در هر موقعیت در مقابل مطالبات مشخص روزمره کارگران قرار داده شود. اینگونه برخوردها نشانگر «رادیکالیسم» نیست بلکه نمایانگر فرقه گرایی ناب است. این روش از کار نه تنها کارگران را به جهت درست سوق نمی دهد؛ که آنها را به طرف دولت سرمایه داری هل خواهد داد. زیرا آنها شعارهایی غیرقابل لمس بوده و درک آن برای طیف وسیعی از کارگران به آسانی رخ نمی دهد. گرایش های رادیکال کارگری نمی توانند شعارهای خود را بر طبقه تحمیل کنند؛ درست برعکس باید حلقه های رابط بین آگاهی فعلی و هدف نهایی را با درایت و پختگی پیدا کنند. در غیر اینصورت خود از جنبش کارگری منزوی شده و به گوشه ای پرتاب خواهند شد. شعارها و مطالبات کارگری می تواند حتی خطاب به نهادهایی باشد که نسبت به آنها توهم در میان کارگران وجود دارد. برای نمونه اگر کارگران تصور می کنند که «وزارت کار» همراه با «سازمان بین المللی کار» قصد ایجاد یک تشکیلات کارگری برای آنها را دارند؛ با طرح مطالباتی نظیر حق اعتصاب و کنترل کارگری بر تولید و توزیع در کارخانه ها، ماهیت این نهادهای سرمایه داری در انظار کارگران بسیار سریع افشا خواهد شد. زیرا تحقق این مطالبات چارچوب نظام سرمایه داری و وابستگان امپریالیستی آنان را مورد سوال قرار داده و اجرای

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

آنها برای سرمایه داری به مثابه نابودی آنها تلقی می گردد. بدین ترتیب توهم زدایی در میان کارگران می تواند سریعاً صورت پذیرد. کارگران به قدرت خود بیشتر پی برده و اعتماد به نفس پیدا خواهند کرد. سپس آمادگی پذیرش شعارهای رادیکال تر میان آنها بیشتر می شود. اضافه بر این روش اتحاد عمل کارگری کارآترین روش افشای گرایشات راست و رفرمیستی کارگری است. شکل نگرفتن این اتحاد عمل در اول ماه مه و برخوردهای فرقه گرایانه هر دو گرایش، منجر به تضعیف کارگران شد و در نتیجه مزدوران خانه کارگری و شورای کار اسلامی به خود جرأت دادند که چند روز پس از اول ماه مه، به فعالین کارگران شرکت واحد تهاجم برند.

در مجادلات جدی جاری در درون جنبش کارگری امروز ایران، ما شاهد تسریع هر چه دقیق تر و برجسته تر نگاه ها و دریافت ها به قلمرو پاسخ به چند و چون سازمانیابی طبقه ی کارگر هستیم. پاره ای گرایشات، کماکان برای تشکل توده ای و سازمانیابی حزبی کارگری، دو فونکسیون و نقش کاملاً متفاوت قائل هستند. در حالی که فعالین گرایش ضدسرمایه داری یا ضد کار مزدی طبقه ی کارگر، این دو گانگی را زاید و مردود می شمارند و با توجه به تجارب جنبش کارگر جهانی- به ویژه انترناسیونال اول- به چنان تشکل کارگری ای که بتواند هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی طبقه ی کارگر را سازمان دهد و هدایت کند، قائل هستند. شما در این رابطه چگونه می اندیشید؟

به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین "تشکل توده ای" و "حزب کارگری" یک عمل زاید و مردودی است. این روش کار سازمان های سنتی است که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده ای روشنفکر ساخته اند؛ و در واقع کار حزبی خود را از تشکل توده ای جدا می پندارند. آنها توده ها را به مثابه ابزاری برای

به قدرت رسیدن حزبشان پنداشته؛ لذا خواهان پیوستن توده ها به حزبشان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال من با نظریات گرایش "ضد کار مزدی" نیز توافق ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان های سنتی و مطالبات کارگری است؛ اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا است و در نتیجه کاملاً بی ارتباط با واقعیت جامعه ماست.

در این امر تردیدی نیست که تشکیل یک حزب کارگری، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند؛ یک روند از پیش تعیین شده ای نیست. حزب کارگری می تواند یا از درون تشکل کارگری بوجود آید؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم اینست که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت ها کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و؛ از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگهدارد.

بیشتر توضیح می دهم. انگیزه اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های فرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوایی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهاد های وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهاد های کارگری و وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر،

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلاي سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

ایجاد تشکلات علنی در ایران که قرار است همانند بین الملل اول کار توده ای ضد سرمایه داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد. تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیسم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد.

در نتیجه هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و کارگران پیشرو است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب

پیش‌تاز انقلابی به آن منتقل می‌شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب‌نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. پیشروی کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد؛ اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی‌ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیشروی سنتی در وضعیت کنونی که با برخوردهای فرقه‌گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کند کرده اند؛ نشانه‌گر این واقعیت است.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیش‌تاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکل‌های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست که حزب کارگری عملاً حقایق رهبری توده‌ها را به دست می‌آورد. حقی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه عمداً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز کارگری، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست است. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هینت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابر این، حزب پیشتاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیزم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

اگر معتقد به تفکیک میان سازمان یابی توده ای کارگران و امر تحزب طبقاتی آنان هستند، برای هر کدام از این دو تشکل چه ساختار و وظایف مشخصی قائل می شوید؟ و اگر به چنین تفکیک و ثنویتی باور ندارید، درباره ی تحزب کمونیستی طبقه ی کارگر چگونه فکر می کنید؟ آیا کارگران اساساً به چنین ظرفی نیاز دارند و در این صورت، تبلور واقعی مادی و اجتماعی آن چگونه خواهد بود؟

در محور "تحزب کمونیستی" باید یه یک نکته اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که متأسفانه در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آنچه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیزه توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی تر جایگزین کرد. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تنوری است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تنوری و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلال هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تأکید نمی کردند؛ می گوید: که "این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود". به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تنوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

بنابر این من به تفکیک تصنعی تحزب کمونیستی از سازمانیابی توده ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش توده ای و به شکل یکپارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی آید. کارگران در دوره

کنونی محققاً نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی؛ بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آنها را برای انتقال به جامعه نوین آماده کند.

چگونگی نگاه به مسأله ی تشکل و تحزب طبقه ی کارگر، رابطه ی درونی و تنگنایی با سایر مسایل اساسی جنبش کارگری- از جمله پروسه ی امحای کار مزدوری و ...- پیدا می کند. آیا به نظر شما چنین رابطه ای به طور واقعی وجود دارد یا نه؟ در هر کدام از این دو حالت، اساس استدلال شما درباره ی چگونگی این ارتباط یا بی ارتباطی چیست؟

به اعتقاد من شرایط مادی نه تنها در جامعه ما که در سراسر جهان برای "امحای کار مزدوری" آماده است. مسئله عمدتاً آماده نبودن شرایط ذهنی است. به سخن دیگر جامعه سرمایه داری زمانش به سر آمده اما گورکن های آن آماده نیستند. برای هر حرکت حساب شده و برنامه ریزی شده، برای تحقق یک جامعه نوین؛ نیاز به تدارک سیاسی و تشکیلاتی است. تدارک امور تشکیلاتی و آماده شدن نیز نیاز به تشکیلات و رهبری دارد. به عبارت دیگر می توان بحران کنونی بشریت را با بحران رهبری کارگران توضیح داد. به نظر من تا مدامی که بحران رهبری طبقه کارگر حل نگردد، "پروسه امحای کار مزدوری" نمی تواند به شکل ریشه ای آغاز گردد. در برخی موارد اصلاحات و ترمیمات جزئی و موقتی برای بهبود وضعیت امکان پذیر است؛ اما حل ریشه ای بحران اجتماعی با رفع بحران رهبری کارگری پیوند خورده است.

در نتیجه مسایل اساسی جنبش کارگری و روند لغو کارمزدی را باید امری پیونده خورده با تشکیل حزب پیشتاز کارگری، دانست. گرایشاتی که این مسئله محوری را نادیده گرفته و یا به تعویق انداخته و یا منوط به ایجاد تشکلات توده ای کارگری

(حتی از نوع ضد سرمایه داری آن) می کنند؛ خواسته یا نا خواسته روند لغو کار مزدی را به عقب می اندازند.

مسئله ما امروز تنها طرح مطالبات «رادیکال» نیست. بلکه مسئله اساسی یافتن ساختاری تشکیلاتی برای تحقق دادن مطالبات رادیکال است. هنر فعالین پیشروی کارگری یافتن این حلقه رابط است. این حلقه رابط نیز چیزی غیر از "تحزب طبقه کارگر" نیست.

تاریخ جنبش کارگری جهان و به طور مشخص ایران، عموماً، با تاریخ تلاش نیروهای چپ و فعالین کارگری برای ایجاد احزاب کمونیست از یک سو و تشکیلات توده ای از سوی دیگر هم راه بوده است. تحلیل شما از فرآیند عمومی این تلاش در جامعه ی ایران، مبانی نظرات و دیدگاه های مسلط بر پروسه ی تلاش های مذکور، درجه ی موفقیت یا عدم موفقیت آن ها و بالاخره رمز و راز شکست های تاکنونی این مبارزات چیست؟

عدم موفقیت تلاش های نیروهای چپ و فعالیت کارگری برای این ایجاد احزاب سیاسی از یکسو و تشکلات مستقل کارگری از سوی دیگر، به علت انحرافات عمیق نظری است که در درون جنبش کارگری حاکم است. برای نمونه اگر بخواهیم به یک مورد اشاره کنیم، می بینیم که پس از سال ها بحث و تبادل نظر هنوز در درون جنبش کارگری درک مشترکی در مورد تشکل های مستقل کارگری وجود ندارد.

مسئله ی طرح تشکل مستقل کارگری امروز دیگر در بین دو قطب دولت و (آی ال او) از یک طرف و طبقه کارگر از طرف دیگر محدود نمی شود. به نظر من در شرایط امروزی روابط بین المللی با کشورها، دول های امپریالیستی ایجاد شده و سرمایه های سرشاری در حال سرازیر شدن به ایران است. همچنین «قانون کار» دستخوش تغییراتی مترادف با قوانین بین المللی است. تمام اینها کوشش هایی است

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

که دولت سرمایه داری همراه با سازمان های بین المللی وابسته به امپریالیست برای محدود کردن تشکل های واقعی مستقل کارگری؛ برنامه ریزی کرده است. در چنین شرایطی واضح است ابزار سرکوب، ارباب علیه کارگران تا حدودی کاسته خواهد شد و رژیم با شکل، شیوه ای نوینی با طبقه کارگر برخورد خواهد داشت. با روش هایی از قبیل تقویت گرایش های مماشات جو و گرایش هایی که در حال آشتی دادن دولت سرمایه داری با طبقه ی کارگر هستند گام بر داشته خواهد شد. بنابر این مبارزه ی آتی جنبش کارگری برای تقویت تشکل مستقل کارگری صرفاً در مقابل رژیم نیست. بلکه مبارزه ای است در درون طبقه ی کارگر و در درون طبقه ی کارگر در مقابل گرایش هایی که زنجیرها را به دست و پای طبقه ی کارگر می خواهند ببندند؛ و طبقه ی کارگر را از استقلال واقعی در جهت پیشبرد مقاصد و اهدافش و در جهت کسب اعتماد به نفس؛ باز دارند.

در درون گرایش های کارگری همه صحبت از این می کنند که تشکل مستقل کارگری مفهومی؛ «مستقل از دولت» (دولت سرمایه داری)، و «استقلال از احزاب» است. با کمی موشکافی متوجه می شویم که در این بحث ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد.

در میان کسانی که مسئله استقلال از دولت را طرح می کنند؛ گرایش هایی هستند که اصولاً صحبت از این می کنند که سندیکا و اتحادیه هایی که قرار است به عنوان گرایش های کارگری ایجاد شود، نقداً وجود دارند! صرفاً لغات عوض شده و از آنجا که دولت نمی توانست از کلمات «سندیکا» و «اتحادیه» استفاده کند، این لغات را به جای آن استفاده کرده است. به زعم آنها وظایف کارگران تنها ترمیماتی در پیشنهادات دولتی است. این گرایش استدلال می کند که مثلاً در ماده ی ۱۳۱ قانون کار موادی است که می توان به ایجاد سندیکای کارگری در دولت سرمایه داری به آن دست یافت (یکی از این گرایش های مماشات جو حسین اکبری و نشریه آوای کار است. رجوع

شود به اندیشه جامعه شماره ۲۳ مقاله ای تحت عنوان: آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟).

این موضعی است که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع همراه با سازمان بین المللی کاردر آتیه استفاده خواهد کرد که زنجیرها را بر دست و پای طبقه ی کارگر محکم تر کند؛ و نگذارد که طبقه کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند. این گرایش های مماشات جو اصولاً مفهوم دولت سرمایه داری در اساس مخدوش می کنند. به سخن دیگر؛ دولت سرمایه داری را صرفاً محدود به شکل حکومتی آن می کنند. یعنی دولت را به ابزار سرکوب، کابینه، قوه های مقننه، قوای قضائیه و قوای مجریه حکومت؛ محدود می کنند. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه مارکسیستی بسیار فراتر از این است. دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه ها است، شامل رسانه های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری که وابسته به دولت هم هست. مانند خانه ی کارگر، شوراهای اسلامی کار، حزب اسلامی کار، تمام اینها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه ی کارگر هستند. تهاجم اخیر خانه کارگری ها و شورای کار اسلامی ها به کارگران شرکت واحد، نمایانگر ماهیت واقعی ای این گونه نهادها است. نشان داده شد که گرایش های کارگری که تصور می کردند با نامه نگاری به وزارت کار و ملایمت به خانه کارگر می توان به امتیازاتی برای طبقه کارگر دست یافت، سخت در اشتباه بودند.

بخش دیگر انحرافات در پیوند با درک سازمان های «کمونیستی» از تشکل مستقل کارگری است. آنها استدلال می کنند که تشکلات کارگری باید تنها مستقل از دولت و احزاب به اصطلاح بورژوایی، باشند. به سخن دیگر، پیوند تشکل مستقل با احزاب کمونیستی، سوسیالیستی بلا ایراد است. آنها مدعی هستند که این احزاب باید در ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری داشته باشند. این بحث گرچه در بُعد تاریخی درست است اما در وضعیت کنونی یک موضع انحرافی است.

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

این بحث درست است، زیرا طبقه ی کارگر در فعالیت های روزمره ی خود آگاهی سیاسی کسب کرده و به لزوم تشکیل حزب طبقه ی کارگری می رسد. طبقه ی کارگر طی یک پروسه ای در مبارزه ی روزمره اش رهبران خودشان را یافته می کند تنوری های خودش را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه ی انقلابی پیدا می کند و تشکیلات خودش را ایجاد می کند.

رهبران طبقه ی کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند. بطور مشخص خط مبارزه با مماشات جویی و گرایش های رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر است تقویت می کنند؛ و لزوم مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می کنند. اینها طی یک پروسه ای از طرف طبقه ی کارگر شناخته می شوند. این رهبران کارگری طی دوره ای به تشکیل حزب کارگری مبادرت می کنند. رهبران این حزب همانا رهبران مبارز اتحادیه کارگری خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسئله تسخیر قدرت از سوی طبقه ی کارگر طرح می شود واضح است که کل طبقه ی کارگر، کل اتحادیه های کارگری و این حزبی که از دل طبقه ی کارگر بیرون آمده تضادی با یکدیگر نخواهد داشت. اینها وابسته به یکدیگر خواهند بود. کل اتحادیه های کارگری پشت این حزب انقلابی که حزب طبقه ی کارگر است، خواهد بود. از این نقطه نظر به طور طبیعی، این وابستگی به وجود خواهد آمد. در نتیجه از این نقطه نظر در بُعد تاریخی آن، در دوران اعتلای انقلابی یک بحث درستی است.

اما این بحث امروز اشتباه است. به این علت که ما امروز حزب کارگری- کمونیستی نداریم. سازمان هایی، بدون داشتن پایه ی اجتماعی در طبقه ی کارگر یا حداقل بدون داشتن پایه ای تعیین کننده در پیشروی کارگری، با نام طبقه ی کارگر با لقب های کمونیستی، سوسیالیستی «حزب» ساخته اند. اینها هیچیک «حزب کارگری کمونیستی»، که قرار است با اتحادیه ی کارگری پیوند خورند؛ نمی باشند. کلیه

گرایش‌های «چپ» موجود که پایه‌ی اجتماعی در درون طبقه‌ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه‌ی کارگر شناختی از اینها نداشته و اصولاً کوچک‌ترین دخالت‌گری در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر نداشتند؛ همه احزاب خرده‌بورژوازی هستند. بنابر این در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده‌بورژوازی نیز باشد.

واضح است که این احزاب خرده‌بورژوا همه یکسان نیستند. بعضی‌ها نقداً به سمت گرایش‌های راست رفته و در حال مذاکره با گرایش‌های سرمایه‌داری هستند. بعضی‌ها هنوز در جبهه‌ی مبارزات ضد سرمایه‌داری باقی مانده‌اند؛ اما اینها باید تجربه‌ی مشترکی با پیشروی کارگری از پشت سر بگذارند تا به حزب کارگری مبدل گردند.

اضافه بر بحث در مورد مفهوم تشکلات مستقل کارگری؛ بحث‌هایی دیگری نیز در مورد مفاهیم سوسیالیسم، برنامه‌کارگری، حزب کارگری، انقلاب کارگری و امپریالیسم، وجود دارد که هنوز میان گرایش‌های کارگری تبادل نظر نشده و درک مشترکی وجود ندارد.

در نتیجه لازمه همگرایی نظری در میان گرایش‌های کارگری در راستای حل بحران کنونی، تبادل نظر سیاسی غیر متعصبانه و غیر فرقه‌گرایانه است. چنانچه گرایش‌های کارگری و کمونیستی مسایل اساسی جنبش کارگری را در یک محیط دموکراتیک و بدون حذف‌گرایی، اتهام‌زنی و برچسب‌زنی، انجام ندهند؛ مشکلات پیش، بازتولید شده و بحران نیروهای کارگری و کمونیستی تداوم می‌یابد.

مهدی ریاضی (مازیار رازی)

اردیبهشت ۱۳۸۴

آقای محسن حکیمی، سنگ بزرگ علامت نزدن است!

آقای محسن حکیمی مقاله ای تحت عنوان: «"وحدت گرایش ها" یا وحدت کارگرها؟» در پاسخ به مقاله علیرضا خباز در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۸۴ در سایت «کمیتة هماهنگی» انتشار داده است. بررسی این مقاله برای پیشبرد تدارک وحدت کارگران در وضعیت کنونی حائز اهمیت است.

ایشان در نقد به مقاله علیرضا خباز که به درستی در باره "وحدت گرایش ها" به عنوان راه برون رفت از بحران کنونی جنبش کارگری صحبت به میان آورده^۱، می نویسد که: "وظیفه هر فعال کارگری گرایش ضد سرمایه داری، از جمله «کمیتة هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» مبارزه برای متحد و متشکل کردن توده کارگران حول مطالبات ضد سرمایه داری با افق لغو کارمزدی است." و از آنجا که: "گرایش های کارگری انعکاس مبارزه نیروهای اجتماعی" است؛ "وحدت گرایش ها" در تناقض با "مبارزه با گرایش های غیر کارگری" و لذا "امکان پذیر نیست و فعالان گرایش ضد سرمایه داری را عملاً پی نخود سیاه می فرستد...".

^۲ - تنها اشکال مقاله علیرضا خباز این است که به جای خطاب به کل گرایش های کارگری؛ پیشنهاد صحیح خود را تنها خطاب به «کمیتة هماهنگی» کرده بود. رجوع شود به: پیش به سوی اتحاد عمل سراسری کارگری ملاحظاتی به مقاله علیرضا خباز در سایت کمیتة

به سخن دیگر آقای حکیمی در این مقاله به روشنی بیان می کند که «گرایش های کارگری» متأثر از جریانات و «گرایش های غیر کارگری» هستند که خود عامل بازدارنده و از «موانع» مبارزه کارگران اند. پس، «وحدت گرایش ها» امری بیهوده است. به زعم ایشان؛ راه حل اصلی، «متشکل کردن توده کارگران حول مطالبات ضدسرمایه داری با افق لغو کارمزدی است».

پیشنهاد ایشان شامل دو بخش به هم پیوند خورده است:

اول؛ جنبه تشکیلاتی و سازماندهی وحدت کارگران (وحدت کارگران ضد سرمایه داری و نه وحدت گرایش ها).

دوم؛ محتوای سیاسی و مطالبه مرکزی برای تحقق وحدت (مطالبه لغو کارمزدی). به این دو بخش جداگانه می پردازم.

تناقض گویی حکیمی در مورد «گرایش های کارگری»

شاید آقای حکیمی خود فراموش کرده باشد که در روز اول ماه ماه به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. برای یادآوری بحث ایشان خلاصه مواضع ایشان را در زیر می آورم:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجود یک "انقلاب کارگری بزرگ" (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژواری نشده است و با یک "دو قطبی نا مطلوب روبرو" است: "در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استنثار سرمایه داری کشیده شده اند... و در سوی دیگر فعالان چپ... در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چه گونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟" (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

کرج- ص ۲). "پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی" (همانجا- ص ۳).

۲- "در بُعد نظری، باید با دوگرایش فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است... جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و فاقد آگاهی کارگران است." (همانجا- ص ۳). پاسخ "بُعد عملی" این سؤال: "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: "هدف فوری کمونیست ها... تشکل پرولتاریا به صورت طبقه..(است)" زیرا "کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند" (همانجا- ص ۴).

۳- "هسته اصلی و مؤسس" این تشکل متشکل است از "جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....)." (همانجا- ص ۴).

اگر با با دقت به خلاصه سخنرانی ایشان نگاه شود؛ معلوم می شود که حدود دو سال پیش راه حل عملی ایشان برای جنبش کارگری: "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" بود که "هسته اصلی و مؤسس" این تشکل متشکل است از "جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و..). به سخن دیگر دو سال پیش موضع آقای حکیمی به رسمیت شمردن گرایش های کارگری در جنبش کارگری بوده است. وجود

گرایش های تریونیونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی را ایشان نه تنها به رسمیت شناخته بود که پایه گذاری "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" را مشروط به حضور فعال آنها معرفی کرده بود.

تا آنجا که ما اطلاع داریم ایشان در نظریات متکی بر سخنرانی اول ماه ۱۳۸۲ خود تجدید نظری انجام نداده است. پس چگونه است که امروز به ناگهان با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای تمام گرایش های کارگری را نقض کرده و همه را به شکلی مرتبط به گروه های و جریانات سیاسی معرفی می کند؟ مگر از دو سال پیش تا کنون چه واقعی مهمی رخ داده که اینگونه ایشان ضدیت خود را با گرایشات موجود کارگری اعلام کرده است؟

ممکن است ایشان استدلال کند که منظورشان "افراد کارگری" و نه "گرایش ها" بوده است. این استدلال بدیهی است که بی اساس است. زیرا افراد با نظریات سندیکالیستی، کمونیستی، سوسیالیستی، چپ لیبرال و غیره بالاخره در جامعه هم نظران خود را پیدا می کنند و رابطه سیاسی و تشکیلاتی برقرار کرده و خود را به عنوان یک گرایش شکل می دهند. نمایندگان و سخنگویان خود را انتخاب کرده و آنها را بر اساس برنامه و سیاست گرایش خود به درون نهادهای کارگری برای تبلیغ مواضع جمعی خود می فرستند. این روند از کار برای کسی که یک روز در جنبش کارگری فعال بوده باشد، روشن و واضح است. در درون جنبش کارگری محققاً گرایش ها با نظریات متنوع شکل می گیرند و رهبران و سخنگویان خود را به جامعه معرفی می کنند حتی اگر این کار به علت خفقان موجود، به شکل رسمی و علنی صورت نگیرد. نشریات کارگری در جامعه انتشار می یابد. حتی اگر مجوز قانونی نداشته باشند. در درون این نشریات جبهه گیری سیاسی شکل می گیرد و مقاله نویس ها خط سیاسی برای گرایشات خود تدوین می کنند. مواضع این مقالات توسط

سایر کارگران در کف کارخانه ها و خیابانها و نهادهای رسمی و غیر رسمی، بحث و در صورت توافق مورد اجرا قرار می گیرد. پرسیدنی است که "وحدت توده کارگران" چگونه باید صورت پذیرد، اگر قرار باشد رهبران عملی آنها از روند بحث و تبادل نظر حذف شده و اتحادی میان گرایش های کارگری و نمایندگان صورت نگیرد؟ بر خلاف سناریوی تخیلی آقای حکیمی، کارگران دارای گرایش نظری و رهبری عملی هستند. و این گرایش های نظری ربطی به سازمان های سنتی ندارد؛ گرچه ممکن است آنها نیز طرفدارانی در میان برخی از کارگران داشته باشند. بدون وحدت گرایش های کارگری وحدت عمومی کارگران به ویژه در وضعیت کنونی یک سناریوی خیالی است.

چگونه آقای حکیمی این اصول اولیه را که خود نیز بیش از دو سال پیش به آن اعتقاد داشت زیر پا می گذارد؟ چگونه می تواند در مقابل بحث صحیح علیرضا خباز که خواهان اتحاد گرایشات کارگری شده است؛ آنها را با گروه های سیاسی همسو قلمداد کند؟ آیا آقای حکیمی در این موارد آگاهی کافی ندارد؟ و یا آیا تغییر موضع داده است؟ به اعتقاد من پاسخ به هردوی این سوالات منفی است. او هم به این موضوع آگاهی دارد و هم اینکه بر مواضع سابق خود پابرجاست. آقای حکیمی خود اکنون به عنوان سخنگوی یک گرایش و معرف یک نشریه کارگری شناخته شده است - گرایش «لغو کارمزدی». چگونه می تواند این حق را برای سایرین انکار کند؟ چگونه ایشان وانمود می کند که تنها، گرایش نظری خودشان راه حل نهایی را برای جنبش کارگری یافته است. بدون تبادل نظر پیشین بین گرایش ها کارگری و متقاعد کردن سایرین؟ آیا این یک برخورد فرقه گرایانه و قیم مآبانه همان سازمان های سنتی که آقای حکیمی از آنان منزجر است، نمی باشد؟ علت مخالفت آقای حکیمی با "وحدت گرایش ها" در جای دیگری نهفته است.

واقعیت اینست که آقای حکیمی خوب می داند که چنانچه بحث و تبادل نظر دموکراتیک همراه با کنفرانس ها و نشست ها در جهت وحدت عمل کارگری، میان

گرایش های کارگری، شکل گیرد؛ محققاً پروژه تخیلی و شعارهای بی ارتباط ایشان به شکست خواهد انجامید و ایشان موقعیت کنونی را به سرعت از دست خواهد داد. مردود اعلام کردن تبادل نظر میان گرایشات کارگری و برسمیت نشناختن آنها؛ و ارجاع بحث ها به «توده های کارگری» تنها می تواند بهانه ای برای مخفی نگهداشتن مواضع انحرافی و فرقه گرایانه ایشان باشد. وگرنه از اینکه گرایشات موجود شناخته شده کارگری با هم وارد دیالوگ و تبادل نظر در راستای ایجاد یک اتحاد عمل کارگری شوند، چه باکی می تواند وجود داشته باشد؟ مخالفت ایشان با تبادل نظر و نهایتاً "وحدت گرایش ها" بر این اساس است که ایشان آن زمان دیگر نخواهد توانست نظریات خاص گرایش خود را بر محور «لغو کار مزدی» به عنوان تنها راه حل؛ بر کل جنبش کارگری تحمیل کند. واضح است که هر یک از گرایش های کارگری صاحب نظر و چشم انداز مشخص خود برای جنبش کارگری هستند. با حذف "وحدت گرایش ها" به راحتی جلوی اختلاف نظرها گرفته می شود و یک نظر می تواند به مثابه نظر کل جنبش بر کارگران تحمیل گردد.

برای درک کامل روش برخورد آقای حکیمی باید دید که پشت سر مطالبه «لغو کار مزدی» که ایشان با حذف سایر گرایش ها، قصد تحمیل آن را بر جنبش کارگری دارد، چه نهفته است؟

بی ارتباطی شعار «لغو کار مزدی»

آقای حکیمی ظاهراً تصور می کند با طرح شعار «لغو کار مزدی» به کشف نوین و «رادیکال»ی رسیده، و بدین ترتیب می خواهد "توده کارگران را حول مطالبات ضد سرمایه داری با افق "لغو کارمزدی" هدایت کند. چنین وانمود می کند که گویا تا کنون در درون جنبش کارگری عقل و توان فکری کسی به طرح چنین شعار «رادیکال»ی قد نداده است!

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

متأسفانه نظریات ایشان مطلب نوینی نیست که بتوان آن را بکار بست. نظریات ایشان مانند نظریات «شوالیه های کارگری» شان کپی برداری از وضعیت دیگری است. «کشفیات» ایشان الگو برداری از برخی از نظریات مارکس و انگلس در قرن ۱۹ و آنارکوسندیکالیست ها و گرایش های فرقه گرای منزوی کارگری اروپایی و آمریکایی امروزی است. ایشان می خواهد این عقاید را با یک روش بورکراتیک و حذف گرایانه، بر حلقوم کارگران ایران به زور فرو کند.

در درون جنبش کارگری، نخستین بار ایده «لغو کار مزدی» در برخی از نوشته های کارل مارکس و فردریک انگلس در قرن ۱۹ ظاهر گشت. اما باید منظور آنها با دقت بررسی شود که چه بوده، و تحت چه شرایطی این مطالبه طرح شده است؟ در دوره شکوفایی بورژوازی و تشکیل اتحادیه کارگری و مقبول جلوه دادن شعار بورژوایی مبنی بر "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" توسط اتحادیه کارگری؛ مارکس می گوید:

"به جای شعار محافظه کارانه "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" (کارگران) باید شعار "لغو کار مزدی" را از آن خود کنند" (کارل مارکس: ارزش، بها، سود- ۱۸۶۵- بخش ۱۴ زبان انگلیسی- آرشیو اینترنتی مارکسیستی).

انگس نیز دو دهه بعد خطاب به اتحادیه کارگری استدلال مشابه ای می کند: که مسئله کارگران پذیرش شعار "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" نیست، و در تحلیل نهایی در مقابل بورژوازی کارگران باید خواهان «لغو کار مزدی» شوند! انگلس می نویسد:

"اینکه به سرعت وقت آن نزدیک می شود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت های اتحادیه های کارگری در شکل کنونی شان، خود هدف نبوده بلکه وسیله

می باشند، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که طبقه کارگر برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن سیستم مزد بطور کلی، در دست دارد...»

۲۸ مه ۱۸۸۱ «اتحادیه های کارگری» انگلس، جلد ۱۹، صفحات ۲۶۰-

۲۵۴ (فارسی: نشر کارگری سوسیالیستی)

آیا به اعتقاد آقای حکیمی وضعیت قرن ۱۹ اروپا مشابه وضعیت کنونی ایران است؟ آیا بورژوازی ایران همان بورژوازی قرن نوزده انگلستان است؟ آیا نهادهای کارگری موجود (مانند خانه کارگر و شورای اسلامی کار) همانند اتحادیه کارگری بریتانیا است؟ آیا شعار دولت سرمایه داری ایران: "کار عادلانه و مزد عادلانه" است؟ درست برعکس، نه از بورژوازی پیش رونده خبری است، نه از اتحادیه های کارگری مستقل از دولت و نه از "مزد روزانه عادلانه"! واقعیت اینست که مسئله «مزد» در ایران هنوز روال متعادل و عادی یک جامعه بورژوازی را به خود نگرفته است. دستمزد کارگران اصولاً پرداخت نمی شود! (یعنی عملاً لغو شده است!) مسئله کارگران ایران باز پس گرفتن دستمزدی است که در ازای آن نقداً کار انجام داده اند.

باید اشاره کرد که کارل مارکس ۱۰ سال پس از طرح مسایل فوق، زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره مانند «لاسال» تحت دفاع از "قوانین آهنین مزد" و "لغو نظام مزدی" از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح "لغو نظام مزدی" لاسال "مزخرف" (nonsense) است و باید همراه با "قوانین آهنین مزد" وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵ بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کارمزدی»، و بر سر زیر سؤال

بردن کل نظام سرمایه داری است. انگلس نیز در مقدمه به اثر کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، در سال ۱۸۹۵، در مورد انحرافات گرایش‌های خرده بورژوازی کارگری در انگلستان، موضع مشابهی به مواضع کارل مارکس نسبت به آن مطالبه گرفت.

اضافه بر این، شعار «لغو کار مزدی» توسط برخی از آنارشیست‌های آمریکایی (اواخر قرن ۱۹)؛ آتارکو- سندیکالیست‌ها در درون تشکل‌های کارگری اروپایی و آمریکایی (در اوائل قرن بیست و قرن اخیر)؛ و احزاب رفرمیست «سوسیالیست» در آمریکا (در اوائل قرن بیست) طرح شده است. یکی از سازمان‌هایی که شعار «لغو کار مزدی» را در سر لوحه برنامه خود جای داده؛ نهادی به نام «کارگران صنعتی جهان» (Industrial workers of the world)

IWW است. این نهاد گرچه در اوائل قرن بیستم (۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷) فعالیت مؤثر ضد سرمایه داری در آمریکا انجام داد؛ اما امروز در برنامه اش مشخصاً ذکر کرده که با دولت سرمایه داری کاری نداشته و فقط خواهان مشارکت بیشتر کارگران در امور اقتصادی و صنفی است. بیل هی وود (Bill Haywood) دنیول دولیون (Daniel De Leon) سنت جان (St. John)؛ پل متیک (Paul Mattick) از رهبران این نهاد کارگری بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰ بوده که نظریات «لغو کار مزدی» را اشاعه دادند (باید اذعان داشت که فعالیت این رهبران کارگری بسیار ارزنده بوده است). پیش از آن، حزب سوسیالیست آمریکا و تنوریسین آن یوجین دبیز (Eugene V. Debs) در سال ۱۹۰۴ نیز مدافع شعار «لغو کار مزدی» بود. پیش از آن، مواضع برخی از آنارشیست‌ها آمریکایی نیز چنین بود (رجوع شود به دادگاه «هی مارکت» شیکاگو ۱۸۸۶).

چنانچه ایده «لغو کار مزدی» آقای حکیمی (و شرکا) الگوبرداری از این سازمانها و نظریه پردازها باشد؛ باید ذکر کرد که تمام این سازمان‌ها گرچه در ابتدا "چپ و رادیکال و ضد سرمایه داری" بودند، اما نهایتاً سندیکالیست و برخی رفرمیست از آب

در آمدند. برخی از ابتدا دولت سرمایه داری را اساساً مورد سؤال قرار نداده و سازماندهی آنها بدیل تشکیلاتی حکومت کارگری را طرح نکردند (حزب سوسیالیست آمریکا). و برخی دیگر که رهبران کارگری آنها نقش ارزنده ای در اوائل قرن بیست به ویژه در آمریکا ایفا کردند؛ اما به علت نداشتن یک چشم انداز مشخص از ساختن حزب کارگری دچار تناقض شده و به تدریج افول کردند (کارگران صنعتی جهان). کارگران صنعتی جهان، نه توانست حزب کارگری درست و قوی ای بسازد و نه اتحادیه ای کارگری ای، زیرا در سازمان خود همواره از یکی به دیگری در نوسان بود. شعارها و مطالبات رادیکال را به علت نداشتن یک حزب قوی مخفی انقلابی به بن بست رساند. با آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بسیاری از کادرهای این نهاد به حزب کمونیست آمریکا (مرتبط به کمینترن) پیوستند. زیرا عدم چشم انداز و محدودیت های تشکیلاتی این نهاد را تجربه کرده بودند.

اکنون پس از کسب تجربه ۱۰۰ ساله! از عملکرد و روش کارکرد این نهادها که عملاً در شعارها و تشکیلات سازمان کارگری به بن بست رسیده اند؛ آقای حکیمی بدون ذکر سابقه و تاریخچه این نهادها؛ شعار و ساختار این نوع از تشکیلات کارگری را می خواهد بر جنبش کارگری تحمیل کند! ضدیت ساختن حزب پیشتاز کارگری توسط آقای حکیمی کاملاً آشکار و عیان است. زیرا او نیز مانند پیشکسوتان اعلام نشده خود، به نقش مرکزی دولت سرمایه داری بی توجه است. اعتراضات او نسبت به دولت سرمایه داری در چارچوب شعار «لغو کار مزدی» محدود باقی مانده؛ و از انجام فعالیت های روزمره در جنبش کارگری به بهانه کارهای «سندیکالیستی» ظفره می رود. در نتیجه ضرورت ساختن حزب را موکول به توفیق سازمان «ضد سرمایه داری» اش می کند. آن هم در کشوری مانند ایران که هیچ وقت امکان

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

ایجاد چنین تشکیلاتی وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب «زمین بازی» را به سندیکالیست ها و رفرمیست ها می سپارد!^۳

در مقابل «کشفیات نوین و رادیکال» آقای حکیمی که برای طبقه کارگر ایران به ارمغان آورده است؛ کارل مارکس در مانیفست کمونیست شعار «رادیکال» و چشم انداز جنبش کارگری را چنین توصیف کرد:

• "هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا..."

• "از این دیدگاه، نظریه ی کمونیست ها را می توان در این عبارت کوتاه خلاصه کرد: الغاء مالکیت خصوصی..."

• "پرولتاریا باید نخست سیادت سیاسی کسب کند..."

• "پرولتاریا سیادت سیاسی خود را بکار خواهد برد تا درجه به درجه تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی خارج کرده، تمام وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان یافته در قالب طبقه ی حاکم متمرکز سازد، و جمع نیروهای تولیدی را هر چه زودتر افزایش دهد."
(تمام نقل قول ها از مانیفست کمونیست- بخش پرولتاریا و کمونیست ها- تأکیدات از ماست)

بنابر این اگر قرار باشد شعار و چشم انداز «رادیکال» و حداکثر به کارگران معرفی گردد؛ نمی تواند چیزی کمتر از گفته های مانیفست کمونیست باشد. به سخن دیگر

^۳ - نتیجه این سیاست را می توان در تجربه اخیر و ظهور گرایشات راستگرای سندیکالیستی در درون «کمپته پیگیری» و رشد فعالیت ها و تأثیرگذاری بر برخی از کارگران، مشاهده کرد.

شعار اصلی کارگران باید: "الغاء مالکیت خصوصی" باشد و هدف پرولتاریا: "سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا!" به فرض وضعیتی را در نظر بگیریم که یک سلسله مطالبات رادیکال به مرکز توجه کارگران منتقل شده باشد و آگاهی کنونی شان آنها را طلب کرده باشد، و شعارهایی مانند «لغو کار مزدی» طرح و تبلیغ گردد (مانند وضعیت ۱۸۸۱ انگلستان و یا ۱۹۰۵ آمریکا).

اول؛ اگر شعار «لغو کار مزدی» توسط بخش قابل توجه ای از کارگران ایران پذیرفته شده باشد. سؤالاتی که طرح می شود اینست که چگونه این کار عملی است؟ چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است؟ بدیهی که بدون روشن شدن و عملی کردن این شعار و ترسیم گام های بعدی، طرح آن در انزوا دچار سردرگمی میان کارگران می گردد. شعار «لغو کار مزدی» یک شعاری است که نظام سرمایه داری را هدف قرار می دهد؛ اگر آقای حکیمی نیز چنین درکی از آن دارد، باید این شعار را به قول مارکس، با "سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" ادغام کند. باید برای کارگران روشن باشد که تنها از طریق سرنگونی سیادت سرمایه داری و تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر یک اقتصاد برنامه ریزی شده است که «لغو کار مزدی» معنی واقعی پیدا می کند (آن هم پس از دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم)^۴. وگرنه در درون نظام کنونی طرح این شعار کاملاً بی معنی است. زیرا کارگران می توانند سوال کنند: "این شعار یعنی چه؟ یعنی «مزد» خود را در ازای کاری که کرده ایم از سرمایه دار نگیریم؟" یا اینکه: "وقتی کارفرمایان مزد ما را پرداخت نمی کنند؛ از آن حمایت باید کنیم چون «لغو کار مزدی» صورت گرفته است؟". بنابراین برای طرح این شعار و با صراحت باید

^۴ - برای این مبحث رجوع شود به مفهوم سوسیالیزم:

اعلام شود: «سرنگونی سیادت بورژوازی! لغو کار مزدی! تشکیل حکومت کارگری!» این شعار ها همه با هم پیوسته هستند، و طرح تنها بخشی از آن، توهم نسبت به دولت سرمایه داری را دامن می زند. البته همراه با این شعار ضرورت ساختن حزب پیشاز کارگری باید طرح گردد، زیرا تحقق این مطالبات بدون یک تشکیلات مخفی سیاسی متشکل از آگاه ترین کارگران جامعه (مغزهای متفکر) عملی نیست.

دوم، این شعار در وضعیت کنونی شعار محوری کارگران نیست. گرچه همانند سایر شعارهای ضد سرمایه داری می تواند در برنامه افراد «رادیکال» وجود داشته باشد. مسئله فعالین کارگری پیشرو این نیست که به کشف یک شعار رادیکال رسیده و آن را بدون تحلیل وضعیت کنونی و آگاهی کنونی طوطی وار تکرار کنند. و چنین تصور کنند به کلید حل مشکلات جنبش کارگری نایل آمده اند. و هر آنکس که در مخالفت با آن باشد را به اتهام «سندیکالیسم» و وابسته به سازمان های سنتی از میدان بدر کنند. بر خلاف نظر آقای حکیمی، روش و مطالبه محوری کارگران محققاً باید مطابقت با وضعیت کنونی آنها داشته باشد. روش هایی مانند «اشغال کارخانه ها» و «بدست گرفتن کنترل توزیع و تولید» و «مبارزه برای افزایش دستمزدها مترادف با تورم» و غیره؛ شعارهای بسیار ملموس تر و رادیکال تری از شعار نا مرتبط «لغو کار مزدی» در وضعیت کنونی است. طرح شعار حداکثر طبعاً در برنامه و تبلیغات کارگری باید جای داشته باشد؛ اما باید در مبارزه روزمره کارگری شرکت داشت. مطالبات انتقالی از آگاهی امروزی طبقه کارگر آغاز شده و آنها را گام به گام به سمت هدف نهایی راهنمایی می کند. مطالبات انتقالی مطالباتی هستند که تحقق آنها چارچوب نظام سرمایه داری را به مخاطره انداخته و اعتماد به نفس در درون کارگران را افزایش می دهد. این دخالت ها را نمی توان با یک شعار خشک و بی ارتباط «لغو کار مزدی»، تحت لوای "رادیکالیسم"، جایگزین کرد.

بنابر این شعار «لغو کار مزدی» نه به اندازه کافی «رادیکال» است، و نه مرتبط به وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران. شعاری است ناقص که از جایی دیگری به عاریت گرفته شده و برای توجیه عدم مداخلات صبورانه و روزمره در جنبش کارگری، در راستای آماده سازی کارگران برای یک دولت کارگری، به طبقه کارگر با روشی قیم مآبانه و از بالا تحمیل می شود. چنانچه کارگران آن شعار را لمس نکرده و نپذیرند، نتیجه منطقی بحث مدافعان «لغوکار مزدی» استدلالی است نظیر اینکه "دخالته کارگری فایده ندارد؛ زیرا «سندیکالیسم» حاکم شده است!" اگر هم کارگران آن را بپذیرند، بدون تردید همه سردرگم و بدون چشم انداز کافی، در جا خواهند زد و راه را برای گراشات مماشته جو هموار می کنند.

مقابله کارگران با سندیکالیزم «راست» و «چپ»

بر خلاف نظر آقای حکیمی وجه مشخصه «سندیکالیسم» یک جانبه و تنها مرتبط به طرح یا عدم طرح شعارهای «رادیکال» نیست. در درون جنبش کارگری سندیکالیسم «راست»^۵ و سندیکالیسم «چپ» وجود داشته که دو روی یک سکه هستند. ایشان باید توجه کنند که ماهیت سندیکالیستی یک جریان تنها با شعارهای آن شناخته نمی شود. تعریف سندیکالیسم از شناخت و مبارزه ریشه ای آن با دولت سرمایه داری نشأت می گیرد. اگر سندیکالیسم «راست» از در مماشته با دولت سرمایه داری بر می آید؛ سندیکالیسم «چپ» به طور ریشه ای دولت سرمایه داری را مورد سوال قرار نمی دهد (با وجود رادیکالیزم و از خود گذشتگی های مدافعان آن). اگر سندیکالیسم «راست» شعارهای صرفاً صنفی کارگری را طرح کرده و مبارزات سیاسی کارگران به پیش سوق نمی دهد؛ سندیکالیسم «چپ» مطالبات ماورا چپی و ناقص طرح می کند که از روی سر کارگران می گذرد و آنها را سردرگم نگه می دارد.

^۵ - برای شناخت مواضع گرایش سندیکالیسم «راست»، رجوع شود به مقاله: "آقای جعفر

اتفاقی نیست که هردو این گرایش‌ها با ساختن حزب پیش‌تاز کارگری سرسختانه مخالفند. زیرا سرنگونی سیدت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا (به نقل از مانیفست کمونیست) را در دستور کار خود قرار ندادند. زمانی که «سرنگونی سیدت بورژوازی» در دستور کار قرار نگیرد، مسلماً ضرورت ساختن حزب پیش‌تاز کارگری نیز منتفی می‌گردد! هردوی آنها نقش پیشروان کارگری و گرایش‌ها درونی آنها را نفی می‌کنند. هردو عوام‌فریبانه از «توده‌ی کارگری» سخن به میان می‌آورند؛ اما نقش رهبران عملی کارگری را نقض می‌کنند. هردوی آنها با مطالبات انتقالی که کارگران را گام به گام برای رودررویی با دولت سرمایه‌داری آماده می‌کند (مانند کنترل کارگری و افزایش دستمزدها مترادف با تورم و غیره) مخالفند. سندیکالیسم «راست» مطالبات انتقالی را شعارهای افراطی معرفی می‌کند؛ و سندیکالیسم «چپ» آنها را رفرمیستی!

در نتیجه کارگران پیش‌تاز با هردوی این انحرافات که پیشرفت مطالبات کارگری را مسدود کرده، باید به مقابله بپردازند. مبارزه در راه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری بر محور یک سلسله مطالبات انتقالی و درگیر کردن تمام گرایش‌ها کارگری از جمله همان گرایش‌ها سندیکالیستی «راست» و «چپ»، آغازگاه درست است. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری، هم کارگران را در مقابل دولت سرمایه‌داری متحد و متشکل کرده و فعالیت یکپارچه را تقویت می‌کند؛ هم دست‌های نهادهای کارگری وابسته به دولت (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و غیره) را از جنبش کارگری کوتاه می‌کند؛ هم پروژه‌های سازمان بین‌المللی کار و دولت را خنثی می‌کند؛ هم تجمعی دموکراتیک برای تبادل نظر در مورد مسایل کارگری به وجود می‌آورد؛ و هم ماهیت تمام طیف‌های سندیکالیستی را در عمل به توده‌های کارگران نشان می‌دهد. بدیهی است که برای متشکل کردن توده‌های کارگری؛ گرایش‌ها موجود کارگری و رهبران عملی کارگران که در دوره پیش مواضع خود را مکتوب در اختیار جنبش کارگری قرار داده‌اند؛ در ابتدا بایستی بنیادگذاران این اتحاد عمل سراسری باشند. بدون تجمع

و "وحدت گرایش ها" موجود کارگری، اتحاد توده کارگران عملی نخواهد شد. کسانی که مصرانه (با هر انگیزه ای) در مقابل اتحاد عمل گرایشات کارگری ایستادگی می کنند؛ باید افشا و در درون جنبش کارگری منزوی گردند.

مهدی ریاضی (مازیار رازی)

۱ تیر ۱۳۸۴

از آقای محسن حکیمی انتظار می رود که برای رعایت دموکراسی کارگری و محروم نکردن خوانندگان کارگری از تبادل نظرها در مورد این موضوع؛ این مقاله را در سایت «کمیتة همانگی» در کنار مقاله خود، همچنین در شماره بعدی نشریه «لغو کارمزدی»، انتشار دهد.

آقای جعفر عظیم زاده، کدام گام های عملی؟

مقاله ای تحت عنوان: " اول مه، اتحاد کارگران و گام های عملی" نوشته جعفر عظیم زاده در سایت «شورا» انتشار یافت. در این مقاله نویسنده ظاهراً کوشش کرده پاسخی بدهد به " آهی ..که امروزه از نهاد خیلی از فعالین کارگری با مضمون چرا متحد نمی شویم، باید متحد شد.. " و تناقض آنها را یادآوری کند و سپس پیشنهاد خود را به مثابه "گام های عملی" طرح کند.

در ابتدا می پردازیم به نظریات ایشان در مورد پیشنهاد دهندگان ایجاد یک اتحاد عمل کارگری از طریق اتحاد رهبران عملی کارگران (پیشروی کارگری). به زعم ایشان اتحاد عمل رهبران عملی کارگران و سخنگویان شناخته شده جنبش کارگری؛ امری عبث و بیهوده است؛ زیرا که این روش "وجود برداشتی محفلی و در خود، از وحدت کارگران را به نمایش می گذارد." ایشان می گویند که: " وقتی از اتحاد کارگران صحبت می شود بلافاصله تبیین از این مسئله در قالب اتحاد گرایشات مختلف طرح می گردد، اگر بپذیریم که جنبش کارگری در ایران وارد پروسه بروز اجتماعی خود در هیبت یک جنبش توده ای و گسترده حول مطالباتی شده که مربوط به کل طبقه و سراسریست." به زعم ایشان اتحاد بین گرایشات کارگری شکننده خواهد بود، "در حالیکه مطالبات کارگران سراسری و فورریست و کارگران به خاطر فورریست مطالبات خویش، که با لحظه، لحظه زندگی آنان گره خورده است منتظر اتحاد گرایشات مختلف پیشروان رادیکال خود در قالب محافل نخواهند شد" و آن مطالبات سراسری و فوری کارگران: " امروزه مطالباتی از قبیل افزایش دستمزدها، برچیده

شدن قراردادهای موقت کار، آزادی ایجاد تشکل های کارگری و... به عنوان مطالباتی حیاتی، سراسری و عمومی در راس خواست های همه کارگران قرار دارند، بطوری که این مطالبات مربوط به همه بخش های مختلف طبقه کارگر است و تحقق هرکدام از اینها و یا همه آنها، همانطور که گفته شد برای اکثریت مطلق کارگران امری حیاتی، فوری و سراسریست. "خلاصه اینکه: "شاه کلید... برای متحد شدن محافل و فعالین کارگری، مطالبات فوری، حیاتی و سراسری کارگران است... شاه کلیدی.. هم برای به هم پیوستگی اعتراضات کارگری، همین محافل، رهبران و فعالین کارگری هستند که بایستی به حلقه ارتباط و به هم پیوستگی اعتراضات کارگری در سطح کشور حول مطالباتی تبدیل شوند که خصلتی سراسری، حیاتی و فوری برای طبقه کارگر دارند". به سخن دیگر به زعم ایشان حل مسئله اتحاد کارگری در نشست و تبادل نظر رهبران کارگری بر محور مطالبات کارگری نیست که اتحاد بر سر مطالباتی "از قبیل افزایش دستمزدها، برچیده شدن قراردادهای موقت کار" (مطالبات فوری و سراسری) است. و نقش رهبران کارگری هم تبلیغ همین موضوع در میان کارگران است!

چند ایراد اساسی در مورد موضع گیری آقای عظیم زاده

اگر این درست باشد که کارگران ایران امروز به "چانه زنی" رهبران کارگری و طرح مشی سیاسی و توافقات میان محافل کارگری نیازی نداشته و اتحاد آنها صرفاً حول "مطالبات فوری" است؛ پس چرا خود ایشان با ایجاد یک تشکیلاتی کارگری، نشریه کارگری و سایت کارگری مختص به نظریات خودشان، در حال خط دادن و مقاله نویسی است؟ چه اشناری از توده های کارگری، ایشان را به نمایندگی از خود انتخاب کرده که از طرف آنها اعلام موضع کند؟ مسلماً حتی خود ایشان هم می پذیرد که توده های کارگران او را به نمایندگی خود انتخاب نکرده که به جای آنها اظهار نظر کند. ایشان نیز همانند سایر رهبران کارگری حامل یک گرایش با نظرات خاصی در درون جنبش کارگری است. طبعاً نظر دهی حق مسلم ایشان است و

کسی نمی تواند ایرادی بگیرد. اما زمانی که او بدون اینکه گرایشات فکری جنبش کارگری صف بندی هایشان روشن شده باشد؛ از طرف جمیع کارگران ایران حکم صادر می کنند که همه محافل کارگری و رهبران عملی کارگران به جای تبادل نظر و تدارک اتحاد عمل باید حول یک سری مطالبات کارگران که به زعم ایشان "سراسری و فوربست" متحد شوند؛ در بهترین حالت یک برخورد غیر اصولی و قیم مآبانه است؛ و در بدترین حالت یک روش عوامفریبانه و مخرب است. آقای عظیم زاده که حتی در سایت گرایش خودشان (شورا) حمایت مشروط از کمیته پیگیری و حتی حمایت بین المللی کارگران جهان از دستگیری صادق امیری فعال کمیته پیگیری را منعکس نمی کند (تنها به این علت که امضا جمع کنندگان «غیر خودی» بوده اند!)؛ چگونه می تواند از طرف کل جنبش کارگری تعیین تکلیف کرده که مطالبات کارگری باید کدام باشند و رهبران عملی کارگری چه باید بکنند؟ واقعیت اینست که ایشان نیز همانند سایر رهبران عملی بخشی از جنبش کارگری نظریاتی دارند که این نظریات باید در یک محیط دموکراتیک همراه با سایر گرایشات نظری موجود به بحث گذاشته شود. این نیز تنها می تواند در درون یک اتحاد عمل متشکل از همه گرایشات نظری تحقق یابد. تنها پس از آغاز یک فعالیت مشترک همراه با تبادل نظر عمومی می توان تعیین کرد که کدام مطالبات "حیاتی، فوری و سراسری" است. نه آقای عظیم زاده و نه هیچ فرد دیگری امروز در مقام تعیین مطالبات محوری برای کل جنبش کارگری نیست. ایشان محق هستند که تنها برای «کمیته پیگیری» و نشریه «شورا» خط مشی تعیین کنند و بس!

چرا آقای عظیم زاده از پیشنهاد اتحاد رهبران عملی کارگران نگران است؟

علت این امر مربوط به سیاست ها، اهداف و مطالباتی است که ایشان در میان کارگران طرح می کند. واضح است که طرح تنها شعارهایی: "از قبیل افزایش

دستمزدها، برچیده شدن قراردادهای موقت کار، آزادی ایجاد تشکل های کارگری..."

مورد پذیرش اکثر کارگران نیز می باشد. بدیهی است که هیچ کارگری مخالفتی با این شعارهای نمی تواند داشته باشد. حتی نهادهای وابسته به دولت سرمایه داری نیز مخالفتی با آنها ندارند! جالب اینجاست که ایشان حتی از مطالبات نهادهای دولتی هم عقب تر است. او حتی حق اعتصاب را در مطالبات خود جای نمی دهد. باید دید نهادهای وابسته به دولت چه مطالباتی را طرح می کنند: بنا بر گزارش خبرنگار سرویس کارگری ایلنا، «حسن صادقی»، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار در ۲۹ آبان ۱۳۸۳ در مقابل کارگران می گوید: "کارگران به هوش باشند؛ اگر بحث اعتصاب مطرح می شود، بدانند که اعتصاب، حقوقی اکتسابی است و باید برای دستیابی به آن تلاش کرد، هیچ حقی را به مظلوم نمی دهند، مگر آن که مظلوم قدرت بگیرد و حق خود را از ظالم بستاند؛ قانون کار ایران ابزار استیفای حقوق از دست رفته کارگران است، اما نظام سرمایه داری مدرنیته این قانون را مانع اجرای سیاست های خود می داند و درصدد حذف آن است؛ قانون تأمین اجتماعی در جهت حمایت از نیروی کار وضع شده و سرمایه داران در صدد قربانی کردن آن هستند متأسفانه جامعه کارگری در چند سال گذشته دچار نوعی عقب گرد شده و اتحاد و انسجام را به فراموشی سپرده است؛ در حالی که کارفرمایان و مدیران صنعتی به شکلی متحد درآمده و شاهد یک پارچگی آنان در بخش کارفرمایی کشور هستیم ."

صادقی در خاتمه اعلام کرد. "به مجلس، دولت و کسانی که دست اندر کار فراهم آوردن زمینه های حذف قانون های حمایتی هستند، هشدار می دهیم که کاسه صبر نیروی کار در حال لبریز شدن است و عناد بیش از این با کارگران و محدود ساختن قوانین کار، قطعاً با واکنش ها و عواقب ناگواری همراه خواهد بود." **آیا سخنان حسن صادقی رادیکالتر از مطالبات جعفر عظیم زاده نیست؟!**

بدیهی است که ایشان با طرح اینگونه مطالبات تنها قصد دنباله روی از شعار محافظه کارترین کارگران جامعه را دارد. این روش کار یک پیشروی کارگری نیست.

برای ارائه این سخنان عمومی نیازی به نشریه و شبکه اینترنتی و مقاله نویسی نیست. ایشان نمی توانند از یک سو عمومی ترین و محافظه کارترین مطالبات کارگری را به عنوان مطالبات "فوری و سراسری" معرفی کنند و از سوی دیگر به عنوان پیشروی کارگری به انتشار نشریه «شورا» و تعیین مشی سیاسی و نظرپردازی بپردازد. با عرض معذرت، کارگران برای طرح این گونه شعارها نیازی به رهبران و سخنگویی مانند ایشان ندارند.

"گام های عملی" جنبش کارگری بر خلاف نظریات ایشان این نیست که هر کسی در هر مکانی و به صورت شخصی، حول یک سلسله شعارهای عام شروع به فعالیت کند، و نتیجه این عمل به شکل خود جوش به اتحاد و حل مشکلات کارگران منجر گردد! مسئله جنبش کارگری در وهله نخست تبادل نظر و یافتن مطالباتی است که متکی بر تجارب ملی و بین المللی؛ کارگران را یک گام در راستای کسب اعتماد به نفس به جلو سوق دهد. کارگران مسئله شان با گرفتن خرده نانی از دولت سرمایه داری حل نمی گردد. مسئله بر سر این است که جنبش کارگری خود را برای حمایت دائمی و مؤثر و دراز مدت از منافعش آماده کند. بدیهی است که برای این کار رهبران و سخنگویان و نظریه پردازان شناخته شده که مورد تأیید جنبش کارگری هستند؛ باید در ابتدا بر محور یک برنامه اقدام کارگری درازمدت به توافق برسند. تبادل نظر به مفهوم قطع فعالیت های نهادهای موجود نیست. تمام کارهایی که فعالان در هر «کمیت» ای انجام می دهند، می تواند در حین تبادل نظر ادامه یابد و متوقف نگردد. رهبران عملی کارگری؛ رهبران مورد پذیرش کارگری رو به جنبش تبادل نظر کرده و بدنه کارگری نیز آن بحث را شنیده و تصمیم می گیرد، که کدام سیاست را باید اجرا کرد. چنانچه کارگران رهبران عملی را نپذیرند یا رهبران نوینی انتخاب می کنند و یا سیاست آنها را اجرا نمی کنند. نظام شورایی هم چنین عمل می کند. کارگران در هر شورایی هیئت نمایندگان یا رهبران عملی شناخته شده را انتخاب می کنند تا مسایل آنها را طرح نمایند. پرسیدنی است که چگونه فردی

می تواند خواهان «شورا» کارگری باشد و نام نشریه خود را «شورا» بگذارد، در عین حال با این اصول اولیه مخالفت ورزد؟

مسئلاً آقای عظیم زاده این بدیهات را درک می کند. علت اصلی طرح این پیشنهاد انحلال طلبانه توسط او، جلوگیری از پیشرفت کارگران برای کسب اعتماد به نفس و گرفتن امور بدست خودشان است (البته زیر لوای اتحاد بر محور مسایل فوری و سراسری!). او می داند که نبود اتحاد رهبری عملی کارگری به این مفهوم است که کارگران در نهایت نیاز به ناجیانی چون آقای عظیم زاده پیدا خواهند کرد؛ و در دوران حساس سیاسی، احزاب غیر کارگری و خود ساخته (با نام های پرطمطراق کارگری و کمونیستی) مانند صاعقه ظاهر گشته و خود را با کمک عظیم زاده ها جایگزین رهبران واقعی کارگران می کنند! در ضمن ایشان خوب می دانند که هرچه تبادل نظرها و بحث و اتحاد عمل ها بیشتر و گسترده تر باشد جریانات مماشات جو منزوی تر می شود. علل اصلی مخالفت ایشان با تشکیل اتحاد عمل رهبران عملی کارگری نکات بالا است. پاسخ کارگران پیشنهاد به پیشنهاد ایشان اینست: خیر آقای عظیم زاده پیشنهاد شما مورد پذیرش ما نیست!

در اینجا باید ذکر شود که برخورد فرقه گرایانه برخی افراد در درون «کمیته هماهنگی» نسبت به «کمیته پیگیری»، دست گرایشات راستگرا را در درون کمیته پیگیری برای تداوم حیات سیاسی باز می گذارد. چنانچه کمیته هماهنگی خود به نظریات غیر فرقه گرایانه آغشته نباشد، باید توجه کند که انزوای گرایشات راستگرای کارگری تنها از طریق یک اتحاد عمل حتی تحت رهبری همان رهبران راستگرا عملی است. عدم فراخواندن یک اتحاد عمل از تمامی کارگران و رهبران عملی شان صرفنظر از دیدگاه های مختلف، یک اشتباه بزرگ تاکتیکی است. نباید تصور شود که تمام فعالان «کمیته پیگیری» از قماش عظیم زاده ها هستند. بسیار از کارگرانی که در حرکت «کمیته پیگیری» حمایت کرده اند، مماشات جو نیستند. نبود یک بدیل عملی به ویژه توسط گرایشات «رادیکال» در سال پیش بلاجبار منجر به حمایت آنها

راستگرایان شده است. گرایشات «رادیکال» باید درک کنند چنانچه برنامه و چشم انداز روشن همراه با فعالیت های برنامه ریزی شده نداشته باشند و دچار روزمره گی شوند؛ طبقه کارگر منتظر آنها نخواهد نشست و بدیل دیگری برای پیشبرد مبارزات خود پیدا خواهد کرد (حتی اگر آن بدیل «سندیکالیست» یا راست گرا باشد).

علاوه بر این عقاید فرقه گرایانه برخی از افراد در درون «کمیتة هماهنگی» مبنی بر پافشاری بر شعار «لغو کار مزدی» به جای طرح سیستماتیک مطالبات انتقالی؛ حربه ای بدست گرایشات راستگرا برای فرار از تبادل نظر می دهد. همانگونه که در مورد نظریات آقای عظیم زاده می توان به خوبی مشاهده کرد.

مفهوم مطالبات کارگری چیست؟

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی سرمایه داری در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ضد کارگری موجود؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره؛ شامل «مطالبات دمکراتیک» هستند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی

تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش اساسی خود نخواهند بود. همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آنها نیز نظام سرمایه داری را نفی نمی کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم در اروپا بسیار زیاد بود. زیرا که حزب های سوسیال دمکرات اروپایی می توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا دول سرمایه داری در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست ها در کشورهایی نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا دشوارند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع طبقه سرمایه داری هستند و نه طبقه ی کارگر. اما علیرغم اینها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات در توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند.

مطالبات طرح شده توسط آقای عظیم زاده در رادیکال ترین شکل آن از این مطالبات فراتر نمی رود. یعنی مطالباتی که با اعمال فشار دولت سرمایه داری می تواند به آنها تن دهد؛ بدون اینکه نظام به مخاطره افتاده و بدون اینکه کارگران گام اساسی مبنی بر خواست ها و اهداف درازمدت شان بردارند.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها، کارخانه ها و بانک ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می باشند.

از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر در سطح جهانی، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می دهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه کارگری در ایران قرار می گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل؛ هیچیک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی توانند باشند. ضمن اینکه این مطالبات بر خلاف نظر آقای عظیم زاده از آگاهی کنونی کارگران نشأت گرفته و بیگانه به مسایل آنها نمی باشد.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر آماده می کند. دوستان «کمیتة هماهنگی» به این تجارب غنی مبارزات کارگری بی توجه بوده و تصور می کنند با طرح شعارهای آلتیماتیستی کارگری مانند «لغو کار مزدی» به رایکالیزم کارگران کمک می کنند! در صورتی که اشتباه می کنند. آنها باید درک کنند که شعارهای غیر ملموس که زمینه مادی در جامعه ندارد منجر به انزوای آنها از کارگران شده و راه را برای نظریات انحرافی عظیم ها باز می کند.

بدیهی است که تمام شعارها دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آنها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی توان بصورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. حد اقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای

محوری کارگری از یکسو از دل جنبش کارگری ظاهر می‌گردد و از سوی دیگر نقش تقویت‌کننده سازماندهی و برنامه‌ریزی درازمدت در جامعه سرمایه‌داری را ایفا می‌کند.

مطالبه محوری دیگری که آقای عظیم زاده نادیده می‌گیرد؛ اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه‌داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می‌تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه‌ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه بر عهده سرمایه‌داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت‌های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح‌های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی‌دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می‌کند.

البته سرمایه‌داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می‌کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کُند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع فوری هیئت حاکم را به مخاطره می‌اندازد. تجربه اعتراض‌های کارگران کفش‌سازان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، واهمه دولت سرمایه‌داری را از این حرکت‌ها به نمایش می‌گذارد.

کارگران پیشتر در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی کنند. از اینرو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزیورهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

بر خلاف ارزیابی غیر واقعی آقای عظیم زاده از وضعیت کارگران، در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه چند سال پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه بدست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر ارائه داده شده است. همچنین دو سال پیش در اعتراضات کارخانه نساجی بهشهر، شعار بدست گرفتن تولید و توزیع کارخانه بدست خود کارگران؛ در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»؛ مطرح شد.

شکل گیری کمیته های کارخانه در نقاط مختلف و پیروزی اعتصابات کارگری در سمنندج و شاهو در ماه های پیش همه دال بر بی اعتبار بودن استدلال های آقای عظیم زاده است.

کارگران پیشتاز باید از هم اکنون برای فراخوانی یک اتحاد عمل کارگری متکی بر برنامه اقدام کارگری تدارک دیده و در این راه گرایشات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه را افشا کنند. مطالبات مرکزی کارگران پیشرو در اتحاد عمل بر اساس مطالبات انتقالی پی ریزی می شود. چنانچه دوستان «کمیته هماهنگی» به برخورد فرقه گرایانه خود خاتمه داده و از تمامی کارگران صرفنظر از اعتقادات آنها دعوت به یک اتحاد عمل آورند (از جمله کمیته پیگیری)، می توانند بزرگترین گام را در راستای مبارزه با دولت سرمایه داری از یکسو، و مماشات جویان جنبش کارگری از سوی دیگر، در وضعیت حساس کنونی بر دارند. بدیهی است که در چنین وضعیتی بخش عمده ای از کارگران پیشتاز به چنین کمیته ای جلب شده و با آن همکاری خواهند کرد. طبعاً فعالان «کمیته اقدام کارگری» نیز از این روند مستثنی نخواهند بود.

به امید آن روز!

مهدی ریاضی (مازیار رازی)

۱۲ خرداد ۱۳۸۴

از آقای عظیم زاده انتظار می رود که برای رعایت دموکراسی کارگری این مقاله را در سایت و نشریه «شورا» در کنار مقاله خود قرار دهد. زیرا سایت و نشریه «شورا» ظاهراً یک سایت عمومی کارگری قرار است باشد و به هیچ سازمان سیاسی تعلق ندارد. عدم انتشار این مقاله در نشریه و سایت شورا به مفهوم حذف و سانسور عقاید مخالف آقای عظیم زاده قلمداد خواهد شد.

نگاهی به چهره ی

«فرصت طلبان» و «فرقه گرایان»

در اپوزیسیون «چپ»

ایرادهای بی اساس فرصت طلبان

«حزب کمونیست کارگری ایران» در رأس سازمان های به اصطلاح «چپ»، که در تخیلات خویش در حال تدارک تسخیر «قدرت» کارگری در ایران است! هر حرکت کارگری خارج از کنترل خود را ناپسند ارزیابی کرده و با علم کردن یک «فعال» دو دهه ی پیش «شورائی» فلان تجمع کارگری و یا «نماینده سابق» کارگران به همان کارخانه، یعنی یک «کارگر دیروز» و «بازنشسته»، برای محافل کارگری «خط و نشان» کشیده و درس عبرت به آنها می دهد.

«رهبر» این عده که تا چندی پیش از «سناریوی سیاه و سناریوی سفید»، هرج و مرج و «از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه» و «تخریب چارچوب مدنی جامعه» در ایران، صحبت به میان می آورد و با مردود اعلام کردن پتانسیل انقلابی طبقه کارگر در رهبری انقلاب آتی ایران، آغوش خود را به سوی سلطنت طلبان و بورژوازی ایران، توده ای ها و اکثریتی های خائن (جبهه «سفید»!) باز گذاشته و در سمینارها با ساواکی های سابق و سران ارتش شاه و سوسیال دمکرات ها به بحث در مورد مسائل «پژوهشی» و «اجتماعی» می نشست، اکنون با مشاهده حرکت های کارگری

در ایران به هیجان آمده و با حفظ همان برخورد‌های «فرصت طلبانه» می‌خواهد نقش «رهبری» طبقه کارگر را نیز ایفا کند. در نتیجه، در صدد ارباب محافل مستقل کارگری «غیر حزبی» بر آمده است. به سخن دیگر سران این حزب به کارگران مستقل می‌گویند: "تنها «حزب کمونیست کارگری» در موقعیت اظهار نظر در مورد طبقه کارگر قرار دارد. شما نیز یا به حزب ببیونید و مسائل تان را از طریق آن طرح کنید، و یا شما را ارباب کرده و از میدان بیرون می‌رانیم!"

«فحش‌نامه» اخیر این جریان (مندرج در همبستگی شماره ۷۷) علیه مقالات مندرج در نشریه ی «کارگر سوسیالیست» توسط پناهجویان کارگر و مبارز در هلند آغاز این حملات علیه فعالان کارگری بود.^۶ گام پس از آن، انتشار مجدد نشریه «کارگر امروز» است. این نشریه که ۱۸ ماه پیش، بدون کوچکترین توضیحی، متوقف گشته بود به ناگهان مجدداً بدون هیچ توضیحی! انتشار یافت. بدیهی است که چنین اقدامی، در واکنش به مسائل کارگری ایران و به حاشیه پرتاب شدن «حزب کمونیست کارگری» از وقایع کارگری در ایران است. برای عقب نماندن از «معرکه»، شماره ی اخیر «کارگر امروز»، «بطور عموم» به «مسائل کارگری» و «بطور اخص» به بی‌حرمتی و تحقیر محافل کارگری و به ویژه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» پرداخته است. نظریات سران این «حزب» این بار از دهان یک «کارگر دیروز»، کار ظاهراً ترجیح داده دوران بازنشستگی خود را در کلوب حرّافی «حزب کمونیست کارگری» بگذارند، بیرون آمده است. او محافل کارگری را به باد انتقاد گرفته و آنها را متهم به دنباله روی از «چپ حاشیه ای» کرده و نهایتاً «راه متمرثر» را به آنها توصیه کرده که محافل کارگری "اسیر ادعاها و سنت های پرمدا و توخالی چپ حاشیه ای نشوند (و)... به فعالیت با حزب کمونیست کارگری ایران" روی آورند!

^۶ - رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۴۹ و «صدای پناهجو» ویژه نامه ی

اگوست ۱۹۹۸، چاپ هلند.

«کارگر بازنشسته»، در نقد به «اتحادیه مستقل کارگران ایران» اعلام می دارد که "تا آنجا که من مطلع هستم...هیچ فعال کارگری و یا سازمانی که فعالینی در داخل دارد صحت چنین ادعایی را تأیید نکرده است. آیا می شود اتحادیه کارگری ایجاد کرد بدون آنکه رهبران و دست اندرکاران جنبش کارگری حتی از وجود آن مطلع نباشند؟"

اول: پرسیدنی که این «رهبران» و «دست اندرکاران» جنبش کارگری که ظاهراً تنها برای این «کارگر دیروز» شناخته شده اند، چه کسانی هستند؟ آیا جنبش کارگری ایران، «رهبران» خود را به جامعه معرفی کرده که ما از آن اطلاعی نداریم؟ و یا مخفیانه «درگوشی» به رهبران «حزب» و کارگران بازنشسته آن ابلاغ داشته است؟ دوم: آیا کسی مدعی شده است که «اتحادیه مستقل کارگران ایران» رسماً با نام، نشانی و اعضاء شناخته شده، اعلام موجودیت کرده است، که صحت وجود یا عدم وجود آن بتواند تأیید گردد؟ آیا به اعتقاد این کارگر بازنشسته، امکان اعلام موجودیت و رسمیت یافتن «اتحادیه مستقل کارگران» و یا هر اتحادیه دیگری در ایران وجود دارد؟ زمانی که طرفداران رئیس جمهور دستگیر و محاکمه می شوند، مطمئناً اجازه رسمیت یافتن چنین «تشکل» یا یک «اتحادیه کارگری» توسط رژیم، داده نمی شود. ایده «اتحادیه مستقل کارگران ایران» در برخی از مراکز کارگری توسط برخی از محافل کارگری تبلیغ گشته و عده بی شماری از کارگران که از لحاظ عینی به چنین درکی نقداً رسیده اند، خود را متعلق به آن بشمار آورده اند.

بدیهی است که از زمان تبلیغ چنین ایده ای تا تحقق نهایی آن راه درازی باید طی گردد و وضعیت ویژه ای ایجاد گردد. آیا این مسأله بغرنج و غیرقابل درکی است؟ آیا «کارگر بازنشسته»، حاضر است از چنین ایده ای که توسط عده ای کارگر فعال «غیرحزبی» طرح گشته، دفاع کند؟ یا بایستی در ابتدا «اجازه نامه» از «حزب کمونیست کارگری» دریافت می شد؟

سوم: طرح مفهوم «اتحادیه مستقل کارگران» در چنین وضعیتی در ایران، خود منجر به گسترش مبارزات کارگری و ایجاد زمینه های ضروری برای سازماندهی مستقل کارگران می گردد. رژیم مسلماً چنین اتحادیه ای را تحمل نخواهد کرد. کارگران پیشرو، در نتیجه در تخاصم علنی و واضح با رژیم قرار می گیرند. و این رودرویی خود منجر به تضعیف هر چه بیشتر رژیم می گردد. کارگران پیشروی ایران بدین ترتیب شعار «سرنگونی» را عملاً (و نه در شعار و صفحات نشریات خارج از کشور) به مورد اجرا قرار می دهند. به سخن دیگر، با این روش از کار، کارگران به سران رژیم می گویند: "اگر طرفدار جامعه مدنی هستید، بگذارید کارگران نیز مستقلاً و آزادانه به ایجاد تشکل خود مبادرت کنند. اگر چنین نشود کارگران به قلبی بودن وعده و عیدهای رژیم واقف شده و «خود» به چنین اقدامی دست می زنند". از این طریق، خود-سازماندهی و روحیه اتکا به نفس، در کارگران تقویت گشته و آگاهی سیاسی به مرحله ای عالی تری خواهد رسید. در عین حال، کارگران پیشرو به رژیم و سایر جریان های سیاسی می گویند که: نیازی به «آقا بالاسر» که از داخل و یا خارج از کشور برایشان «دستورالعمل» صادر کنند، ندارند!

آیا چنین «سناریو»یی منطبق تر به واقعیت امروزی ایران نیست؟ آیا چنین روشی بهتر از «سناریوی سفید و سناریوی سیاه» من درآوردی و تخیلی عده ای خرده بورژوازی خارج از کشورنشین نیست؟ آیا درک این مطلب ساده حتی برای یک «کارگر بازنشسته» دشوار است؟

چهارم، «کارگر بازنشسته»، ایراد می گیرد که «اتحادیه مستقل کارگران» زانده یک یا چند محفل کارگری است و نه سربرآورده از خود جنبش کارگری. بدیهی است که هر ایده و عقیده ای، در ابتدا باید توسط افراد و محافل طرح گردد (این کشف بزرگی نیست). گرچه در ابتدا ایده «اتحادیه مستقل کارگران» از جانب محافل کارگری طرح گشته، اما در نهایت چنین ایده ای اگر پایه عینی داشته باشد (که چنین است) به شعار «کل» کارگران تبدیل می گردد. اما، برای «کارگر بازنشسته» مسأله چنین طرح

نمی‌گردد، از نقطه نظر وی تنها شعارهایی همه‌گیر می‌شوند که از دهان رهبران «حزب»‌شان بیرون آمده باشد. و قاعدتاً منظورشان از «جنبش کارگری» همان «حزب کمونیست کارگری»‌شان است!

درک او نیز از «اتحادیه مستقل کارگران»، درک یک بُعدی و بورکراتیک است. «کارگر بازنشسته دیروز»، تصور می‌کند که روش ساختن یک «اتحادیه» یا با عقب نشینی رسمی دولت، تحت تأثیر فعالیت مخفی اتحادیه صورت می‌گیرد؛ و یا بطور علنی توسط کارگران. در غیر این صورت او اعلام موجودیت یک اتحادیه مستقل را یک شیوه «رابین هودی» و قلابی ارزیابی می‌کند. با چنین استدلالی او نشان می‌دهد که کوچکترین درکی از مطالبات انتقالی کارگران ندارد. کارگران پیشرو برخلاف بورکرات‌های حزب‌های من درآوردی خارج از کشور، نه براساس فرمول‌های کتابی «حزبی» و نه براساس «دستورالعمل»‌های جامد و انتزاعی، بلکه براساس نیازهای عینی «روز» و چشم انداز انقلاب کارگری به مسأله برخورد می‌کنند. روش اعلام یک اتحادیه را نمی‌توان در یک یا چند فرمول «عام» به جنبش اعلام کرد. آنچه چند سال پیش برای مداخله کارگران درست بوده، امروز محققاً درست نیست (بگذریم از اینکه ایده مجامع عمومی «حزب کمونیست کارگری» همیشه سرتاپا اشتباه بود)^۷. تحولات اخیر ایران پس از انتخاب خاتمی، چنان وضعیتی را به وجود آورده که کارگران با طرح مطالبه تشکیل «اتحادیه مستقل» می‌توانند نه تنها خود را بیشتر از گذشته سازمان داده، که در مبارزات روزمره، اعتماد به نفس پیدا کرده و کلیه تبلیغات رژیم را مبنی بر وجود «جامعه مدنی» و «آزادی» نقش بر آب کنند.

بدیهی است که این روش از کار باید مورد حمایت چپ انقلابی قرار گیرد. دفاع از «اتحادیه»، حمایت نیروهای رادیکال و چپ را از «روش» مداخله کارگران پیشرو نشان می‌دهد و نه الزاماً دفاع از «بند بند» برنامه آنها، چه بسا امکان دارد که

^۷ - در این مورد رجوع شود به مقالات متعدد در «دفترهای کارگری سوسیالیستی»

برنامه آنها دچار انحراف های بسیاری باشد. حمایت نشریه «کارگر سوسیالیست» از «اتحادیه مستقل کارگران ایران» نیز بر چنین مبنایی بنیاد گذاشته شده است. پنجم، برخلاف نظریات تحریک آمیز «کارگر بازنشسته دیروز»، نه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» اسیر ادعاها و سنت های "توخالی چپ حاشیه ای" قرار گرفته؛ و نه آن اتحادیه تمایل دارد که "چپ حاشیه ای" را "چند صباحی مشغول" نماید. این قبیل برخوردها تنها نشانگر عدم اعتماد «کارگر بازنشسته دیروز» به جنبش زنده کارگران ایران، است. همچنین نشانگر درک تشکیلاتی خود او از کار سیاسی (یعنی روابط متکی بر «زدوبند») است. روشی که احتمالاً ایشان در دوره بازنشستگی در «حزب» شان فرا گرفته اند! برای انقلابیون راستین دفاع از جنبش کارگری یک امر طبیعی است.^۱ هر حرکت ضد سرمایه داری کارگری، به ویژه فعالیت کارگران پیشرو، صرف نظر از عقاید و برنامه سیاسی شان بایستی مورد حمایت آنها قرار گیرد؛ البته در عین حال یک نیروی انقلابی، انتقادات خود را به برنامه آنها نیز ارائه می دهد. یک سازمان انقلابی پرولتاری، هرگز حمایت از کارگران پیشرو را مشروط به «پیوستن» یا «عدم پیوستن» به «حزب» شان نمی کند. تفاوت یک جریان خرده بورژوا با یک نیروی انقلابی نیز در همین روش نهفته است. چنانچه کارگران خود ضروری تشخیص داده، در عمل، متحدان واقعی خود را پیدا کرده و با آنها به کار مشترک سیاسی خواهند پرداخت.

^۱ - چنانچه منظور «کارگر بازنشسته دیروز» از «چپ حاشیه ای» ما هستیم (که به احتمال قوی چنین است زیرا که تنها نیروئی بودیم که در دفاع «اتحادیه مستقل کارگران ایران» کمپین دفاعی سازمان دادیم)، باید اعلام کنیم که یکی از اصول برنامه ای ما از ابتدای کار سیاسی مان، در دهه پیشین، همواره دفاع از تشکل های مستقل کارگری بوده است. دفاع ما از محافل کارگری یک برخورد فرصت طلبانه و لحظه ای برای کار تبلیغاتی (مانند آنچه حزب کمونیست کارگری در مورد کارکنان شرکت نفت و سایر کارگران ایران انجام داده و می دهد) نبوده است. می گویند «کافر همه را به کیش خود پندارد»!

چنانچه «چپ حاشیه ای» بتواند شناخت کافی از تحولات جنبش کارگری داشته باشد و خود را مرتبط به آن جنبش کند، باید گفت که «زنده باد این «چپ حاشیه ای»!» و از سوی دیگر، چنانچه بزرگترین «حزب» کمونیستی و «کارگری»، قابلیت همسو کردن خود با جنبش مستقل کارگری را، به هر علت، از دست داده باشد باید اعلام داشت: شرم بر آن «حزب» کمونیستی و «کارگری»!

«حزب»هایی که هیچ حرکت مستقل از خود را تحمل نمی کنند، قادر به درک مسایل جنبش کارگری نخواهند بود. کارگران پیشرو و محافل کارگری ایران، خوشبختانه شناخت کافی از گروه های خارج از کشور، برنامه ها و سابقه های «درخشان» آنها دارند. چنانچه، برای بهتر کردن وضعیت خود، متمایل به «پیوستن» به این حزب ها و سازمان ها بودند، مسلماً در انتظار دعوت نامه «کارگر دیروز» نمی ماندند. کارگران فعال «امروز» در ایران، می خواهند بدون دخالت گروه ها و حزب های «چپ» و «مستقل» از هرگونه تحمیل عقیدتی، سیاسی و تشکیلاتی فعالیت خود را علیه رژیم سازمان دهند. آیا حزب های «من درآوردی» در خارج از کشور قادر به درک این مسأله ساده هستند یا خیر؟ جلب کارگران پیشروی ایران به حزب های «کمونیستی» و «کارگری» در تاریخ، تنها از طریق مداخله و همکاری و حمایت این سازمان ها، از «استقلال» کارگران پیشرو، صورت گرفته (آن هم پس از یک دوره از کار صبورانه و مشترک و جلب اعتماد آنان) و نه از طریق ارباب، تهدید، توهین و سپس ارسال یک «دعوت نامه» اداری و مضحک!

ایرادهای بی پایه ی فرقه گرایان

«پیک انترناسیونالیستی» بازتاب کننده نظریات یک فرقه «شبه آنارشستی»^۹ نیز همانند «حزب کمونیست کارگری» به محض ملاحظه حرکت های مستقل کارگری و

^۹ - «شبه آنارشستی»، از اینرو که حتی یک گروه آنارشستی با وجود انحراف های بسیار، حداقل دارای سنت، سابقه فعالیت و مواضع پیگیر «چپ» است. در صورتی که این فرقه ای

انعکاس آن در «کارگر سوسیالیست»، پس از ماه‌ها از خواب زمستانی بیدار شده و در شماره ی ۳ (ببخشید ۳ و ۴! اینها نیز مانند حزب که نشریه «کارگر امروز» را دو سال یکی کرده اند، بولتن خود را دو شماره یکی کرده اند تا از قافله عقب نیفتند!)، مقاله اصلی خود را به اصطلاح نقد «اتحادیه مستقل کارگران ایران» و نشریه ی «کارگر سوسیالیست» اختصاص داده است.

است که خود را پشت سر یک گروه «بین‌المللی» بُردگیستی که از اتحاد دو گروه کوچک در ایتالیا و انگلستان در سال ۱۹۸۳ تشکیل شد، مخفی کرده اند. این گروه گرچه مواضعی عمومی «چپ» دارد (که بسیاری از ۷ نکته وحدت آنها مورد توافق ما نیز هست)، قطعنامه ای با نام «چشم اندازهای انقلابی» به انگلیسی منتشر می‌کنند. تفاوت این فرقه ایرانی با سازمان به ظاهر «برادر» بین‌المللی خود در این است که حداقل بُردگیست‌ها، گرچه اختلاف‌هایی با سایر انقلابیون دارند، اما روابط حسنه را با سایرین حفظ کرده و هیچگاه مخالفان سیاسی «چپ» خود را متهم به «ضدانقلاب» نکرده اند. آنها سوسیال‌دمکراسی و حزب‌های کمونیست وابسته به چین و روسیه را «بورژوا» ارزیابی کرده و طرفداران «سرمایه داری دولتی» (استالینیست، مائوئیست و تروتسکیست) را انحرافی می‌دانند. در صورتی که این فرقه، به غیر از خودشان سایر نیروهای چپ را «چپ‌دستگاه سیاسی سرمایه داری» و «ضدانقلاب» ارزیابی می‌کنند! این فرقه یا «عمداً» یا «سهواً» ترجمه مواضع بُردگیست‌ها را در مورد نظریات «ضدانقلابی» سوسیال‌دمکراسی و حزب کمونیست را به «تروتسکیزم» استناد داده اند. و همچنین با حفظ روش‌های استالینیستی (اتهام زنی و فحاشی علیه مخالفان سیاسی) وجه تمایز خود را با سازمان‌های بُردگیستی نشان داده اند. شماره ۱ و ۲ نشریه این فرقه که ظاهراً پس از چند سال «تدارکات» و «تحقیقات» و «کار پرحوصله» در مورد مسأله کارگری و البته، در جهت انتشار «اولین نشریه کمونیستی تاریخ معاصر ایران»!، متمرکز شده، تنها به چند مقاله بی‌سروته تکراری و «دست دوم» در مورد رژیم و جنبش کارگری ایران و چند ترجمه از مواضع سازمان بُردگیستی «برادر» (آن هم مطالب ۱۰ تا ۲۰ سال پیش!) خلاصه شده است. چنانچه این فرقه به بخشی از جنبش بُردگیستی تبدیل می‌شد، و عقاید و مواضع آنها را بدون دستکاری انعکاس می‌داد، کارشان حداقل قابل تأمل می‌بود. (برای مطالعه زندگی‌نامه «بوردیگا» رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ۵۷).

این فرقه، که در تخیلات خود رسالت «گروه بندی کمونیستی» را برعهده گرفته! و به زعم خود «اولین نشریه کمونیستی تاریخ معاصر»! (چه تواضعی!) را به شکل مرتب (سه شماره در ۳۰ ماه گذشته!) انتشار داده است، از تأسیس «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به ویژه از اعلام موجودیت این «واقعیه» در یک نشریه «تروتسکیستی»، «چپ بورژوازی» و «ضدانقلاب»!، به خشم آمده و شمشیر زنگ زده «شبه آنارشیستی» اواخر قرن نوزدهم خود را، پس از یکسال «تعمق» و «تفکر»، از غلاف بیرون کشیده و برجان «اتحادیه مستقل کارگران ایران» و نشریه «کارگر سوسیالیست» (و تروتسکیست ها) افتاده است.^{۱۰}

چنین برخوردی جای تعجبی ندارد، زیرا که از دیدگاه گرایش های خرده بورژوازی «شبه آنارشیستی»، دنیا همواره به «سفید» و «سیاه» تقسیم می گردد. هر آنچه به غیر از «خود» آنهاست، در دنیای «سیاه» جای دارد. اینگونه تقسیم بندی البته برای کسانی که خواهان خلاص کردن خود از بار فعالیت روزمره و مشقت بار مبارزات کارگری علیه سرمایه داری هستند، ایده آل است. دنیای آنها «تخیلی» و «خالص» است. سناریوی آنها چنین خلاصه می گردد: کارگران (دوستان شان) از یک سو، و سرمایه داران (دشمنان شان، همراه با گروه های سیاسی چپ) از سوی دیگر، در مقابل یکدیگر قرار می گیرند. از نقطه نظر آنها استراتژی کارگران تشکیل حکومت شوراهای کارگری و سرنگونی دولت سرمایه داری است، و تا تحقق کامل این خواست مرکزی کارگران خود را آغشته به هیچ عملی که خارج از این محدوده است، نباید کنند. هر آنچه غیر از این اتفاق افتد، «اصلاح گرایی» و تمکین به بورژوازی

^{۱۰} - جالب اینجاست که این فرقه در همان شماره بولتن شان در پاسخ به یکی از دوستان شان نوشته اند که: ما براساس مبانی و اصول فکری خودمان نه می خواهیم و نه می توانیم وارد گفتگوهای انتقادی با جناح چپ سرمایه داری شویم!! تعجب نکنید که چرا یک چهارم نشریه شان که ده ماه یکبار انتشار می یابد، به نقد مواضع تروتسکیست ها اختصاص داده شده است! تناقض گویی یکی از خصوصیات بارز جریان خرده بورژوازی تازه به دوران رسیده است!

است. به زعم آنها «تاکتیک» پرولتری، وجود خارجی ندارد، و امری در حوزه فعالیت گرایش های «چپ بورژوازی» است. اینها تصور می کنند که کارگران همه یکپارچه مسلح به آگاهی سوسیالیستی هستند و تحت تأثیر و نفوذ عقاید بورژوازی و رفرمیستی قرار نمی گیرند. اینها فکر می کنند که کارگران برای دستیابی به هدف نهایی خود (دیکتاتوری پرولتری)، با حفظ اصول و برنامه خود، نباید مطالباتی طرح کنند که بتواند چارچوب دولت سرمایه داری را بلرزاند و آگاهی سوسیالیستی را برای کارگران گام به گام، در ارتباط با آگاهی کنونی شان، طرح کند. از دیدگاه آنها کارگران یک روزه «سوسیالیست» می شوند و تمام عیوب سرمایه داران را کاملاً درک کرده و اقدام به انقلاب کارگری می کنند. سایر مسایل تنها در خدمت بورژوازی قرار دارد و بس! و هر آن کس مطلبی غیر از این سناریوی «خالص» و «زیبا» بر لب بیاورد الزاماً «چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب» است! مواضع این فرقه ی «شبه آنارشیستی» ایرانی، که موضع «امتناع» از جنبش کارگری است، نیز از همین نوع است. به نکات اصلی «نقد» آنها می پردازیم.

۱- در مورد مجلس مؤسسان

فرقه ی «شبه آنارشیستی»، ایراد می گیرد که یکی از گناه های کبیره «کارگر سوسیالیست» و تروتسکیست ها این است که خواهان «مجلس مؤسسان» بوده و هستند. بر این اساس، نشریه ی «کارگر سوسیالیست» یک گرایش «ضدانقلاب» و «چپ بورژوازی» ارزیابی می شود!^{۱۱}

^{۱۱} - چنین برداشتی، خود نشان دهنده درک به غایت بورکراتیک آنها از یک گروه سیاسی است. آنها تصور می کنند که در یک گروه سیاسی «همه» باید یکپارچه و هم عقیده باشند. اخذ موضع در مورد مجلس مؤسسان یک تاکتیک پرولتری است که بدون آنکه افراد یک گروه را به جبهه های «انقلاب» و «ضدانقلاب» تقسیم کند، می تواند موضوع بحث درونی آن گروه باشد. بر این نمونه، «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» در این مورد سال هاست که بحث

ما به کرات در مقاله های نشریه ی «کارگر سوسیالیست» به توضیح مواضع خود در این مورد پرداخته ایم. اما به نظر می رسد که این فرقه ی «شبه آنارشیستی» مسلح به شیوه های استالینستی، تنها به دنبال اتهام زنی است، تا یک نقد سازنده و یا رد تنوریک نظریات مندرج در «کارگر سوسیالیست». ما بار دیگر چکیده مواضع خود را برای رفع هرگونه سوء تعبیر در اینجا خواهیم آورد.^{۱۲} در نقد بر موضع حکومتی «حزب کمونیست ایران» (کومله) چنین توضیح دادیم:

"...در ایران یک دولت بورژوا در قدرت است و تنها بدیل انقلابی همان دیکتاتوری پرولتاریا است.

شعار حکومتی کمونیست ها نیز تنها «حکومت شورایی» است. مرحله ای (دمکراتیک یا غیردمکراتیک) در میان نخواهد بود. هر مرحله ای به غیر از تشکیل حکومت شورایی متکی بر کارگران و دهقانان فقیر، حکومتی است از نوع بورژوایی آن.

آیا این موضع به این مفهوم است که در صورت نبود امکان برقراری «حکومت شورایی» پس از سرنگونی، باید «فرقه گرایانه» چشم های خود را بر هر بدیلی بست. مسلماً خیر! در صورت عدم توفیق تشکیل «حکومت شورایی» و تحمیل یک حکومت غیرکارگری، مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» در دستور کار قرار می گیرد. البته باید تذکر داد که هدف کمونیست ها به تنهایی

درونی داشته و تعدادی از فعالان این نهاد، با نظریه مندرج در نشریه توافق کامل ندارند (این نظریه به محض تدوین گشتن در نشریه علناً درج خواهد گشت).

^{۱۲} - برای بحث مفصل تر رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۳۵، خرداد

تشکیل مجلس مؤسسان نیست^{۱۳}. لنین زمانی مجلس مؤسسان را طرح کرد که حکومت ما قبل از سرمایه داری (تزار) بر قدرت بود و تشکیل مجلس مؤسسان می توانست حکومت موقت را، پس از سرنگونی، برای تشکیل دولت کارگری آماده کند. از آنجایی که تشکیل آن در برنامه ی بلشویک ها آمده بود به تشکیل آن مبادرت کردند. اما در عمل این مجلس در مقابل شوراها قرار گرفت و منحل اعلام شد.

اما در ایران از آنجایی که بایستی حکومت شورایی تشکیل گردد، طرح چنین شعارهایی (مانند تشکیل مجلس مؤسسان و حکومت موقت انقلابی و غیره) کارآیی خود را از دست می دهند^{۱۴}.

اما اگر کارگران و دهقانان فقیر قادر به تشکیل حکومت شورایی نشدند چه؟ اگر حکومت دیگری (بورژوایی، اما دمکراتیک!) تشکیل شد، آیا کمونیست ها می توانند در آن شرکت کنند؟ در آن زمان آیا طرح شعار تأسیس مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی اصولی است؟

به اعتقاد ما پس از سرنگونی رژیم، چنانچه حکومت شورایی (کارگران و دهقانان فقیر) به علت عدم آمادگی شوراها ی کارگری و یا عدم وجود یک حزب پیشتاز انقلابی سراسری به مثابه سازمانده جنبش کارگری، شکل نگیرد، کمونیست ها در هیچ حکومتی دیگری (که محققاً بورژوایی خواهد بود- حتی دمکراتیک ترین آن) شرکت

^{۱۳} - نظریات برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ به ویژه «راه کارگر» در باره ی مجلس مؤسسان نادرست است. آنها تشکیل آن را به مثابه یک مرحله ی ضروری می بینند. استناد آنها به مواضع لنین در این مورد نیز ناصحیح است.

^{۱۴} - صحت و سقم انحلال مجلس مؤسسان از حوصله این مقاله خارج است، اما به اعتقاد ما با تشکیل یک حکومت کارگری دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست. مجلس مؤسسان عالی ترین و دمکراتیک ترین شکل مجلس بورژوایی (اقلیت جامعه) است. در صورتی که «جمهوری شورایی» دمکراسی کارگری (اکثریت مردم)، عالی تر از «هر» مجلس بورژوایی است. بلشویک ها اصولاً نمی بایست چنین مجلسی را پس از تسخیر قدرت فرا می خواندند.

نباید کنند. اما، در عین حال در این مقطع (و تنها در این مقطع که حکومت شورایی توفیق حاصل نکرده است)، خواهان تشکیل «مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی» (نه مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان عادی بورژوایی) خواهند شد. کمونیست ها خواهان مجلس مؤسسانی که هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نپذیرفته و توسط نیروهای مسلح توده ای نظارت شده و توسط نمایندگان واقعی مردم با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد تشکیل می گردد، هستند. این مجلس کار خود را در راستای تدارک تشکیل یک حکومت انقلابی (کارگری و دهقانی) آغاز می کند. تا تشکیل حکوما کارگری، نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر و حزب های وابسته به آنها بطور مستقل در این مجلس شرکت خواهند کرد.

چنین مجلسی «حکومت» نیست، که تنها نهادی است برای تشکیل حکومت کارگری آتی. شرکت در چنین مجلسی با شرکت در حکومت بورژوایی متفاوت است. کمونیست ها هرگز در حکومت بورژوایی شرکت نمی کنند^{۱۰}.

حال، باید از افراد بر غرض و با «عقل سلیم» سؤال کنیم که کجای این بحث، بیانگر مواضع «ضد انقلاب» است. تنها در مخیله عده ای «خرده بورژوا» که قصد دخالت در جنبش کارگری را ندارند، مسایل به گونه ای دیگر طرح می گردد. سؤالی که ما از این عده داریم این است که چنان چه (به هر علت) حکومت مطلوب آنها (و ما) یعنی حکومت شورایی شکل نگرفت، چه باید کرد؟ پاسخ این فرقه این است: «امتناع انقلابی»! (یعنی باید در خانه ها نشست و به بخت «بد» خود گریست!) این وجه تمایز بین یک موضع انقلابی و موضع فرقه ای «شبه آنارشویستی» است.

چنانچه گرایش های فرصت طلب جنبش کارگری، خواهان «حل» خود در مجلس مؤسسان باشند، فرقه گرایان خواهان «امتناع» از شرکت در آن مجلس، به هر بها، هستند (صرف نظر از ارزیابی و تحلیل از وضعیت مشخص آن روز). فرقه های شبه آنارشویست، «مارکسیزم» را به یک بُت و با فرمول های ابدی خشک تبدیل کرده و

^{۱۰} - «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۴۴، مرداد ۱۳۷۶.

زیر لوای «انقلابی گری»، در بسیاری از کشورها جنبش های کارگری را به کجراه برده و خواهند برد.

از این رو در تحلیل نهایی، و هم «فرصت طلبان» و هم «فرقه گرایان» پشت طبقه کارگر را خالی کرده و جنبش را دو دستی تحویل ضد انقلاب می دهند. البته اولی تحت عنوان «معقولیت انقلابی» و دومی تحت لوای «انقلابی گری»!

۲- در مورد اتحاد عمل

یکی دیگر از خیانت های نشریه ی «کارگر سوسیالیست» ظاهراً این است که خواهان ایجاد «اتحاد عمل» با سایر نیروهای «چپ» و غیرپرولتری است. این عمل «ضدانقلابی» به مشام فرقه «شبه آنارشویستی» خوش آیند نیست. البته برای کسانی که در سر لوحه ی «مواضع» خود اعلام می کنند که: «کلیه احزاب و سازمان هایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست و کارگر فعالیت می کنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند»، جای تعجبی ندارد که چنین ایرادی به «کارگر سوسیالیست» بگیرند. این فرقه درک نمی کند که «انقلابی» و یا «ضدانقلابی» بودن در «حرف»، «آرزو» و «مُخ» انسان ها شکل نمی گیرد. سازمان های سیاسی کارگری، استراتژی و تاکتیک خود را «تدوین» و به جنبش ارائه می دهند. طبقه کارگر در روند انقلاب و بنا بر تجربه ی خود به صحت و سقم این نظریات پی می برد. بله، در میان کل اپوزیسیون فعلی «چپ»، «کمونیست» و «کارگری» فقط یک جریان «انقلابی» است و بقیه در «تحلیل نهایی» ضدانقلابی اند. اما، از اکنون تا «تحلیل نهایی» مسایل بسیاری رخ می دهند. اما از «هم اکنون» نمی توان «همه» را به نیابت از طرف طبقه کارگر و بر اساس «مطالعات» در اطاق های در بسته و به دور از مبارزات روزمره ی طبقه کارگر در ایران، به ناگهان پس از «خواب» چندین ساله در سرزمین های سرد، «ضدانقلاب» خطاب کرد. صرف «تجارب» پیشین مبارزات کارگری برای چنین ارزیابی کافی نیست. اول، همان تجارب، تعبیرات و تفسیرهای

مختلفی به دنبال دارد که «کل» اپوزیسیون کارگری سوسیالیستی و یا حداقل بخش قابل ملاحظه ای از آن (آن هم در ارتباط با جنبش زنده کارگری) پس از یک سلسله ی بحث های جمعی (کتبی) باید به جمع بندی و نتیجه گیری مشترک برسد. دوم، همان تجارب نیز در جنبش کارگری باید «تجربه» شوند. فرمول ها ابدی و ازلی را نمی توان به حلقوم طبقه ی کارگر فرو کرد، بدون آن که خود آن طبقه به نتایج کارگر فرو کرد، بدون آن که خود آن طبقه به نتایج مطلوب رسیده باشد. اکنون یک فرقه بی تجربه و بی عمل پیدا شده که به قول خودش پس از چند سال «مطالعه» (که معلوم نیست چه بوده و چه کرده) و ترجمه ی چند مقاله از یکی از هزارها گروه کوچک «چپ» اروپایی (که خود نیز پس از سالها هنوز بر روی پای خود استوار نبوده و نقش تعیین کننده حتی در یک کشور اروپایی ندارد)، به «کشف» بزرگی دست زده اند: "کلیه احزاب و سازمان هایی که هم اکنون تحت عنوان کمونیست و کارگر فعالیت می کنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند!" بدیهی است که این موضع اشتباه، کودکانه و غیرقابل دفاع است.

برای نمونه، از دیدگاه این فرقه تفاوتی بین حزب های سوسیال دمکراتیک، محافظه کار دست راستی، فاشیست، استالینیست، تروتسکیست و غیره نیست، همه «ضد انقلاب» «راست» و «چپ» دستگاه سیاسی بورژوازی هستند! بسیار خوب! حال ببینیم این فرقه به مسایل روز سیاسی چگونه پاسخ می دهد. امروزه در پایتخت بسیاری از کشورهای اروپایی، فاشیست ها به مهاجرین به طور سیستماتیک حمله فیزیکی کرده و در صدر مبارزه ضدفاشیستی، از قضا برخی از گروه های تروتسکیست ها قرار گرفته اند. نتیجه منطقی موضع این فرقه «شبه آناشیستی» این باید باشد که این یک درگیری بین دو نیروی «ضد انقلاب»ی است و کارگران باید در این دعوا موضع «امتناع» را اتخاذ کنند! یا حمله ی نظامی آمریکا به ویتنام، جنگ بین دو «ضدانقلاب» بوده است! و یا حمله نظامی و شیمیایی صدام حسین بر مردم

کردستان، جنگ بین دو «ضدانقلاب» است (زیرا که مردم کردستان تحت نفوذ ناسیونالیست های کرد قرار دارند)!

ما بارها در مقالات و نشریات خود ضرورت ایجاد «اتحاد عمل» بین نیروهای انقلابی و غیرپرولتری را به عنوان یک تاکتیک مؤثر در راه انقلاب آتی گوشزد کرده ایم. این تاکتیک بهیچوجه یک عمل «ضد انقلابی» نیست. تنها در مخیله عده ای خرد بورژوازی «تخیل گرا»، که خود را «مرکز» انقلاب و سایرین را همکار «دستگاه سیاسی سرمایه داری» می دانند، این عمل یک کار «ضدانقلابی» ظاهر می گردد.

در دنیای واقعی نیروهای «انقلابی» و «ضدانقلابی» به دو قطب خالص «کارگر» و «سرمایه دار» مبدل نمی گردند. دولت های سرمایه داری از یک سو، ایدئولوژی و برنامه خود را به درون طبقه کارگر تحمیل کرده و می کنند. در واقع ریشه عقاید رفرمیستی و اصلاح گرایانه، نه تنها در گروه ها و سازمان های چپ، بلکه عمدتاً در درون اتحادیه کارگری وجود آمده است.

امروز در مبارزه ضدسرمایه داری در بسیار از مواقع قشرهای دیگر اجتماعی، مانند جوانان، زنان و ملیت های تحت ستم نیز در صف مقدم جبهه ضدسرمایه داری قرار می گیرند. اما، در «تحلیل نهایی» کارگران (آن هم کارگران پیشرو) مبارزه ضدسرمایه داری را تا انتها به پیش خواهند برد. از امروز تا زمان تسخیر قدرت، راه طولانی و پر مشقتی در مقابل کمونیست ها قرار دارد. تفاوت بین «انقلاب» و «ضدانقلاب» به این سادگی آشکار نمی گردد. ما باید تفاوت بین «رهبران» رفرمیست و اصلاح گرا و «پایه» های کارگری آنها قایل شویم. انسان ها تحت عنوان «انقلابی» و «ضدانقلابی» به دنیا نمی آیند و از جهان نمی روند. انسان ها قابل تغییرند. از یک سو برخی از قشرهای خرده بورژوا به صف انقلاب می پیوندند؛ و از سوی دیگر، برخی از «انقلابیون» دو آتشفشان تحت وضعیت خاصی و زیر فشار «پشتک و وارو» زده و به صف «ضدانقلاب» روی می آورند (مثلاً آقای «فیشر» یکی از اعضای

کابینه نوین دولت آلمان تا چندی پیش یک آنارشیست دو آتشه بود). در درون یک سازمان رفرمیستی همه ی اعضاء «ضدانقلاب» نیستند. با اعتلای انقلاب در یک جامعه، در درون بسیاری از حزب های رفرمیست و انحرافی، انشعاب صورت می گیرد و بخشی از آنها، با تجربه مواضع انحرافی شان، می توانند به مواضع انقلابی روی بیاورند. «تمام» دنیای غیر خودی نمی تواند «ضدانقلاب» باشد!

کمونیست ها باید از تمام ابزار موجود، که نتیجه سال های مقاومت و مبارزه کارگران بوده، برای رساندن صدای پرولتاریا استفاده کنند (این عمل فرصت طلبی نیست به شرطی که اصول زیرپا گذاشت نشود). فرقه ی «شبه آنارشیستی»، شرکت در انتخابات در جامعه سرمایه داری را (به هر عنوان) مردود اعلام می کند^{۱۶}. باید سؤال کرد که اگر نمایندگان کارگران با برنامه مشخص انقلابی خود فرصت ابزار نظریات خود (مانند طرح شوراهای کارگری و کنترل کارگری) برای میلیون ها نفر در جامعه پیدا کردند، چه ایرادی دارد که از رسانه های عمومی استفاده کنند؟ آیا خانه نشینی بهتر از تبلیغات ضد سرمایه داری است؟

مسئله امروزی کمونیست ها این است که ضمن حفظ «استقلال» نظری، برنامه ای و تنوریک خود، به وسیعتر کردن هر چه بیشتر جبهه ضد سرمایه داری مبادرت کنند (این یک تاکتیک است و نه یک استراتژی). در عین حال در مبارزه مشترک به افشای رهبران و سران رفرمیست و اصلاح گرای جنبش کارگری بپردازند و پایه های کارگری این سازمان های اصلاح گرا را به مواضع انقلابی متقاعد کنند. بدیهی است که خود را در خانه محبوس کردن و شعار «انقلابی» صادر کردن، که بسیار کار آسانی است، هیچ کس را متقاعد نخواهد کرد.

کمونیست ها باید در کنار کارگران و در مبارزه مشترک ضد سرمایه داری، آنها را به مواضع انقلابی متقاعد کنند. کارگران تنها به کسانی اعتماد پیدا می کنند که در

^{۱۶} - برای نقد به این قبیل مواضع، رجوع شود به «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم»

لنین، آوریل ۱۹۲۰.

مسائل روزمره آنها سهیم بوده و با آنها در جبهه ضدسرمایه داری مبارزه کنند (و حتی در اشتباهات آنها سهیم باشند). «انقلابی»ترین افراد چنانچه از مبارزه بر سر مسائل جاری و واقعی کارگری از شرکت در فعالیت (به هر علت) امتناع کنند، جایی در درون طبقه کارگر پیدا نخواهند کرد. کمونیست ها باید روش هایی بیابند که آگاهی محدود «کنونی» کارگران را به آگاهی «نهایی» سوسیالیستی مبدل سازند. این کار با شعار دادن صرف، عملی نخواهد بود. کمونیست ها باید از آگاهی فعلی و همراه با کارگران (البته با حفظ اصول شان) گام به گام در تمام سطوح در کنار آنها قرار گیرند. این الفبای کمونیسم است. اما فرقه های آنارشیستی قادر به درک این الفبا نیستند، زیرا مانند هر جریان خرده بورژوا قصد کار جدی سیاسی ندارند. از این رو همواره در تاریخ صدوپنجاه سال گذشته به شکل فرقه های بی تأثیر «خود-محورین» و پرمدها باقی مانده اند.^{۱۷}

۳- در مورد جنگ ایران و عراق

این عده به کذب مواضع توده ای ها و اکثریتی ها در مورد جنگ را به ما استناد می دهند و ما را متهم می کنند که در جنگ ایران و عراق، کارگران را "برای دفاع از میهن به سوی قتلگاه های بورژوازی ایران و عراق" به جبهه ها فرا خواندیم. بدیهی است که ما چنین موضعی اتخاذ نکردیم. در شماره ی نخست نشریه «کارگران سوسیالیست»، ۱۰ مهر ۱۳۵۹، به هنگام آغاز جنگ، اعلام کردیم که از آنجایی که مسئله ی جنگ به مسئله ی کارگران تبدیل گشته، کارگران که دسته دسته داوطلبانه به جبهه روانه می شوند و آنان که به رهبران رژیم اعتقاد دارند، باید از آنها بخواهند

^{۱۷} - نتیجه منطقی استدلال این فرقه می تواند این باشد که کارگران بیکار و یا پناهجویان در کشورهای غربی نیز نباید از تأمینات اجتماعی کشورهای امپریالیستی استفاده کنند، زیرا که این منجر به تقویت و ایجاد توهم در سیستم سرمایه داری می شود! اگر چنین کنند به «چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب» تبدیل می گردند!

که آنها را مسلح کنند و به آنها آموزش نظامی دهند تا "بتوانیم از طریق شوراهای خود به دفاع از انقلاب برخیزیم!". این موضع، طبقه کارگر را برای مقابله با، نه تنها حمله نظامی عراق (و آمریکا)، بلکه قیام مسلحانه علیه خود رژیم می توانست آماده کند. بدیهی بود که رژیم به چنین خواستی تن نمی داد و نداد. زیرا که واهمه رژیم و سپاه پاسداران از کارگران مسلح و تعلیم نظامی یافته، به مراتب بیشتر از ارتش عراق بود. همانطور که تاریخ نشان داد، رژیم با دولت عراق به سازش رسید، اما با کارگران مسلح هیچگاه به توافق نمی توانست برسد، و قدرت را پس از جنگ برای همیشه از دست می داد. در مقابل این موضع مشخص، فرصت طلبان (اکثریتی ها و توده ای ها) از «میهن» دفاع کردند. و فرقه گرایان با موضع «امتناع انقلابی» یا در خانه هایشان نشستند و «شعار انقلابی» دادند، و یا «سر» خود را بیهوده به باد فنا دادند.

فرقه گرایان شبه آناشویست، با یک فرمول ابدی مانند «امتناع انقلابی» از هر مسئله ای که بر وفق مراد آنها پیش نرود، خود را از معرکه بیرون رانده و با خیال راحت به «خودستایی» می پردازند. حتی در مقابل جنگ دو ارتش ارتجاعی، یک فرمول ابدی وجود ندارد. در ایران آن دوره، طبقه کارگر حمله نظامی را حمله به انقلاب و کارگران می دید. از این رو، فوج فوج از کارخانه ها، داوطلبانه، به جبهه می رفتند. این وضعیت با وضعیتی که بورژوازی به زور، اجبار و سربرازگیری، افراد را وادار به جنگ با برادران خود به جبهه اعزام می کند، متفاوت است. در وضعیت ایران آن دوره، موضع «شکست طلبی» صرف نمی توانست تبلیغ گردد. اگر کارگران به هر رو داوطلبانه، به سوی جبهه ها اعزام بودند، حداقل باید شعاری طرح کرد که آنها را برای قیام ضد سرمایه داری نیز آماده کرد. شعاری که توهم طبقه کارگر را از دولت سرمایه داری و «رهبر انقلاب» بکاهد. شعار نشریه ی «کارگران سوسیالیست» شعاری بود که از ابتدا ماهیت رژیم را برای آنها روشن می کرد و از

توهم کارگران نسبت به رژیم می کاست. زیرا که رژیم در عمل تحت هیچ شرایطی به مسلح کردن و تعلیم نظامی برای کارگران عادی تن نمی داد. اما، این موضع برای فرقه های شبه آناشیستی قابل درک نیست، زیرا دنیای آنها یا «سیاه» است و یا «سفید»! برای آنها شعارهای ماکسیمالیستی (حداکثر) مطرح است و بس! نام این را هم می گذارند «انقلابی گری»! در صورتی که مواضع آنها «چپ روی» کودکانه است.

۴- در مورد «حزب کارگران»

به زعم این فرقه، یکی دیگر از مواضع «ضدانقلابی» ما، ظاهراً این است که به جای امتناع از مسأله روز کارگران ایران، پس از انتخابات اخیر خاتمی و عوام فریبی شدید و عمیق بخشی از بورژوازی در مورد جامعه مدنی و «آزادی» احزاب، به آنها گفته ایم که در مقابل عوامفریبی رژیم در تشکیل «حزب کارگران» موضع مشخص اتخاذ کنند.

ما در نشریه «کارگر سوسیالیست» در مورد دخالت کارگران در «حزب کارگران» چنین هشدار دادیم:

"در این امر تردیدی نیست که کارگران سوسیالیست نایستی خود را از هیچگونه «تجمع» کارگری منزوی کنند. شرکت در هر تجمع کارگری واقعی، به شرط این که «مستقل» از رژیم باشد و «حق بیان» رعایت شود، نه تنها بلا ایراد نیست بلکه ضروری نیز هست. کارگران سوسیالیست بایستی از هر پلاتفرمی برای ارائه نظریات خود، مبنی بر دفاع از حقوق ابتدایی و پایه نی کارگران، استفاده کنند. اما، در مورد تشکیل «حزب کارگران ایران» چند نکته قابل ذکر است.

اول، باید برای شرکت کنندگان روشن باشد که تشکیل این حزب توسط چه کسانی و با چه اهدافی صورت می گیرد. واضح است که این حزب توسط کارگران تشکیل نگشته، بلکه توسط خود رژیم علم شده است. و بدیهی است که هدف اصلی تشکیل

چنین حزبی، بر خلاف نامش، برای ایجاد یک تشکل کارگری و پیشبرد منافع طبقه کارگر نیست. اگر چنین بود، رژیم در ابتدا می بایستی تشکل های مستقل کارگری (اتحادیه ها و سندیکاها و کمیته های کارخانه و غیره) و حزب های متفاوت و سیاسی و مخالفان نظام را آزاد اعلام می کرد. و مهم تر از این ها، حق اعتصاب، حق بیان، حق تجمع و حق نشر عقاید مخالف نظریات رژیم را نیز آزاد می گذاشت. اما، چنین اقداماتی صورت نپذیرفته است.

کارگران ایران نه تنها از هیچ حقی برخوردار نیستند، که هنوز برای انجام اعتراض های جزئی در مقابل اجحافات مدیران کارخانه و دولت، دستگیر، زندان و حتی اعدام می گردند.

بدیهی است که هدف اصلی تأسیس حزب مذکور جنبه تبلیغاتی دارد. رژیم سرمایه داری آخوندی که در بُن بست اقتصادی و سیاسی قرار گرفته، برای برون رفت از بحران خود، بیشتر از پیش متوسل به باتک های بین المللی و دولت های غربی شده و از آنها وام های کلان دریافت کرده است. جلب رضایت دولت ها و باتک غربی، لازمه اش یک ظاهرسازی سیاسی است. رژیم باید به غرب اثبات کند که در درون ایران، حداقل در ظاهر، «دمکراسی» و «آزادی» وجود دارد. سیاست های اخیر خاتمی مبنی بر تشکیل «احزاب» متفاوت (حزب همبستگی ایران اسلامی، جمعیت مدافعین جامعه مدنی ایران و غیره)، نمودار چنین سیاستی است.

دوم، بورژوازی غرب سنتاً برای تحمیق کارگران و زحمتکشان حزب های رفرمیست و بورژوا را با نام «کارگر»، «سوسیالیست» علم کرده است. برای نمونه می توان به حزب «کارگر» در بریتانیا و حزب «سوسیالیست» در فرانسه اشاره کرد. رهبران این حزب ها آقایان «تونی بلر» و «ئونل ژوسپن» که ظاهراً طرفدار منافع «کارگران» و «سوسیالیست» ها خود را معرفی می کنند، از خدمتکاران بورژوازی کشورهای خود هستند. مشی سیاسی، برنامه و عملکرد آنها هیچ تفاوتی با «رقبای» انتخاباتی «راست رو»ی آنها، حزب های «محافظه کار» بریتانیا و «جمهوری خواه»

فرانسه، ندارد. در واقع در برخی از موارد حتی سیاست های آنها راست تر از حزب های «راست سنتی» است.

رژیم ایران نیز که وارد مرحله ی نوینی از حیات خود شده است، قصد دارد از «تاکتیک» های دولت های غربی برای تحمیل کارگران استفاده کند. با این تفاوت که در غرب حداقل «دمکراسی بورژوایی» (دمکراسی برای اقلیت جامعه) وجود داشته، در صورتی که در ایران حتی «دمکراسی» برای طرفداران رژیم نیز وجود ندارد. چه رسد به مخالفان! (طبرزدی ها، سورش ها، یزدی ها و غیره همه از طرفداران نظام جمهوری اسلامی اند و آن قدر بلا بر سرشان آمده است!)

سوم، سوآلی که برای کارگران سوسیالیست بایستی طرح شود این است که آیا در درون این حزب به اصطلاح کارگری، می توان به رژیم و سیاست های آن انتقاد کرد؟ و در مورد آن انتقادات اقداماتی انجام داد؟ آیا در چنین حزبی آزادی بیان وجود دارد؟ چنانچه کارگرانی با سیاست های هر دو باند حاکم (طرفداران جامعه دینی و مدنی) مخالف باشند، می توانند نظریات خود را در حزب و رسانه های جمعی منعکس کرده و پیرامون آن نظریات تبلیغ کنند؟ آیا این حزب کانونی برای جاسوسان و خبرچین های رژیم به منظور شناسایی مبارزان کارگری نیست؟ آیا چنین حزبی قادر است که از حقوق دمکراتیک کارگران (حق بیان، آزادی قلم، حق اعتصاب، حق تجمع، ایجاد تشکل های مستقل کارگری و غیره) دفاع کند؟ و یا اعضای آن بایستی گوش به فرمان رؤسای «خانه کارگر» باشند؟

چهارم، شرکت کارگران در حزب های ساخته شده توسط رژیم، در صورت ضرورت، بایستی با پشتوانه محکمی صورت گیرد. به سخن دیگر، کارگران پیشرو و سوسیالیست با حفظ هسته مستقل مخفی خود، رعایت اکید مسایل امنیتی و بدون داشتن کوچکترین توهمی به قول و قرارهای نهادهای رژیم، می توانند در چنین نهادی شرکت مشروط داشته باشند. شرایط «حداقل» شرکت از قرار زیرند:

۱- حزب مذکور باید نهادی «مستقل» از رژیم و نهادهای آن باشد. چنان چه قرار باشد که رؤسای «خانه کارگر» «همه کاره» و کارگران پیشرو «هیچ کاره» باشند، شرکت در این نهاد باید از ابتدا تحریم گردد. رژیم بنابر ادعای خود یک رژیم سرمایه داری است و نمی تواند حافظ منافع کارگران باشد. «خانه کارگر» نیز نهادی است که در دست دولت است. بنابراین «حزب کارگران» برای حفظ منافع کارگران از هر نهادی که مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به دولت سرمایه داران است، باید جدا و مستقل باشد.

۲- در عمل باید اثبات گردد که حداقل بخشی از کارگران مستقل از رژیم در چنین تجمعی شرکت فعال می کنند. چنان چه کارگران پیشرو از ابتدا به ماهیت این حزب پی برده و عملاً شرکت در آن را تحریم کنند، نیازی به شرکت کارگران سوسیالیست در چنین نهادی نیست. زیرا که هدف اصلی دخالت کارگران سوسیالیست تبلیغ و ترویج در دورن کارگران پیشرو و آماده سازی خود و سایر کارگران برای سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری است و نه همکاری با جاسوسان رژیم.

۳- این حزب باید از دمکراسی درونی برخوردار باشد. کارگران مخالف رژیم باید قادر باشند که نظریات خود را به هر شکلی که خود لازم تشخیص دهند، ابزار کنند. کلیه ابزار تبلیغاتی حزب باید در اختیار مستقیم نمایندگان کارگران باشد. اگر قرار باشد که عقاید و نظریات کارگران سانسور گردد، همان بهتر که این نهاد، از ابتدا به خاک سپرده شود^{۱۸}.

حال ما از افرادی که ریگی در کفش ندارند، سؤال می کنیم که کجای این مواضع «ضدانقلابی» و شتافتن "به کمک برنامه اصلاحاتی دولت ایران" است. آیا در وضعیتی که میلیون ها کارگر (به حق و یا ناحق) به خاتمی رأی داده و توهماتی به وی یافته و تصور می کنند که او در قبال جناح دیگر هیئت حاکم، در شرف ایجاد تغییراتی به نفع کارگران است، چه پاسخ مشخصی باید دهیم؟ البته باید به همه

^{۱۸} - «کارگر سوسیالیست»، شماره ۵۰

کارگران هشدار دهیم که خاتمی تفاوتی با خامنه ای ندارد (که کارگر سوسیالیست در سر مقالات خود چنین کرده است). اما این موضع گیری کلی در مورد یک مسئله خاص مانند شرکت یا عدم شرکت در «حزب کارگران» کافی نیست. در مقابل چنین پیشنهادی چه باید گفت؟ نظر فرصت طلبان این است که بدون قید و شرط کارگران باید در آن نهاد شرکت کنند. نظر فرقه گرایان طبق معمول «امتناع»! به هر بهاء است. ما بر این باوریم که باید کارگران را مسلح به خط مشی مشخص در مقابل یک واقعه مشخص، کنیم. اگر قرار باشد که «حزب کارگران»، متشکل از کارگران «مستقل» باشد، «دمکراسی درونی» داشته باشد و کنترل امور بدست نمایندگان کارگران باشد، از دیدگاه کارگران چه تفاوتی دارد که چه کسانی با چه انگیزه ای آن را فراخوانده است. اگر رژیم چنین نهاد دمکراتیکی را ایجاد کند، بهر حال کسی اعتنایی به موضع «امتناع» فرقه های شبه آنارشستی نخواهد کرد^{۱۹}. مسئله در این است که رژیم هرگز چنین شروطی را نخواهد پذیرفت (اگر چنین کند، حکم سرنگونی خود را صادر کرده است!) و از این طریق، کارگران «در عمل» به این آگاهی می رسند که این یک نهاد فرمایشی است. حتی اگر قرار است کارگران در آن حزب شرکت نکنند، باید استدلال های کافی و قانع کننده داشته باشند. کارگران باید مسلح به «خط مداخلتی» باشند. موضع «امتناع»، هیچ جهت گیری و هیچ تجربه ای را به کارگران منتقل نمی کند. برخلاف موضع شبه آنارشستی، انقلابیون با طرح شروط بالا و همگامی با کارگران، آنها را در مقابل پیشنهاد دهندگان «حزب کارگران» مسلح می کنند. کارگران به این طریق، به جای بی تفاوتی، آگاهی انقلابی یافته و در عمل به شعارهای عالی تر ضد رژیم خواهند رسید. آنها بدین ترتیب نه تنها سران رژیم بلکه کارگران

^{۱۹} - رژیم برای چنین طرح هایی، برخلاف تصورات واهی فرقه گرایان، از عوامل شناخته شده خود استفاده نخواهد کرد بلکه با استفاده از شخصیت های شناخته شده کارگری، کارگران را در مقابل انتخاب بسیار دشواری قرار می دهد. بنابراین کارگران بایستی مسلح به خط مداخلتی باشند و نه «شعار» های توخالی.

اصلاح گرا در میان خود را افشا کرده و با آنها مرزبندی می کنند. درست برعکس، «امتناع: کارگران از مداخله، دست های رفرمیست ها و فرصت طلبان در درون جنبش کارگری را برای «مصالحه» با رژیم باز می گذارد. در واقع نقش کمونیست ها نیز در این است که در کنار کارگران، گام به گام در مقابل هر مسئله مشخص، آنها را به اخذ آگاهی سوسیالیستی راهنمایی کنند (حتی اگر اشتباهی صورت پذیرد)^{۲۰}. نقش کمونیست ها این نیست که در خانه بنشینند و به هر واقعه ای پاسخ «نه» دهند! این کار ساده، نیازی به «کمونیست» بودن، ندارد. هر خرده بورژوازی خود-محوربینی می تواند چنین مواضع غیرمسئولانه ای را بگیرد.

۵- در مورد «اتحادیه مستقل کارگران»

فرقه مذکور ایراد می گیرد که از آنجایی که "نیروی محرکه" «اتحادیه مستقل کارگران ایران» روشن نبوده و تنها یک "رهبر" خود را معرفی کرده، و گویا وجود "رهبر" منجر به "تحقیر" کارگران می شود و "به آگاهی" "جمع گرایی" آنها لطمه می زند، بنابراین باید به این جریان با "تردید" نگریست. از این گذشته، حمایت کارگران از این اتحادیه غلوآمیز ارزیابی شده و مورد سؤال قرار می گیرد. همچنین به زعم این فرقه، از آنجایی که کلیه مطالبات «اتحادیه» "یاوه گویی های ضدانقلابی" است باید آن را مردود اعلام کرد.

ما از سبک کار «شرلوک هلمزی» فرقه شبه آنارشیستی، مبنی بر «مچ گیری» در مورد ادعاهای «اتحادیه مستقل کارگران ایران»، می گذریم (مطمناً مدافعان

^{۲۰} - فرقه مذکور، ما را به کذب متهم می کند که انگیزه اصلی ما از مداخله، کسب جاه و مقام و رهبری جنبش کارگری است. این اتهام کاملاً بی اساس است، زیرا اگر چنین بود، مسلماً ما موضع دفاع از تشکل های «مستقل» کارگری را نمی گرفتیم. درست برعکس، عدم موضع گیری سایر گروه ها از جمله فرقه در مورد تشکل های مستقل کارگری، نشان می دهد که آنها خواهان «حکومت» کردن بر کارگران هستند.

«اتحادیه» خود در صورت لزوم به آنها برخورد خواهند کرد). در اینجا تنها به چند نکته اشاره اجمالی می‌کنیم.

الف) سیاست تفرقه‌انگیزی

فرقه «شبه آراشیستی» چنین وانمود می‌کند که «کارگر سوسیالیست»، نخستین نشریه‌ای بوده که اخبار مربوط به «اتحادیه مستقل کارگران ایران» را منعکس کرده و تلویحاً اذعان می‌دارد که به نوعی از لحاظ سیاسی این دو به هم مرتبط اند. این یک اتهام بی‌اساس است.

اول، نشریه‌ی «کارگر سوسیالیست» هفته‌ها پس از انتشار اطلاعیه‌های «اتحادیه مستقل کارگران ایران» آنها را درج کرد^۱. اطلاعیه‌ها، هفته‌ها پیش از انتشار در «کارگر سوسیالیست» به دست کلیه نیروهای اپوزیسیون (از جمله فرقه مذکور) رسیده بود.

دوم، نکته‌ای که «اتحادیه مستقل کارگران ایران» در اطلاعیه‌های خود مبنی بر عدم وابستگی به نیروهای اپوزیسیون (و رژیم) اعلام کرده است، واقعیت دارد. نشریه «کارگر سوسیالیست» هیچ ارتباط تشکیلاتی و یا سیاسی با آن نداشته و ندارد.

^۱ - در واقع «کارگر سوسیالیست» جزء آخرین نشریاتی بود که از این موضوع اطلاع یافت. هم‌زمان با نشریه‌ی «کارگر سوسیالیست» نشریه «شهروند» (کانادا) و «دیدار» به انتشار برخی از اطلاعیه‌ها مبادرت کردند. در واقع اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» چند ماه قبل از این، در «نیمروز» لندن نیز انتشار یافته بود. تنها تفاوت کار ما با سایرین در این بود که دفاع از «اتحادیه مستقل کارگران ایران» را جدی تلقی کرده و کمپین دفاعی حول آن سازمان دادیم. این هم‌تازگی ندارد، ما همواره طی سال‌های پیش، از فعالان جنبش (چه در ایران و چه خارج) پیگیرانه دفاع کرده و می‌کنیم.

«کارگر سوسیالیست» تنها به علت مواضع دفاعی خود از جنبش کارگری و تشکل های مستقل کارگری (که بخشی از برنامه اش بوده و هست) به این کار مبادرت کرده است (رجوع شود به اصول عمومی «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»، مندرج در پشت صفحه ی کارگر سوسیالیست).

سوم، اما در عین حال مطالبات «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به اعتقاد ما دال بر باتجربگی و پختگی بنیادگذاران آن است. گرچه با «او و به او» مطالبات مطروحه توافق کامل نداریم، اما تمام بندها را منطبق به وضعیت موجود دانسته، و اعتقاد داریم که آنها منجر به ایجاد «شکاف» در باندهای هیئت حاکم و تقویت موقعیت کارگران پیشرو برای مقابله با رژیم (تا سر حد سرنگونی) می گردد.

به اعتقاد ما یک برنامه سرگشاده به رئیس جمهور (همانند آن چه توسط «اتحادیه مستقل کارگران ایران» نوشته شده است) به مراتب از صدها شعار «سرنگون باد»ها! (مرگ برها! تو خالی خارج از کشور، برآتر و سیاسی تر است. به نظر ما، هنر انقلابی گری این نیست که تنها شعار «انقلابی» صادر گردد. هنر انقلابی گری این است که با آغاز از آگاهی فعلی طبقه کارگر، و با طرح یک سلسله از شعارها، کارگران را به تدریج به ضرورت سرنگونی رژیم رسانید. این کار را اطلاعیه های «اتحاد مستقل کارگران ایران» به خوبی انجام داده اند. از این رو مورد تأیید ما نیز هست. و اگر «کارگر سوسیالیست» در ایران منتشر می شد، در این مورد خاص، موضع مداخلاتی مشابه ای می داشت.

اما هدف از اتهام زنی ه ای فرقه ی «شبه آنارشیستی»، عدم اطلاع کافی آنها از چگونگی انتشار اطلاعیه ها و یا عدم آشنایی با خط سیاسی «کارگر سوسیالیست» نیست، هدف اصلی این «افشاگری»ها این است که آنها به سبک بسیار ناشیانه و کودکانه ای، سعی به ایجاد «تفرقه» بین نشریه «کارگر سوسیالیست» و فعالان «اتحاد مستقل کارگران ایران» کرده اند (و یا به تصور خود «رم» دادن کارگران پیشرو از «چپ بورژوازی»). گویا با اتهام زنی و وانمود کردن این که همه چیز زیر

سر تروتسکیست های «ضدانقلابی» است، فعالان «اتحادیه مستقل کارگران ایران» از فعالیت «امتناع» کرده و یا برخی احياناً از ما وحشت کرده به «دکان» این فرقه «شبه آنارشوییستی» جلب می شوند (چه تصورات واهی و کودگانه ای!)

ب) نفی نقش «رهبری»

آنارشویست ها عموماً در مورد «رهبری» و «رهبر» در جنبش کارگری حساسیت نشان می دهند. در ظاهر آنها بر این باورند که «کار جمعی» بر اساس «رهبری جمعی» باید صورت پذیرد، وگرنه بورکراسی بوجود خواهد آمد. این برخورد خود کاملاً بوراکراتیک است^{۲۲}. زیرا که بدیهی است که در هر جمعی، تقسیم کار باید بوجود آید، و انسان ها در جامعه از قابلیت و تجارب متفاوتی برخوردارند. درست برخلاف نظریات آنارشویست ها، وجود «رهبری» و «رهبر» در یک تجمع کارگری، دال بر وجود دمکراسی است، و نه برعکس. زیرا که در نهایت عده ای در مقام رهبری، خواه ناخواه، قرار می گیرند. چه بهتر که این امر یک عمل آگاهانه باشد. زیرا که مسئولیت افراد روشن گشته و آن افراد (یا فرد) در هر زمانی توسط سایر اعضاء قابل عزل و تغییر خواهند بود. بدین ترتیب «کار جمعی» به معنای واقعی کلمه صورت می گیرد و نه به صورت تصنعی. در تشکل هایی که نقش رهبری و رهبر

^{۲۲} - اگر کارگری حتی چند ماه در یک کارخانه کار کرده باشد اصول کار جمعی، تقسیم کار و انتخاب رهبری را به عنوان یک امر دمکراتیک و طبیعی و بخشی از مبارزه ضدسرمایه داری، درک می کند. ریشه ی دیدگاه این فرقه، متعلق به دهقانی است که در دهات با اجاقفات «کندخدا» روبرو بوده و با مهاجرت به شهر در حاشیه باقی مانده و هرگز در مراکز صنعتی به عنوان کارگر صنعتی مشغول به کار نبوده اند. از این رو نقش «رهبری» و «رهبر» را همانند نقش یک «کندخدا» دیده و آن را مردود اعلام می کنند. تجربه «کمون پاریس» و نوشته های مارکس در این مورد، نادرستی برداشت آنها از نقش «رهبری» را نشان می دهد.

روشن نگردد، عده ای درخفا چنین نقشی را ایفا کرده و محققاً زمینه بروز انحطاط بورکراتیک عمیق تر خواهد شد.

این که عده ای کارگر در ایران به طرح ایجاد یک تشکیلات مستقل کارگری اقدام کرده و یک نماینده نیز انتخاب کرده اند، نه تنها مسئله منفی ای نیست که پختگی و با تجربگی آنها را نشان می دهد. این که این عده به حق یا ناحق این عمل را از جانب «کل» کارگران انجام داده اند، مسئله ای که خود کارگران درگیر مسایل سیاسی در ایران باید به آن برخورد کنند، و ربطی به کسی (آن هم فرقه ی بی عملی که در خارج از کشور در اطاق های در بسته سکونت گزیده)، ندارد. کارگران خود شعور و صلاحیت تشخیص و اصلاح اشتباهات خود را دارند، آنها به وکیل مدافع «خود ساخته» نیازی ندارند!

۶- در مورد راه حل «انقلابی»؟

اما در مقابل این همه «انتقادات»! «انقلابی»!، راه حل های این فرقه «شبه آنارشستی» چیستند؟ خوب توجه کنید:

"این چنین است که امروز تروتسکیست ها و دیگر گروه های چپ سرمایه به کمک برنامه اصلاحاتی دولت ایران شتافته و بیرق «تشکل های صنفی و مستقل کارگری» را هم آواز با بورژوازی برافراشته اند. در مقابل باید ما کارگران بکوشیم تا با تلاش برای درس گیری از تجربیات جهانی هم طبقه های خود، با ارتقاء تجارب بیست ساله اخیر و با تکیه بر گردهمایی های عمومی و همگانی خود از طریق گزینش هیئت نمایندگان و تحمیل آن بر جمهوری اسلامی کنترل مبارزاتمان را بدست گیریم و به سوی تدارک تکشکیل کمیته های اعتصاب و شوراهای کارخانه و محله حرکت کنیم..."

ما توقع داشتیم که این عده، با این همه «نقد» و ایرادگیری به گروه های «چپ سرمایه» و به ویژه «تروتسکیست ها»، حداقل مطالب مهمی برای گفتن داشته باشند.

یک مشت شعارهای عمومی، که حتی مورد پذیرش سازمان‌های رفرمیستی نیز هست، بدیل و راه حل این عده است؟ حتی در نشریات توده‌ای‌ها، اکثریتی‌ها، راه کارگر و «حزب کمونیست کارگری»، این قبیل شعارهای «زیبا» و فریبنده یافت می‌گردند. طرح شعار «انقلابی» هنر نیست، مسئله بر سر چگونگی تحقق آنهاست. مسئله بر سر تجربه عملی در انجام واقعی این شعارهاست.

این شعارها، برای کارگرانی که امروز در مقابل پیوستن به «حزب کارگران» قرار گرفته‌اند؛ برای کارگرانی که بر سر پاداش عید با مدیران درگیر می‌شوند، برای کارگرانی که در کارخانه‌ها بر سر طرح طبقه‌بندی مشاغل مبارزه می‌کنند، برای کارگرانی که نقداً اعتصاب‌های خود را سازمان داده‌اند و کارگرانی که در نتیجه اعتصاب در زندان به سر می‌برند، یعنی برای کارگران «واقعی» در ایران، داستان سرایی است که از دهان عده‌ای فخر فروش و بی‌ارتباط به جنبش کارگری، بیرون می‌آید. به ویژه این که این «خط دهندگان»، خود سال‌ها در خارج کشور به سر برده و تنها پشت درهای بسته به «مطالعه» و «تحقیقات» مسایل بی‌ربط پرداخته‌اند و کوچکترین گامی حتی در دفاع از آنها بر نداشته‌اند.

سؤال کارگران از این فرقه این است که، امروزه در ایران "تدارک کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارخانه و محله" چگونه باید صورت گیرد و شما در این راه چه اقداماتی کرده‌اید؟ یا امروزه "گردهمایی‌های عمومی و همگانی" کارگران "از طریق گزینش هیئت نمایندگان و تحمیل آن بر جمهوری اسلامی" چگونه صورت می‌گیرد و شما چه اقداماتی در این مورد انجام داده‌اید؟

پاسخ این فرقه البته از قبل روشن است. آنها مانند «دان کیشوت» نیزه چوبی خود را به هوا پرتاب می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که مسئله جنبش کارگری «اینها» نیست، اینها مسائل «چپ سرمایه» است، این راه حل‌های «ضدانقلاب»ی تروتسکیستی است! کارگران باید در خانه‌هایشان بنشینند و از "تجارب بیت‌ساله‌ی اخیر" درس بگیرند، و از دخالت در امور اجتماعی امتناع کرده و در انتظار ناجیان

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

انقلابی در خارج از کشور بمانند. بالاخره «سوسیالیزم» روز و روزگاری خود فرا می رسد! زمانی که حضرات "اولین نشریه ی کمونیستی تاریخ معاصر ایران" شان را از سالی یکبار به سالی چند بار افزایش داده و اتهام زنی و فحاشی به سایر نیروهای انقلابی و فعالان جنبش کارگری را در آنها بیشتر اشاعه دهند!

مازیار رازی

منبع: کارگر سوسیالیست ۵۸، آبان ۱۳۷۷

در باره ی سازماندهی جنبش کارگری

مقاله ی «در باره ی آلترناتیو سوسیالیستی» نوشته ی رفیق ع. ناصر، مندرج در شماره ی ۴۰ «کارگر سوسیالیست»، نکات مهمی را درباره ی وضعیت جنبش کارگری ایران و «آلترناتیو سوسیالیستی» دربر داشت، که اشاره به آن مقاله را ضروری دانستیم.

مقاله رفیق ع. ناصر از مشاهدات عینی و واقعی ای، در مورد وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران و «نیروها»ی موجود، برخوردار است. در واقع، به جرأت می توان اذعان داشت که این مقاله یکی از بهترین مقالات است که طی چند سال گذشته در نشریات اپوزیسیون چپ، در باره وضعیت جنبش کارگری ایران، انتشار یافته است. ما مطالعه آن را به کلیه مبارزان جنبش کارگری توصیه می کنیم. اما، در عین حال این مقاله سؤال هایی را در ذهن ما برانگیخته است. در این جا کوشش خواهد شد که این نکات برجسته و در حد توان به آن ها برخورد شود.

طرح «آلترناتیو سوسیالیستی»

بدیهی است که انگیزه اصلی مقاله مذکور، همان طور که از نامش پیداست، یافتن «راه حل» سوسیالیستی در مقابل بحرانی است که نه تنها جنبش کارگری را فرا گرفته که نیروهای چپ را نیز در بر گرفته است. در توضیح بحران وضعیت موجود

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

رفیق ع. ناصر «سه مشخصه» عمومی مبارزه طبقاتی و جنبش سوسیالیستی در ایران را «پراکندگی، سازمان ناپذیری و ناباوری» اعلام می دارد (ص ۱۱). او استدلال می کند که «مردم ایران به ویژه طبقه ی کارگر و زحمتکشان بنا بر خرد خودانگیخته، «دلایل» کافی برای سرنگونی خلافت اسلامی دارند، اما «انگیزه» ای جهت این سرنگونی در گامی متکامل تر «در خود» نمی یابند و به طرح های از بالا و بیرونی نیز اعتماد نمی کنند». (ص ۱۷)

بنابر این به رغم ایشان، «ناباوری» و عدم وجود «انگیزه» در درون جنبش کارگری (و نیروهای چپ) منجر به وضعیت کنونی شده است (وضعیتی که «مردم نمی خواهند و دولت نیز نمی تواند»). - یعنی وجود بن بست سیاسی. راه حل ارائه شده نیز برای برون رفت از بحران کنونی این است که «دانش مبارزه طبقاتی» به درون طبقه ی کارگر برده شود. او می نویسد:

«از این رو «دانش مبارزه طبقاتی» که ناگزیر سازماندهی ویژه ای را در پی خواهد داشت، رادیکال ترین گامی است که در مقابل طبقه کارگر ایران این امکان را قرار می دهد تا با ایجاد «انگیزه» در درون خود، خود خویشتن را متناسب با تجارب، پتانسیل و امکاناتش به طور سیاسی، صنفی و یا هر شکل دیگری سازمان دهد.» (ص ۱۷) او می افزاید که می توان «... برای مثال در چهل جلسه ی دو ساعته «اثر» برجسته ای مانند کاپیتال را به کارگران... آموزش داد.» (ص ۱۶)

توصیه او به روشنفکران انقلابی «یا» سوسیالیست های انقلابی (به معنی عام کلام)، که متأسفانه امروزه در سرگردانی، حرافی و ترغیب روزگار می گذرانند «این است که «دست از الگوسازی و واردات ایده و اندیشه های ساخته پرداخته برای دستگاه مختصات «دیگری» بردارند،» و مسائل خود را معطوف به مبارزه طبقاتی در ایران» کنند، و به «واگذاری «دانش مبارزه طبقاتی» به کارگران واقف» شوند (ص ۱۲-۱۱).

گرچه ما نیز با بسیاری از نکات طرح «آلترناتیو سوسیالیستی» توافق داریم، اما کمبودها و ناروشنی‌هایی نیز در آن مشاهده می‌کنیم. در زیر به این نکات می‌پردازیم. از آن جایی که رفیق ع. ناصر آموزش «دانش مبارزه طبقاتی» را در انقلاب آتی «راه حل» محوری قلمداد می‌کند: ما نیز با این نکته آغاز می‌کنیم.

دانش سوسیالیستی

ما نیز با او هم نظریم که «دانش سوسیالیستی» ستون فقرات آگاهی در جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد. علت آن نیز تنها این نیست که کارگران برای سرنگونی رژیم سرمایه داری بایستی مسلح به آن باشند، دلیل آن هم چنین این است که «انقلاب کارگری سوسیالیستی»، برخلاف سایر انقلاب‌ها، یک عمل کاملاً آگاهانه باید باشد. به سخن دیگر، یک انقلاب سوسیالیستی باید با شرکت آگاهانه طبقه ی کارگر صورت پذیرد. انقلاب آتی کارگری در ایران را نمی‌توان با عده ای ناآشنا به مسایل مارکسیستی سازمان داد. صرف عمل‌گرایی و «انقلابی‌گری» شاید منجر به سرنگونی رژیم بشود، اما الزاماً پیروزی انقلاب را تضمین نمی‌کند. زیرا که سرنگونی دولت سرمایه داری و ملی کردن وسایل تولید تنها آغاز انقلاب است. عدم وجود عناصر آگاه پرولتری در انقلاب می‌تواند به راحتی انقلاب را به کج راه برده و زمینه را برای بازگشت سرمایه داری فراهم آورد. برای تضمین تداوم ساختن جامعه سوسیالیستی، طبقه نوین حاکم (پرولتاریا) نیاز به درجه والایی از آگاهی اجتماعی دارد. زیرا که پس از تسخیر قدرت، کارگران باید قادر به خودگردانی و مدیریت اقتصاد با برنامه را عهده دار شوند. رهبری نوین جامعه بدون تضمین دموکراسی کارگری در جامعه قادر به حل تکالیف انقلاب نخواهد شد. ضامن توفیق در این امر نیز وجود «دانش سوسیالیستی» است.

بدیهی است که این «دانش» را بایستی از دوره ما قبل از انقلاب به درون طبقه کارگر منتقل کرد. تا جایی که پیشروی کارگری قادر باشد که هم به سازماندهی‌های

حرفه ای مبارزات ضد سرمایه داری در کف کارخانه تبدیل شوند، هم به سخنرانان قابل؛ و هم به تئوریسین ها و نویسندگان قادر. آن ها در واقع باید خود و طبقه ی کارگر را برای تشکیل حکومت آتی از هم اکنون آماده کنند.

اما همه این ها به این مفهوم نیست که «آموزش سوسیالیستی» را به مثابه یک «تمرین آکادمیستی» تلقی کنیم. اشاعه دانش سوسیالیستی بایستی منطبق با نیازهای ملموس و مقطعی جنبش کارگری باشد. کلاس های آموزشی بی ارتباط با مبارزات کارگری تنها لانه ای برای تجمع عده ای خرده بورژوا با هدف ارضای غریزه های آکادمیستی آن ها می شود. همان طور که «روشنفکران انقلابی» بایستی «دست از الگوسازی و واردات ایده و اندیشه های ساخته و پرداخته برای دستگاه مختصات «دیگری» بر... (داشته) و مسائل خود را معطوف به مبارزه طبقاتی در ایران» بردارند، مبارزان جنبش کارگری نیز بایستی چنین کرده و از «بت سازی» (حتا در مورد شخصیت ارزنده و انقلابی ای مانند مارکس و اثر بی همتایش کاپیتال) پرهیز کنند. راه حل های «فرمول وار» به معضلات اجتماعی، آن روی سکه انحرافات سوسیالیست های انقلابی که «متأسفانه امروزه در سرگردانی، حرافی و ترفند روزگار می گذرانند» است. بیشتر توضیح می دهیم.

اول، مطالعه و جذب اثر جاودانی مارکس، کاپیتال، و درک کامل «ماتریالیسم دیالکتیک» گرچه در حکم پایه اولیه آموزش هر مارکسیست باید محسوب شود، اما به خودی خود الزاماً پاسخ گوی مسایل حاد روزمره مبارزه طبقاتی نیست. البته کاپیتال را به کارگران آموزش دادن، بسیار ضروری است، اما کوچک ترین تفاوتی در نحوی مبارزات روزمره آنان نخواهد کرد. این مطالب و هم چنین سایر متون پراهمیت مارکسیستی تنها به مثابه پایه اولیه و راهنمای پیشروی کارگری می تواند قرار گیرد. روش مبارزه و کسب آگاهی طبقاتی می تواند از متون بدست آید، اما آن را تنها راه حل برون رفت از بحران فعلی جنبش کارگری ایران قلمداد کردن تبیین کل مسأله جامعه نمی تواند باشد. طبقه کارگر در مبارزه روزمره خود در مقابل نظام سرمایه به

«آگاهی» دست می یابد. این آگاهی بسیار عمیق تر و ریشه دارتر از خواندن یک جلد کتاب کاپیتال است. خود کارل مارکس به چنین اعتقادی استوار بود. و رفیق ع. ناصر نیز در نوشته به این امر پراهمیت اشاره می کند. او می گوید: "یک گام عملی و روشن از صدها «تحلیل» نظری و «برنامه» انقلابی تر است" (ص ۱۳) و یا "...مادیت اندیشه در دخالت گری و ارده مندی توده های کارگر و زحمتکش معنی پیدا می کند" (ص ۱۴). پس چگونه است که کارگران تنها به مطالعه کاپیتال و یا متون دیگر مارکسیستی بدون مداخله متشکل در جنبش کارگری، «آگاهی» کسب کرده و «انگیزه» برای سرنگونی پیدا می کنند؟

سوم، «تئوریسین» های مارکسیست (چه «روشنفکر» و چه «کارگر») وجود داشته اند که کلیه متون مارکس را «ازیر» بودند، اما در مواقع حساس همه به جنبش کارگری پشت کرده و تا مرز خیانت پیش رفتند. آیا آقای احسان طبری «ماتریالیسم دیالکتیک» را مطالعه جامع نکرده بود؟ پس چطور شد که پس از «بازداشت» توسط رژیم، «اعتراف» کرد که چنان چه قرآن را قبلاً مطالعه کرده بود دیگر نیازی به خواندن متون مارکسیستی نمی داشت؟! مگر همان «تئوریسین» های شوروی که «انیستیتو مارکسیسم- لنینیسم» شوروی را تأسیس کردند (و رفیق ع. ناصر تأسیس مؤسسه مشابهی را به «اتحاد چپ کارگری» توصیه می کند. ص ۱۵) به «اصول ماتریالیسم دیالکتیک»، «قوانین اقتصادی سیاسی» و «ماتریالیسم تاریخی» به عنوان "سه بُعد لاینفک" دانش مبارزه طبقاتی" آشنایی نداشتند؟ چطور شد که امروز همه از خدمت کاران بورژوازی محسوب می شوند؟ خیر! مطالعه صرف، بدون یک تشکیلات انقلابی، هیچ تضمینی برای راه برون رفت از بحران نیست.

سوم، نظریات رفیق ع. ناصر، تازگی ندارند. پس از هر شکستی در درون جنبش کارگری، کسانی که مستأصل شده و جهت گیری اصلی مبارزه طبقاتی را از دست داده (و یا در قبال معضلات جامعه سردرگم شده اند) موعظه رجعت به مجموعه آثار مارکس و انگلس را سر می دهند (البته این امر در مورد رفیق ع. ناصر مسلماً صادق

نیست). در سال ۱۹۳۷، تروتسکی در قبال چنین افرادی که پس از مشاهده «استالینیزم»، بلشویزم را نیز مورد سوال قرار دادند چنین نوشت:

«مسئله رجعت... به مجموعه آثار مارکس و انگلس مطرح می شود. این جهش حماسی را می توان حتی بدون ترک اطاق مطالعه و تعویض نعلین به انجام رساند. اما چگونه می توانیم از متون کلاسیک به وظایف کنونی خود برسیم. با از قلم انداختن چندین دهه مبارزات تئوریک و سیاسی از جمله بلشویزم و انقلاب اکتبر؟ هیچ یک از کسانی که بلشویزم را به مثابه «ورشکستگی» تاریخی طرد می کنند، تا به حال روند دیگری نشان نداده اند. بنابر این برای آن ها مسأله با توصیه مطالعه «کاپیتال» فیصله پیدا می کند. ما با این توصیه مخالفت نمی کنیم. ولی بلشویک ها نیز «کاپیتال» را مطالعه کرده بودند، آن هم نه با چشمان بسته. لیکن این امر از انحطاط دولت شوروی، و روی صحنه آمدن محاکمات مسکو جلوگیری نکرد.^{۲۳} ما نیز همین سوال ها را پس از سپری شدن ۶۰ سال، امروز از رفیق ع. ناصر می کنیم.

چهارم، او به خوبی واقف است که مارکسیزم یک دگم نیست. خود مارکسیزم را نیز بایستی با روش «دیالکتیکی» ارزیابی کرد. خود مارکس تنها به عنوان یک «آکادمیسین» به نگارش «اثر» خود کاپیتال پرداخت و راه حل مسایل جامعه را برای «ابد» طراحی نکرد. مارکس به عنوان یک «سوسیالیست انقلابی» در صحنه مبارزات طبقاتی و تضادهای جامعه دوره خود به نظریات خود دست یافت. نظریاتی که قبل از وی پایه ریزی شده بودند. او آن ها را در یک سطح عالی تر و منطبق به واقعیت جامعه تکامل داد.

مارکس طی بیش از یک دهه (۱۸۶۴-۱۸۵۰) به نگارش اثر برجسته خود کاپیتال پرداخت. اما نگارش این اثر در انزوا رخ نداد. مارکس دخالت متشکل خود در جنبش کارگری را تنها با اتکا به «نگارش» کاپیتال و «مطالعه» متون کلاسیک آغاز نکرد،

^{۲۳} - «استالینیزم و بلشویزم»، لئون تروتسکی، باز تکثیر از «نشر کارگری سوسیالیستی».

که آن را از ۱۸۴۶ (همراه انگلس) در جهت ساختن یک «تشکل» بین المللی آغاز کرد. «اتحادیه ی کمونیست» در سال ۱۸۴۷ بر این اساس بنیاد گذاشته شد و «بیانیه کمونیست» در سال ۱۸۴۸ به رشته تحریر در آمد. در این بیانیه چنین نوشت که "کمونیست ها... پیش رفته ترین و عزم و جزم کرده ترین، بخش حزب های طبقه ی کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده ی عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند... هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه ی حزب های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا". ایجاد یک حزب پرولتری جهانی برای سرنگونی نظام سرمایه داری هدف اولیه و اساسی مارکس به عنوان یک کمونیست بود. شکست های انقلاب های ۱۸۴۸ اروپا که مترادف شد با فروکش مبارزات کارگری، این فرصت را به مارکس داد که طی آن دوره ی افول، به تحلیل اقتصادی جامعه سرمایه داری نیز بپردازد. اما بلافاصله پس از آغاز اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی ۶۷-۱۸۶۶ مارکس تدارک بین الملل اول (نخستین سازمان بین المللی کارگری) را فراهم آورد. او در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۴ در جلسه «انجمن بین المللی کارگران» شرکت کرد و در کنفرانس ۱۸۷۱ (لندن) ترمیم پراهمیتی را به «اصول» این انجمن داد:

"در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه ی یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا - متشکل کند"

کارل مارکس نویسنده «اثر» برجسته کاپیتال به کارگران جهان خواندن «کاپیتال» را توصیه نکرد که ساختن «حزب سیاسی» کارگری را پیشنهاد کرد. چرا؟ زیرا که مارکس یک «آکادمیسین» صرف نبود که یک مبارز انقلابی بود. مبارزی که کارهای

آکادمیستی را در ارتباط با مبارزات کارگری انجام می داد. در واقع نگارش کاپیتال نیز در خدمت ساختن تشکیلات کارگری برای سازماندهی انقلاب بود و نه برعکس. اکنون پس از سپری شدن ۱۲۶ سال تجربه مبارزات کارگری، رفیق ع. ناصر مطالعه کاپیتال را به کارگران ایران، برای برون رفت از بحران خود، توصیه می کند و نه ساختن حزب سیاسی کارگری را! او می نویسد که:

"شکل و بار «تشکیلاتی» این «تشکل» آتی از هم اکنون قابل تعیین نیست." (ص ۱۷). درست برعکس، تجربه بین الملل اول، بین الملل دوم و انقلاب روسیه (و بین الملل سوم- کمینترن) نشان داد که "شکل و بار «تشکیلاتی» این «تشکل» بیش از یک قرن است که تعیین شده و بیش از ۸۰ سال است که در عمل به اثبات رسیده است!

پنجم، رفیق ع. ناصر ظاهراً تجربه و درس های مبارزات طبقاتی و تکامل تئوری و نظری مارکسیزم و شکست ها و پیروزی انقلاب های قرن اخیر را از قلم انداخته است. گویا از زمان نگارش کاپیتال تاکنون هیچ اتفاقی در جهان رخ نداده که بتواند به بحران فعلی جامعه ما کمک رساند. برخلاف نظر وی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در عمل بسیاری از نظریات مارکسیستی و تکامل آن را به اثبات رساند. ابعاد نوینی، از زمان حیات مارکس، به مارکسیزم افزوده شده و انحراف های عمیقی به نام مارکسیزم در سطح جهان اشاعه داده شده است.^{۲۴} نادیده گرفتن این تجارب محققاً ما را به گمراه خواهد برد. تئوری سازماندهی و «حزب پیشتاز انقلابی» نئین نشان داد که تنها شکل سرنگونی یک رژیم ارتجاعی وجود چنین سازماندهی ای است. نه مطالعه کاپیتال، نه عملیات تروریستی، و نه اشاعه عقاید آنارکو-سندیکالیستی قادر به مبارزه پیگیر در مقابل رژیم سرمایه داری نیستند. حزب پیشتاز انقلابی تنها «مؤسسه» ای است که در حین سازماندهی انقلاب و مقاومت، می تواند آموزش سوسیالیستی را نیز به بهترین

^{۲۴} - رجوع شود به مقاله «استالینیزم و تروتسکیزم»، م. رازی، «نشر کارگری سوسیالیستی».

نخوی به کارگران انتقال دهد. تجربه انقلاب روسیه نشان داد که بدون چنین ساختاری، حتا اشاعه مارکسیزم صرفاً سخنی است غیرقابل اجرا و غیرواقعی. درس گیری از پیروزی ها و شکست های انقلاب ها و تئوری های تکامل یافته در درون جنبش کارگری در قرن اخیر برای پیش برد مبارزات ضروری است.

ششم، ما می پذیریم که "جبران تمام ناباوری ها، نارسائی ها؛ و کاستی های طبقاتی به عهده ی سوسیالیست های انقلابی (به معنی عام کلام) است که متأسفانه امروزه در سرگردانی، حرافی و ترفند روزگار می گذرانند، اما رفیق ع. ناصر، بایستی کارنامه «سازمان» ها و «محافل» کارگری (به معنی عام کلام) را که روشی «دیگر» از جمله اشاعه «دانش مبارزه طبقاتی» در درون طبقه ی کارگر طی دو دهه گذشته را اتخاذ کرده اند، نیز ارائه دهد. آن ها چه دست آوردهایی داشتند؟ تا چه حد توفیق حاصل کردند؟ چه درس هایی از پیروزی ها و شکست های شان برای رهنمود به سایرین به دست آورده اند؟ چه مبارزات کارگری را سازمان داده اند؟ برای پیش برد جدی مبارزات کارگری و تدارک سرنگونی رژیم سرمایه داری، جنبش کارگری نیاز به نقد همه جانبه دارد.

«روشنفکر» و «کارگر»

رفیق ع. ناصر در مقاله خود وجه تمایزی بین «روشنفکران انقلابی» و «طبقه ی کارگر» قایل شده و وظیفه روشنفکر را چنین بیان می کند: "«روشنفکر» در روشنگری اجتماعی اش عنوان و هویت «انقلابی» پیدا می کند... روشنفکر انقلابی بدون پیوند با طبقه کارگر که چگونگی آن در هر لحظه معین شکل خاصی دارد، هنوز سنگ خود را با خرده بورژوازی و انکنده است". (ص ۱۲)

او می افزاید: "«ارزش» تمام دست آوردهای تئوریک و عملی به «چگونگی» پیوند با طبقه کارگر مربوط می شود...". (ص ۱۴) "در حقیقت بدون آموزش

سیستماتیک «ارتباط» روشنفکران انقلابی با کارگران پیشرو هرگز به کیفیت مطلوب که حوزه ی کیفی دارد و کمیت پذیر خواهد بود نمی رسد...» (ص ۱۶)

به زعم او طیف «انقلابی» به دو دسته «روشنفکر» و «کارگر» تقسیم شده که وظیفه دسته اول این است که «دانش مبارزه طبقاتی» را به دسته دوم «تقدیم» کند و سپس دسته دوم "هم زمان با فعل و انفعالات درونی... (معلوم می کند) که بهترین نهادها و شیوه های سازمانی کدام است". (ص ۱۷)

او در جای دیگر، اشاره می کند که اما در عین حال دسته اول "متأسفانه امروزه در سرگردانی، حرافی و ترفند روزگار می گذراند" (ص ۱۱) و دسته دوم به علت «نابوری» و نداشتن «انگیزه» در انفعال به سر می برد.

ما به نکات فوق چند ایراد داریم.

اول، چنان چه بنا بر ادعای رفیق ع. ناصر «توده های بی هویت و زحمتکش» "اصولاً به مثابه یک طبقه در تبدلات سیاسی و اجتماعی حضور فعال" نداشته و عمده مشغول "خرده فروشی، مسافركشی، دلالی، رباخواری، اجاره داری، پیمان کاری دست چنم، خدمات زیر پله ای... " (ص ۱۱) هستند، چگونه یک «روشنفکر انقلابی» (حتا غیرحراف و غیر سرگردان) می تواند «دانش مبارز طبقاتی» (یا حتا بدتر کاپیتال را در چهل جلسه ی دو ساعته) به آن ها آموزش دهد؟ بنا بر مشاهدات عینی خود او این عمل یک کار غیرممکن به نظر می آید. چنان چه وضعیت اقتصادی توده کارگران چنان وخیم است، چگونه آن طبقه فرصت آموزش «دانش مبارزه طبقاتی» را می تواند داشته باشد؟ (اگر هم چنین کند، تصنعی و کوتاه مدت خواهد بود و به هیچ درد مبارزاتی آن طبقه نخواهد خورد).

دوم، ایشان در نوشته خود وجه تمایزی میان «توده» کارگر و زحمتکش و پیشروی کارگری قایل نمی شود. همان طور که اذعان دارد توده های جامعه ایران امروز در "پراکندگی، سازمان ناپذیری و نابوری" به سر می برند (تا این جا ما هم با او توافق داریم). او اعتقاد دارد که آن ها «انگیزه» برای مبارزه ندارند. اما در

عین حال طغیان های توده ای، تظاهرات، قیام ها و اعتصاب ها در کارخانه ها و اعتراض های کارگری در خیابان ها به طور ملموس مشاهده شده است. او می گوید این به علت وجود «دلایل» کافی برای سرنگونی است، اما به علت نبود «انگیزه» این حرکت ها محکوم به شکست بوده و هستند و به زعم وی تنها راه برانگیختن «انگیزه» انتقال «دانش مبارزه طبقاتی» به آن هاست.

اما ایشان پاسخ نمی دهد که این حرکات توده ای را چه کسانی تدارک می بینند؟ چه افرادی تداوم آن را تضمین می کنند؟ چه نیروی سازماندهی آن ها را به عهده می گیرد؟ بدیهی است که «توده های بی هویت» که مشغول "خرده فروشی، دلالی، مسافرکشی" و غیره هستند چنین حرکاتی را نمی توانند سازمان دهند. روشن است این ها را عده قلیلی از کارگران و زحمتکشان پیشرو که اغلب از جوانان تشکیل شده اند سازمان می دهند. بنابر این وجه تمایزی باید بین «توده های بی هویت» و «پیشروی کارگری» قایل شد. این «تفاوت» در ارزیابی او به وضوح غایب است.

اما این «محافل» در چه وضعیتی قرار دارند؟ ما با ارزیابی رفیق ع. ناصر در این مورد کاملاً موافقیم و کل این ارزیابی را عیناً به عنوان نظرگاه خود می آوریم:

"گرچه این محافل در شعله کشیدن عصیان های منطقه ای ناخودآگاهانه تأثیر می گذارند، اما به دلیل عدم انسجام ایدئولوژیک، نداشتن برنامه ی فعالیت و خودجوش بودن، نه تنها توان کنترل و رهبری هیچ گونه حرکت اعتراضی را ندارند؛ بلکه برعکس در حین وقوع این عصیان ها و یا اشکال دیگر «اعتراض» به عناصر تشکیل دهنده ی خویش تجزیه شده و به طور فعال با انبوه جمعیت هم گام می شوند. با این وجود پس از فروکش خشم مردم که اغلب ناشی از «تخلیه» روانی و سرکوب شدید است، معمولاً دوباره با هم گرد می آیند و به بررسی «مسائل» می پردازند.

"از آن جا که علت وجودی این محافل به صراحت سیاسی نیست و ظاهر محمل های شان جزء لاینفک وجود و بقا آن هاست، از این رو «درس» های لازم را

از تحرکات اعتراضی و عصیان های اجتماعی نمی گیرند و به یک جمع بندی روشن جهت ادامه کاری دست نمی یابند. از همه مهم تر این که با پیدا شدن سروکله پاسدار و پلیس به سرعت برق از یکدیگر دور می شوند و حتی نگاهی هم به پشت سر خود نمی اندازند؛ اما در بخش هایی که عناصر متشکله این محافل بیشتر کارگری است و یا بومی از جنبش «چپ» به آن ها خورده است و بنابر این مسائل و مشکلات همسان تری با یکدیگر دارند و شرایط کار و زندگی بیشتر به هم نزدیک شان می کند، گریزها موقتی است و باز هم به هم نزدیک می شوند و زندگی محفلی را از سر می گیرند؛ البته نه الزاماً و به طور صد در صد همان عناصر پیشین" (ص ۶۱).

حال سؤال این است که این عده خاص (و نه کل کارگران) را چگونه می باید سازمان داد؟ این عده در یک مقطع خاص و در حین مبارزه، برخلاف نظر رفیق ع. ناصر، دارای هم «دلایل» کافی و هم «انگیزه» کافی اند، و گرنه قادر به سازماندهی مبارزات تا سرحد از دست دادن جان خود نخواهند شد. اما این «انگیزه» ها پس از یک عمل خاص از بین می رود. مسأله ما تضمین «تداوم» این «انگیزه» های مقطعی است و نه ایجاد «انگیزه» عمومی. تنها راه این تداوم نیز ایجاد نطفه های اولیه یک گروه حرفه ای^{۲۵} متکی بر برنامه انقلابی است.^{۲۶} این گروه مسلح به دانش سوسیالیستی باید در سطح جامعه به خصوص در مبارزات کارگران حضور سیاسی مرتب داشته باشد. انتشار بولتن های کارگری مرتب مرتبط به مسایل کارگری می تواند چنین گروهی را میان کارگران پیشرو مطرح می کند. تنها با پیوند رهبران «طبیعی» و «عملی» کارگران با چنین گروهی است که «انگیزه» دائمی در مبارزات ایجاد می شود. به قول رفیق ع. ناصر "ادامه کاری با خود هویت، تأثیر و

^{۲۵} - رجوع شود به «درباره حزب پیشتاز انقلابی»، م. رازی «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۱، آوریل ۱۹۹۴.

^{۲۶} - رجوع شود به «برنامه انقلابی- انتقالی» م. رازی، «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۰، مهر ۱۳۷۴.

قدرت می آورد" (ص ۱۷). چنین اقدامی به تدریج «ناباوری»ها را نیز در سطح جامعه از میان برداشته و در یک وضعیت اعتلای انقلابی کل طبقه را برای سازماندهی انقلاب آماده می کند.

بنابر این «پیوند» (به طور عام) بین «روشنفکر انقلابی» و «طبقه کارگر» در وضعیت کنونی آن قدرها مطرح نیست که «پیوند» بین یک «گروه» مارکسیستی متشکل و فعال (و آزمایش پس داده به کارگران پیشرو) و رهبران «عملی» طبقه کارگر.

رهبران «عملی» طبقه کارگر نیز زمانی که نیاز به مطالعه کتاب کاپیتال را در مبارزات روزمره احساس کنند خود تدارک آن را هم همراه با آن گروه خاص خواهند دید. نیازی به نسخه پیچی برای آن ها وجود ندارد، زیرا که کارگران پیشرو خود، در صورت لزوم، به ضرورت آن پی خواهند برد. تنها در آن زمان کلاس های آموزش کاپیتال نیز در کلیه محافل کارگری شکوفا خواهد شد. این کار را تصنعی نمی توان سازمان داد.

سوم، چنان چه منظور او وجود این وجه تمایز در درون یک تشکیلات است، این هم نادرست است. طرح وجه تمایز بین «روشنفکر انقلابی» و «کارگر» از زاویه سازماندهی انقلاب کاملاً نادرست است. زیرا که سازماندهی انقلاب به طور عموم در جامعه صورت نمی پذیرد. سازماندهی انقلاب را همه کارگران به علاوه «روشنفکران پیوند خورده به کارگران» انجام نمی دهند. سازماندهی انقلاب، به ویژه در کشورهای نظیر ایران، زیر چکمه های دیکتاتوری نظامی، توسط «اقلیتی» از جامعه مجهز به برنامه انقلابی و با رعایت اخص مسایل امنیتی صورت می گیرد. تنها در دوران پیشا انقلابی است که توده های عظیم و «روشنفکران» به طور متشکل وارد صحنه مبارزه می گردند. بنابر این، از «روشنفکر» و «کارگر» در درون یک تشکیلات انقلابی صحبت به میان آوردن نیز، در وضعیت کنونی، نادرست است. آن چه اتفاق می افتد این است که عده ی قلیلی از کارگران و روشنفکران به دور یک برنامه

انقلابی گرد آمده و با هم به مداخله در جنبش کارگری در راستای تدارک کل طبقه کارگر برای تسخیر قدرت مبادرت می کنند. در این تشکیلات، «روشنفکر» و «کارگر» به مفهوم شناخته شده در جامعه بورژوازی معنای خود را از دست می دهد. کارگران «روشنفکر» می شوند و روشنفکران «کارگر». کارگران یک تشکیلات انقلابی به «دانش سوسیالیستی» مجهز شده و روشنفکران به کار در کارخانه و سازماندهی امور کارگری اشتغال پیدا می کنند. تفاوتی بین آن ها وجود ندارد. ایجاد افتراق های کاذب میان این دو دسته از سوابق مختلف اجتماعی، ناصحیح است.

چهارم، «روشنفکر» تنها در روشن گری اجتماعی اش عنوان و هویت «انقلابی» پیدا نمی کند که در «عمل» اش در ارتباط با دانش سوسیالیستی اش هویت پیدا می کند. روشنفکران بسیاری وجود دارند که نه تنها به «دانش مبارزه طبقاتی» یا مارکسیسم آشنایی کافی دارند که خود را مرتبط به کارگران نیز می دانند. اما هیچ نقش تعیین کننده ای در سازماندهی انقلاب ایفاء نمی کنند. تنها روشنفکرانی که «در عمل» همراه و هم گام با پیشروی کارگری در درون یک گروه متشکل شوند، «انقلابی» محسوب می شوند؛ و هم چنین تنها کارگران پیشروی ای که همراه و هم گام با پیشگام انقلابی در درون یک تشکیلات واحد انقلابی متشکل می شوند، می توانند نقش تعیین کننده ای در انقلاب آتی ایفاء کنند. این دو، مکمل یک دیگرند و یکی بدون دیگری امر سازماندهی را به کج راه می برد. «سازمان» سیاسی بدون ارتباط ارگانیک با پیشروی کارگری محکوم به شکست است (کارنامه سازمان های سنتی گواه بر این واقعیت است) و هم چنین «محافل» کارگری و رهبران عملی طبقه کارگر، بدون پیوند با پیشگام انقلابی در درون یک سازمان انقلابی توفیق حاصل نمی کند (کارنامه و عملکرد این محافل در دهه گذشته دال بر این واقعیت است).

شرایط عینی و ذهنی

رفیق ع. ناصر می نویسد که: "در حقیقت مقوله کلاسیک «شرایط عینی» و «شرایط ذهنی» به روشنی جامعه ی ایران را تبیین نمی کند... می بایست در تعریف مقوله ای تازه - برای مثال- دیالکتیک «انگیزه» و «دلیل» جدیت به خرج داد" (ص ۱۷).

اول، بهتر بود او توضیح بیشتری در مورد «شرایط عینی» و «شرایط ذهنی» ارائه می داد تا روشن شود که مفهوم ایشان از این واژه ها چیست. ما، هم در گذشته و هم در بالا کوشش کردیم تصویر خود از وضعیت فعلی ایران را ترسیم کنیم و نتیجه گیری مشخص خود از وضعیت را اعلام داریم. ما اعلام کردیم که در ایران "«حکام» قادر به حکومت کردن نیستند و «حکومت شوندگان» خواهان سرنگونی آنان اند... در ایران وضعیت انفجاری و انقلابی وجود دارد، وضعیتی که می تواند در صورت تدارک و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان، به سرنگونی رژیم منجر می شود."^{۲۷} و "طبقه کارگر ایران، گر چه به آگاهی انقلابی در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری رسیده است، اما از آگاهی سوسیالیستی کامل برخوردار نیست"^{۲۸} یعنی "...امکان و زمینه ی مادی ای برای انقلاب کارگری در ایران وجود دارد. البته این چشم انداز به این مفهوم نیست که محققاً به طور خود به خودی انقلاب کارگری (سوسیالیستی) در ایران به وقوع خواهد پیوست... صرف وجود زمینه ی مادی بدون عامل ذهنی (حزب پیشتاز انقلابی) پیروزی انقلاب سوسیالیستی را تضمین نمی کند."^{۲۹}

^{۲۷} - بیانیه تشکیل «اتحادیه»، «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۲۹، شهریور ۱۳۷۴.

^{۲۸} - چشم انداز مبارزات کارگری، «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۳۶، مرداد ۱۳۷۵.

^{۲۹} - چشم انداز جنبش کارگری در ایران، «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۳۶، مرداد

منظور ما از وجود «عامل عینی» و نبود «عامل ذهنی» در ایران این است که بدون سازماندهی طبقه کارگر، هر وضعیت انفجاری نهایتاً منجر به شکست خواهد شد. آن چه در دوره ی گذشته در ایران نبودش احساس شده، یک «حزب پیشتاز انقلاب» است. حزبی که به طور مرتب و سیستماتیک و پیگیر به مداخله در درون جنبش کارگری پرداخته و خط مداخلات را با اتکاء بر چکیده تجارب جنبش کارگری در قرن اخیر، به درون جنبش ببرد. حزبی که در مبارزه روزمره کارگران با طرح مطالباتی که در نهایت کارگران را به لزوم سرنگونی قهرآمیز رژیم و تشکیل حکومت کارگری برساند، گام بردارد.

بوم، ما نیز معتقدیم که در میان توده های وسیع کارگر و زحمتکش «دلیل» سرنگونی وجود داشته اما «انگیزه» وجود ندارد. تنها تفاوت ما با رفیق ع. ناصر، در این است که ما ایجاد «انگیزه» را تنها منوط به انتقال «دانش مبارزه طبقاتی» نمی کنیم. زیرا که اولاً کسب آگاهی می تواند به بهترین نحوی از طریق مبارزات روزمره خود کارگران کسب شود؛ ثانیاً یک گروه انقلابی متشکل و فعال می تواند چنین دانشی را به درون جنبش کارگری ببرد (و نه الزاماً یک یا چند «روشنفکر انقلابی»). نکته دیگر این است که به اعتقاد ما او با یک پارچه قلمداد کردن «کارگران» دچار لغزش شده و نقش پراهمیت پیشروی کارگری را از معادلات خود حذف می کند. در صورتی که پیشروی کارگری متفرق و غیر متشکل دارای «انگیزه» سرنگونی در یک مقطع معین مبارزاتی نیز هست. و این عامل بایستی مورد توجه اخص قرار گیرد.

برخلاف او، ما بر این باوریم که در واقع جای یک «حزب پیشتاز انقلابی» در درون طبقه کارگر خالی است نه چیز دیگری. این را نیز فقدان «عامل ذهنی» ارزیابی می کنیم. یعنی نبود یک «رهبری» کارگری برای سازماندهی انقلاب.

اختلاف رفیق ع. ناصر با این نکته بر سر چیست؟ چنان چه "پراکندگی، سازمان ناپذیری و ناباوری سه مشخصه عمومی مبارزه طبقاتی و جنبش سوسیالیستی در ایران" باشد، سه «راه حل» به این سه مشخصه وجود دارد:

اول، سازماندهی!

دوم، سازماندهی!

سوم، سازماندهی!

یعنی وظیفه اساسی انقلابیون تدارک احیای «حزب پیشتاز انقلابی» در ایران است. استراتژی ساختن حزب کارگری، محوری ترین عمل هر انقلابی است. «مطالعه متون کلاسیک» و «پراکندگی» و «ناباوری» نهایتاً از طریق چنین «تشکلی» حل شدنی است و بس!

مازیار رازی

۶ آوریل ۱۹۹۷

اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری یا "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم"

"... روش معمولی معمولی اپورتونیست ها این است که اثبات کنند: معتدل ترین شعارها عقلانی ترین آن هاست، زیرا که به اتحاد عظیم ترین تعداد عناصر اجتماعی کمک می رسانند..."

"خیر رفقا! در محاسبات سیاسی، مسایل کمی غامض تر از صرف جمع آوری کلیه عناصر "اپوزیسیون" است. افزایش اپوزیسیون مردد و خائن به عناصر واقعاً انقلابی مبارز نه تنها جمع بزرگ تری ایجاد نمی کند، که غالباً به کاهش آن جمع منجر می شود." (لنین، "بحران سیاسی، ورشکستگی تاکتیک های اپورتونیستی"، اوت ۱۹۰۶، کلیات جلد ۱۱، به انگلیسی، صفحات ۷-۱۰۶).

در شماره ۱ بولتن "اتحاد نیروهای چپ کارگری"، شهریور ۷۳، مقاله ای تحت عنوان "ضرورت حیاتی حرکت در مدار بزرگ" نوشته محمدرضا شالگونگی، منتشر شد. این مقاله در واقع ادامه تصمیمات کنفرانس عمومی اخیر "راه کارگر"، است که در "قطعنامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم" با "اتفاق آراء" در آن کنفرانس به تصویب رسید. مواضع مندرج در این مقاله (و قطعنامه) نکاتی را طرح کرده که برخورد به آنان برای پیش برد بحث حول مبانی اتحاد چپ کارگری ضروری است.

در نوشته مذکور، برای ایجاد "مرزبندی با طرفداران سرمایه داری و نزدیکی با هواداران سوسیالیسم"، به دو دلیل علم اشاره شده است:

اول این که "تعرض عمومی هواداران سوسیالیسم علیه نظام سرمایه داری... شکسته شده است... (و در نتیجه) دفاع از ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم... اهمیتی ویژه پیدا می کند" (ص ۲۴).

دوم این که "... این شکست محصول بیراهه رویها و ناتوانی هواداران سوسیالیسم بوده است (و در نتیجه) فائق آمدن بر بیراهه رویها و ناتوانی ها و رها کردن آن بیراهه ها از مقدم ترین واجبات ماست" (ص ۲۵). مضافاً بر این ها "جنبش چپ ایران" به طور اخص "... نه فقط برای دفاع از موجودیت و حق حیاتش... حتی به خاطر سازماندهی یک دفاع مؤثر از ابتدائی ترین ملزومات دموکراسی، ناگزیر است به نیروی سیاسی دارای عضله... تبدیل شود. و این نمی شود مگر با حرکت در مدار بزرگ. به عبارت دیگر، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" (ص ۲۶ - تأکیدها از ماست).

آن چه تز "اتحاد هواداران سوسیالیسم" و یا "حرکت در مدار بزرگ" روشن نمی کند اینست که چه نوع "اتحادی" از "چپ" مد نظریه پردازان راه کارگر است؟ آیا غرض از این پیشنهاد آماده کردن زمینه ای برای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی کارگری است؟ و یا تشکیل یک حزب "توده ای" کارگری؟ و یا "اتحاد عمل" درازمدت با مدافعان جنبش کارگری است؟

(الف) چنان چه هدف راه کارگر (یا اکثریت آن سازمان) از چنین پیشنهادی ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی باشد، بدیهی است که طرحی کاملاً فرصت طلبانه و مردود است. زیرا که حزب پیشتاز انقلابی را نمی توان براساس جمع جبری عده ای ناهمگون با نظریات سیاسی متفاوت و گاه متناقض به وجود آورد. اما، شالگونی تأکید می کند که: "بنیاد اتحاد باید روشن و محکم باشد... (و) در آغاز کار هم‌آیی کلی روی حداقل سه نکته ضرورت دارد:

اولاً، مبارزه برای درهم شکستن دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری... ثانیاً، مبارزه برای متحد شدن و به میدان آمدن طبقه کارگر... ثالثاً، مبارزه برای دموکراسی... (ص ۲۶).

آیا به اعتقاد شالگونی افرادی که به ضرورت "مبارزه برای سوسیالیسم" رسیده و سه شرط فوق را بپذیرند می توانند با یکدیگر در یک حزب انقلابی کارگری برای سازماندهی طبقه ی کارگر در راستای انقلاب آتی گرد آیند؟
بدیهی است پاسخ از نقطه نظر ما منفی است زیرا:

اول، هنوز در میان نه تنها چپ ایران که چپ بین المللی بر سر مفهوم سوسیالیسم اختلاف های عمیق و جدی وجود دارد. سازمان هایی نظیر راه کارگر که تا چند سال پیش به "اردوگاه سوسیالیسم" وفادار بوده و هنوز نیز پس از فروپاشی شوروی، یک ارزیابی جامع از مفهوم سوسیالیسم ارائه نداده اند، چگونه می توانند با گرایش هایی که از ۱۹۳۰ به بعد به ماهیت ارتجاعی سیاست خارجی شوروی پی برده بودند، یک نظر واحد از مفهوم سوسیالیسم داشته باشند؟ اضافه بر آن، امروز صرف اعتقاد به "سوسیالیسم" کافی نیست. بسیاری از طرفداران سابق "سوسیالیسم" به آرمان های خود خیانت کرده و طرفدار سرمایه داری از آب در آمده اند. برای مثال، تا چند سال پیش آقای گرباچوف و یلتسین از طرفداران "سوسیالیسم" بودند و مشاهده می شود که کارشان امروز به کجا کشیده است. و یا در حال حاضر کلیه احزاب سوسیال دمکرات و "سوسیالیست" اروپایی نظیر "حزب کارگر" بریتانیا که خود را از طرفداران سوسیالیسم معرفی می کردند به طور آشکار در برنامه و عمل در خدمت سرمایه داری قرار گرفته اند. و یا حتی اکثر رهبران اتحادیه های کارگری در جوامع غربی به چنین راهی گام نهاده اند. بنابر این بایستی در ابتدا روشن شود که منظور از " هواداران سوسیالیسم" چیست. به اعتقاد ما هواداران سوسیالیسم امروزه صرفاً کسانی هستند که خواهان سرنگونی قهرآمیز نظام های سرمایه داری و تشکیل حکومت های کارگری براساس یک اقتصاد با

برنامه متکی بر خود-مدیریت کارگری اند (یعنی هواداران سوسیالیسم انقلابی) و نه رفرمیست های رنگارنگ و فرصت طلبان مخفی و علنی در درون جنبش کارگری (وارثین دروغین سوسیالیسم).

دوم، این " هواداران سوسیالیسم" بایستی نظر خود را نیز در مورد انقلاب آتی ایران روشن بیان کنند. گرایش هایی که هنوز سخن از "انقلاب دمکراتیک"، "جمهوری دمکراتیک خلق" و غیره به میان می آورند، طبیعتاً با گرایش هایی که اعتقاد به انقلاب کارگری (سوسیالیستی) دارند، در روز پس از سرنگونی رژیم در دو جبهه مخالف یکدیگر قرار خواهند گرفت و نمی توان از این دو نیرو، طلب کرد که در درون یک حزب مشترک به فعالیت در جهت سرنگونی متشکل شوند. در نتیجه وحدت نیروهای چپ در درون یک حزب پیشتاز باید از ابتدا براساس توافق اصولی و روشن پیرامون ماهیت انقلاب آتی صورت گیرد- توافق بر سر "درهم شکستن دولت بورژوایی و برپایی دولت کارگری" به عنوان یک شعار نیز کافی نیست. زیرا که تا کنون در طیف چپ تفسیرهای متناقضی از همین شعار ارائه داده شده است. عده ای از همین شعار تشکیل "حکومت دمکراتیک خلق" را نتیجه می گیرند و برخی دیگر تأسیس "حکومت جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر" را استنتاج می کنند. این دو حکومت با یکدیگر در تناقض هستند، زیرا که اولی بخشی از بورژوازی "مترقی"! (و یا "خرده بورژوازی مترقی!") را دربر خواهد گرفت و نقش رهبری طبقه ی کارگر را عمده نمی کند و عملاً نمایندگان کارگران را در حکومت آتی اسیر بورژوازی می کند؛ و دومی یک حکومت کارگری مشخص با متحدان انقلابی طبقه ی کارگر را مد نظر دارد.

سوم، اتحاد تشکیلاتی حول "مبارزه برای متحد شدن و به میدان آمدن طبقه کارگر... از طریق تمرکز روی سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر" نیز ناروشن است. چنانچه "چپ" خواهان مبارزه برای "سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر" است بایستی از هم اکنون تمایز خود را حداقل با پیشروی کارگری بطور

جدی و قاطع از میان بردارد. به کارگیری واژه هایی نظیر "چپ و پایگان اجتماعی" آن (ص ص ۷- ۲۶) نشان دهنده اینست که از دیدگاه راه کارگر، "چپ" (روشنفکران کمونیست) یک پدیده جدا از "پایگان اجتماعی" (طبقه کارگر و یا پیشروی آن) است. تجربه شکست انقلاب اخیر ایران، بار دیگر در تاریخ جنبش کارگری نشان داد که سازمان های سیاسی چپ کمونیستی جدا از طبقه کارگر و بلاخص پیشروی کارگری نمی توانند نقش تعیین کننده ای در انقلاب داشته باشند و دچار خطا و "بیراهه رویها" می شوند. از اینرو، پیشروی کارگری ایران، مدت هاست که دیگر اعتمادی به سازمان های سنتی موجود ندارد و در مقابل آن ها همواره اقدام به ایجاد تشکل های خود کرده است (و به حق). چنانچه قرار باشد در طیف چپ، اتحاد تشکیلاتی ای برای مداخله در جنبش کارگری صورت گیرد، در وهله ی نخست سازمان های موجود بایستی خود را منحل اعلام کرده و از گام نخست همراه با پیشروی کارگری نطفه های اولیه تشکیلات سیاسی را بنا نهند. این کار در وضعیت کنونی صرفاً از طریق ایجاد هسته های مداخل گر منسجم و مخفی، امکان پذیر است. گرایش هایی که هنوز تصور می کنند از طریق اتحاد با چند سازمان و گروه کمونیستی روشنفکری (از بالا) بدون درگیر کردن پیشروی کارگری قادر به ایجاد حزب کارگری هستند، در بهترین حالت در خواب عمیق طلایی به سر می برند.

چهارم، اتحاد تشکیلاتی حول "مبارزه برای دموکراسی و آزادی های بی قید و شرط سیاسی" نیز بسیار کلی است. سوسیالیست های انقلابی البته خواهان آزادی های سیاسی بی قید و شرط بوده و هستند و برای دموکراسی مبارزه کرده و می کنند. اما در عین حال آنها خواهان دموکراسی اقتصادی نیز هستند. مبارزه برای دموکراسی سیاسی و اقتصادی نیز شامل مبارزه با کسانی است که در مقابل این دموکراسی ایستادگی می کنند. گرایش های بورژوا، سلطنت طلب، سوسیال دموکرات و خرده بورژوا که همه خواهان "دموکراسی سیاسی" و سرنگونی رژیم آخوندی نیز

ممکن است باشند، همواره در مقابل ایجاد دموکراسی اقتصادی (سلب مالکیت خصوصی و ملی کردن صنایع و بانک ها، تحت کنترل شوراهای کارگری، و اشتراکی کردن زمین ها، تحت کنترل شوراهای دهقانی) مقاومت خواهند کرد. در نتیجه برای سوسیالیست های انقلابی برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یک امر ضروری و لازم است. دیکتاتوری ای که خود تضمین کننده عالی ترین شکل دموکراسی سیاسی و اقتصادی است. وحدت تشکیلاتی چپ کارگری بدون درک مشترک بر سر نکات فوق کاملاً غیراصولی است.

ب) چنان چه مفهوم از "اتحاد هواداران سوسیالیسم"، ایجاد یک حزب "توده ای" (نظیر "حزب کارگران" برزیل) است، این نیز یک پیشنهاد غیراصولی و غیر عملی است. شالگونی می گوید که راه حل عملی مسأله امروز جنبش چپ، به قول "مانیفست کمونیست" ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم" است و "چنین جنبش عظیمی فقط از طریق نزدیکی جریان های رنگارنگ هواداران سوسیالیسم... می تواند به وجود بیاید." البته با حفظ اختلاف های موجود ما بین این نیروها (ص ۲۵ تأکید از ماست). او ادامه می دهد که این اتحاد بایستی اول- "روشن و محکم باشد"، دوم- "اختلاف نظر" ها را به رسمیت بشناسد، سوم- به زبان "ابهام زا" سخن نگوید، چهارم- در هایش "به روی همه افراد و جریان هایی که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند" باز باشد از جمله کسانی که "ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست" نیستند و پنجم- در صحنه سیاسی "حضور موثر" داشته باشند. این نظریات چند نکته را طرح می کند:

اول، مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست هیچگاه چنین منظوری را که شالگونی بیان می کند نداشته اند- که گویا هدف کمونیست ها بایستی ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم" باشد. در مانیفست کمونیست در فصل "بورژواها و پرولتارها" در مورد این مطلب چنین اشاره می شود که: "تمام جنبش های تاریخی پیشین، یا جنبش های اقلیت ها بوده اند، و یا به نفع

اقلیت ها. جنبش پرولتاریا، جنبش خودآگاه، مستقل اکثریت عظیم جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است" (مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس، منتخب آثار، انتشارات پروگرس، به انگلیسی، ص ۴۵). در این جا، مانیفست کمونیست یک فرمول عام به عنوان وظیفه کمونیست ها طرح نمی کند، بلکه صرفاً جنبش پرولتاریا را در قیاس با جنبش های اقلیت های پیشین (دهقانی، بورژوایی و غیره) یک جنبش "خود آگاه، مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم" معرفی می کند. اما وظیفه کمونیست ها را در فصل بعدی ("پرولتاریا و کمونیست ها") این چنین بیان می کند: "... کمونیست ها از یک سو، به لحاظ عملی، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، بخشی که تمام بخش های دیگر را به جلو سوق می دهد؛ از سوی دیگر، به لحاظ نظری، موقعیت بهتری که آنان نسبت به توده ی عظیم پرولتاریا دارند اینست که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج کلی نهائی جنبش پرولتاریا را درک می کنند" (همان جا، ص- ۴۶). و سپس ادامه می دهد که: "هدف فوری و فوری کمونیست ها... متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا" است (همان جا). بنابر این از دیدگاه مانیفست کمونیست هدف اصلی کمونیست ها "متشکل کردن پرولتاریا" برای "سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا" است و نه ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم". این جنبش ها در طول تاریخ خود به وجود آمده و می آیند و آن چه مهم است تأثیر گذاری کمونیست ها در درون آن هاست و نه تشکیل آنان.

دوم، باید روشن شود که منظور از "جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" و یا "آن هایی که می توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا

حتی ماتریالیست" نیستند، که قرار است از متحدان چپ باشند، چه کسانی است؟ مارکس در همان مانیفست کمونیست از "سوسیالیسم ارتجاعی"، "سوسیالیسم فئودالی"، "سوسیالیسم خرده بورژوائی"، "سوسیالیسم محافظه کار" و "سوسیالیسم بورژوائی" سخن به میان می آورد. منظور شالگونی از "جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" شامل کدام یک از اینها می شود؟ آیا واقعاً شالگونی توقع دارد که هر آن کس به خود "سوسیالیست" نام می نهد الزاماً خواهان براندازی بورژوازی و پیوستن به صفوف چپ انقلابی است؟ رنگین کمان بی رنگ و روی و زرد رنگ، به درد تدارک انقلاب آتی نخواهد خورد!

در ضمن، کارنامه احزاب "توده ای" نظیر حزب کارگران بزرگ را قبل از الگوسازی بایستی مورد بررسی دقیق قرار داد. این قبیل حزب های بی در و پیکر "توده ای" - اگر امکان ساخته شدن آن باشد و ارتجاع حاکم اجازه دهد (که در ایران چنین وضعی غیرمحمتمل است) - بیشتر به لانه مناسی برای عناصر رفرمیست، اپورتونیست و جاسوسان بورژوازی تبدیل می شود و نه لزوماً مرکز انقلابیون مبارز. نتیجه انتخابات برزیل و نقش حزب کارگران برزیل درس بسیار مهمی است برای کسانی که از چنین حزبی الگو ساخته اند. این حزب با وجود پایه و رهبری کارگری، شدیداً به برنامه رفرمیستی آغشته شده و به آلت دست سیاستمداران بورژوا در برزیل تبدیل گردیده است. سیاست دنباله روی این حزب از سیاست های اقتصادی سیاستمداران بورژوا، منجر به سلب اعتماد کارگران و زحمتکشان فقیر برزیل از این حزب شده و به عدم موفقیت انتخاباتی آن منجر شد.

سوم، پیش شرط ها و معیارهای شالگونی برای اتحاد چپ مانند بحث و تبادل نظر بر سر "بی راهه رویها و ناتوانی های" گذشته، عدم استفاده از "زبان ابهام زا و رمزآلود"، تحمل "اختلاف نظر" ها و "حضور مؤثر در صحنه سیاسی" هیچ یک ربط مستقیمی به معیارهای اساسی وحدت چپ ندارند. انقلابیون چپ این کارهای صحیح را همیشه در هر موردی می بایستی انجام دهند و از بدیهیات است. صرفاً

برای سازمان هایی که خود در گذشته با روش های بوروکراتیک مخالفان خود را اخراج و یا ارباب کرده اند، این نکات کشف و معیارهای تازه ای است. اما در پنج نکته مطروحه که به زعم شالگونی "ضرورت کلیدی دارد" (ص ص ۷- ۲۶) غیر از بدیهیات فوق دو نکته (اول و چهارم) تا حدودی نظر او را از چنین اتحادی نشان می دهد. در نکته اول سخن از "اتحاد روشن و محکم" به میان می آید (سرنگونی دولت بورژوائی و برپایی دولت کارگری، جهت گیری کارگری و مبارزه برای دمکراسی) و در نکته چهارم اشاره به جلب "آن هایی که می توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست" نیستند، می شود. به سخن دیگر وحدتی مد نظر است که کمونیست ها، سوسیالیست های رنگارنگ (بخوانید رفرمیست ها و فرصت طلبان) و مذهبپون را دربر می گیرد که "برای سوسیالیسم مبارزه کنند!" همه با هم برای سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری و ایجاد دمکراسی سیاسی بااتکاء به نیروی طبقه کارگر! چنانچه نظر شالگونی چنین باشد، این اوج فرصت طلبی و ناروشنی را نشان می دهد. برخورد انتقادی به این پیشنهاد عام "تابوهای فرقه ای" نیست، بلکه واقع گرایی را نمایان می کند. ما از شالگونی سؤال می کنیم که چگونه این طیف رنگارنگ سوسیالیست و گرایش های غیرمارکسیست و ماتریالیست می توانند همه با هم با کمونیست ها حول برنامه "روشن و محکم" (بخوانید "برنامه حداقل") وارد یک اتحاد برنامه ای درازمدت برای سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری شوند. مدافعان این تز باید بدانند که بسیاری از همین "جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" و همه شان از طبقه ی کارگر به مراتب بیشتر از یک رژیم سرمایه داری است. واضح است که بایستی این قبیل گرایش های ناراضی جامعه (قشرهای ستم دیده، دهقانان، زحمتکشان مسلمان و غیرمسلمان و سوسیالیست های مارکسیست و افراد غیر مارکسیست و غیره) را علیه رژیم بسیج کرد. اما اینها را نمی توان دور یک برنامه بسیج کرد. این قشرها باید

حول یک سلسله فعالیت های عمومی عملی متحد شوند. نام چنین اتحادی نیز "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" نیست که اتحاد عمل مخالفان رژیم است.

ج) اگر منظور از پیشنهاد شالگونی صرفاً یک اتحاد عمل چپ مدافعان جنبش کارگری - اما به شکل دائمی - است، این بحث می تواند واقعی و منطبق با وضعیت کنونی باشد. اما، دیگر چه نیازی به صفت های "بزرگ" و "عظیم" و "هواداران سوسیالیسم" و غیره است. واژه های پر طمطراق و توخالی کمکی به ایجاد چنین اتحاد عملی نخواهد کرد، بلکه صرفاً توهمات بی مورد ایجاد خواهد کرد. مسأله می تواند بسیار ساده تر و روشن تر طرح گردد. آن هم اینست که همانند دوره گذشته، نیروهای چپ مدافع طبقه کارگر بایستی برای فعالیت مشترک علیه رژیم گرد هم آمده و فعالیت های خود را سازمان دهند.

تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیزم در سطح جهانی - پس از فروپاشی شوروی، این جهت گیری را پراهمیت تر کرده است، اما تغییرات اخیر را نبایستی بزرگ تر از آن چه بوده قلمداد کرد. در هر مقطع شکست جنبش کارگری، ضرورت وحدت کارگران و چپ انقلابی طرح گشته است (در دوره رشد فاشیسم ۱۹۳۰ در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و غیره). در هر دوره نیز مدافعان سوسیالیزم انقلابی در دفاع از دست آوردهای خود مبارزه علیه نظام سرمایه داری را در حد توان سازمان داده اند. اپوزیسیون چپ ایران نیز پس از شکست انقلاب اخیر چنین کرد - بسیاری از نیروهای چپ در چند کشور اروپایی اقدام به فعالیت های مشترک عملی و برگزاری سمینارهای مشترک کردند (۸۶ - ۱۹۸۲). اما، پس از دوره ای این چنین فعالیت ها به علل متعدد از جمله فرقه گرایی و فرقه پسندی برخی* از نیروها و پراکندگی افراد و رخوت و دلسردی کاهش یافتند.

* - البته گرایش های فرقه گرا کماکان موجود و در حال مخدوش کردن اتحاد عمل نیروهای چپ هستند. برای نمونه یکی از علل عدم شرکت "اقلیت" در اتحاد چپ کارگری اینست که جریاناتی مانند "دفترهای کارگری سوسیالیستی... نه آن قدر شناخته شده اند، نه پراتیک

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

اکنون، مجدداً بایستی چنین اتحاد عمل‌هایی را احیاء کرد. اتحادهایی که کلیه ی نیروهای اپوزیسیون، صرف نظر از تعلقات سیاسی و برنامه‌ای، بتوانند حول یک سلسله فعالیت‌های دفاعی از حقوق دموکراتیک مردم ایران بسیج شوند. اما برای انجام چنین کاری، با توجه به وضعیت فعلی چپ، در وهله ی نخست اتحاد بایستی صرفاً شامل چپ کارگری (آنان که خود را سوسیالیست انقلابی دانسته و خواهان دفاع از جنبش کارگری هستند) باشد و در مرحله ی بعدی شامل سایرین شود. در نتیجه برای آغاز، طبیعتاً معیارهایی برای ایجاد چنین اتحاد عملی بایستی وجود داشته باشد. در ابتدا، این اقدام، یک اتحاد چپ کارگری است و نه اتحاد عمل کلیه نیروهای اپوزیسیون، فعالیت‌های دفاعی این اتحاد نیز بایستی در ابتدا بطور اخص مربوط به طبقه ی کارگر و زحمتکشان و پناهندگان سیاسی باشد.

در عین حال ضمن اتحاد عمل بر محور یک سلسله فعالیت‌های عملی، این نیروها، باید قادر باشند که مسائل سیاسی خود را نیز به بحث گذاشته و در محیطی دموکراتیک به تبادل نظر (از طریق سمینارهای مشترک و از طریق بولتن مباحثات) دامن زنند. بحث پیرامون مسایل چپ (ماهیت انقلاب آتی، حزب، برنامه و غیره). بحث‌هایی که توسط آنان نیروهای همنظر و همفکر، متحدان تشکیلاتی خود را به تدریج یافته و مبادرت به آماده سازی خود برای دخالت در جنبش کارگری ایران کنند. چنین اتحادی تنها پاسخ عملی و واقعی به فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای گردهم آیی چپ کارگری است.

م. رازی اکتبر ۱۹۹۴ - مهرماه ۱۳۷۳

مشخصی دارند و نه مواضع و برنامه رسماً اعلام شده!" (کار شماره ی ۲۷۰). چنین برخوردی بخصوص از سوی سازمانی که رفقای سیاسی خود را به علت اختلاف نظر به گلوله بسته و به قتل رسانده است، بسیار شگرف انگیز است. به هر حال قدمت و کمیت "پراتیک" طرفداران دفترها بسیار غنی‌تر از سازمان‌هایی نظیر "اقلیت" بوده و "مواضع" و "برنامه" اش بسیار روشن‌تر و مشخص‌تر از آن سازمان اعلام شده است.

چشم انداز جنبش کارگری

... احیای یک نظام سرمایه داری مدرن و مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن سرمایه های خارجی و همچنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. همواره یکی از دردهایی که «اصلاح طلبان» از آن رنج برده اند، کمبود مدیران حرفه ای در کارخانه های بوده است. برای نمونه، مسعود بهنود در مصاحبه اخیر خود با رادیو آزادی از غیرحرفه ای بودن مدیران شکایت کرده و یکی از علل عدم توفیق اصلاحات را اینگونه ارزیابی می کرد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نااطمینانی و ناامنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به اینجا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم (به ویژه جناح اقتدار گرا) از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور

به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیلکرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهرا مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قطع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد.

ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف، ایجاد نهادها و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد. البته، تدارک ایجاد چنین روندی در چند ساله پیش زمینه ریزی شده است. برای نمونه «بازسازی تشکیلاتی خانه کارگر» (به نقل از حسن صادقی)؛ فعال شدن «خانه کارگر» در مورد مسایل کارگری تشکیل و برجسته کردن «حزب اسلامی کار» و «کانون عالی شوراهای اسلامی»؛ بازتاب دادن شعارهای محوری کارگران؛ طرح، توضیح ضرورت «اعتصاب کارگری» در نشریه «کار و کارگر»؛ و غیره، همه نشانگر تدارکات اصلاح طلبان برای زمینه ریزی دوره ارباب و استثمار کارگران در محتوای یک نظام سرمایه داری نوین است.

با کمی کنکاش در نوشته های اصلاح طلبان، منظور واقعی این مدافعان سرمایه داری نوین از طرح مسایل کارگری روشن می گردد. برای مثال جعفر کامبوزیا نماینده مردم زابل، در مصاحبه ای اعلام می دارد که اعتصابات بشرطی

مورد پذیرش نظام بایستی قرار گیرد که به مثابه «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود» (اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی). همچنین دکتر ناطق پور، جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، می گوید: «هر چند اعتصاب کارگری می تواند به عنوان یک روش مؤثر عمل کند، اما باید توجه داشته باشیم که این روش معمولاً بایستی از حمایت قانون برخوردار باشد. زیرا در جامعه ای که اعتصابات کارگری به عنوان مقابله با دولت و ساختار سیاسی کلان کشور تلقی می شود، بدیهی است که این عمل با پیچیدگی و پیامدهای منفی برای کارگران همراه خواهد بود» (اعتصابات کارگری؛ ضرورت و امکان، کار و کارگر، ۱۱ دی). ویا، حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی که اعتصاب را یک ضرورت توصیف می کند، اما، می گوید: «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد.» (اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی).

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسئله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. حتی در کشورهای سرمایه داری اروپایی هیچگاه صحبت از برگزاری اعتصاب بدون لطمه زدن به اقتصاد نمی شود. نظریه پردازان رژیم بایستی توضیح دهند که چگونه کارگران می توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ برخلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند. اعتصاب حربه ای است در دست کارگران برای به نمایش گذاشتن قدرت خود. در طول حتی یک اعتصاب کارگری کوتاه مدت، کمیته

علیه انحرافات فرصت طلبانه و فرقه گرایانه در جنبش کارگری

اعتصاب توسط کارگران ساخته می شود. وجود کمیته اعتصاب برای سازماندهی است. کمیته اعتصاب نطفه اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران است. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسئله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح گردد. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری به نفع کارگران تغییر دهد. آن می تواند مسئله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را طرح کند. پس بدیهی است که، بحث در مورد «اعتصابات در چارچوب قوانین دولت» بورژوازی، یک بحث سراپا کاذبی است.

از اینروست که کارگران بایستی قوانین خود را برای امر سازماندهی تدوین کنند. تدوین این قوانین نیز بدون وجود تشکل مستقل کارگری غیرممکن است. تشکل مستقل کارگری نمی تواند همراه و یا در کنار نهادهای دولتی صورت پذیرد، زیرا کلیه نهادهای ساخته شده توسط دولت سرمایه داری ابزاری برای ارباب و کُند کردن روند بازسازی جنبش کارگری اند. در رأس این نهادی های دولتی، «خانه کارگر» قرار گرفته است. برای تحقق ابزار مستقل کارگری، تمام ابزار دولتی بایستی بی قدرت شوند.

نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری

یکی از نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری متکی بر این اعتقاد است که «خانه کارگر» قابل اصلاح و ترمیم بوده، و نقش کارگران پیشرو فعالیت در درون این نهاد و رادیکال تر کردن آنست. یکی از نظریه پردازان این گرایش انحرافی «یداله خسروی» است که در مصاحبه اخیر خود با مجله «اندیشه جامعه» نظریات خود در مورد «خانه کارگر» را چنین اعلام می دارد. مصاحبه کننده، نظر یدالله خسروی را در مورد «خانه کارگر» جویا می شود، مبنی بر اینکه عده ای از منقدان کارگری، «خانه کارگر» را نهادی «دولتی» و غیرمستقل می دانند. یداله خسروی در پاسخ می گوید

که یکی از ایرادات «خانه کارگر»، اینست که آن نظیر یک حزب سیاسی است. زیرا که در «مرام نامه» آن مسایلی نظیر: «پشتیبانی از مبارزه ی ملیت ها مستضعف جهان که در راه حق و آزادی مبارزه می کنند» و «مبارزه علیه... نژادپرستی و صیہونیسم...» عنوان شده است. از اینرو به اعتقاد او «خانه کارگر» تشکلی است مانند یک حزب سیاسی و نه یک تشکل مستقل کارگری و «نمی توان آنرا یک تشکل صنفی» نامید. و اینکه در مرام نامه «خانه کارگر»، «مرز بین تشکل سیاسی و تشکل صنفی مخدوش شده است» (بهتر است یدالله خسروی نشان دهد که در وضعیت ایران چگونه می توان مسایل صنفی را از سیاسی کارگران جدا کرد- حتی در کشورهای اروپایی سندیکاها ی کارگری به مسایل سیاسی نیز می پردازند). ایراد دیگر او اینست که رهبران «خانه کارگر» را مهندسین تشکیل می دهند و نه کارگران (اندیشه جامعه ۲۳، اردیبهشت ۸۱، ص ۴۰). و در انتها به نقل و تایید موضع حسن صادقی رئیس «شوراهای اسلامی کار» می گوید: «بازسازی تشکیلاتی خانه کارگر امری ضروری است» (همانجا، ص ۴۱). سپس به توضیح مفهوم تشکل مستقل پرداخته و چنین می گوید: «تشکل مستقل اقتصادی کارگران، که در برگیرنده کلیه کارگران... بدون در نظر گرفتن مسلک، رنگ پوست، جنسیت، تعلق فرد به گروه سیاسی و غیره باشد. این تشکل در برگیرنده ی همه ی کارگرانی است که محیط مشغول کارند و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد» (همانجا، ص ۴۲).

در نتیجه، یداله خسروی اصولاً اعتراضی به دولتی بودن «خانه کارگر» نداشته و تنها خواهان اصلاح و یا «بازسازی تشکیلاتی» آن نهاد هست. منطق بحث او اینست که چنانچه مسایل سیاسی از مرام نامه «خانه کارگر» خارج گشته و کارگران به جای مهندسین در رأس کار قرار گیرند، دخالت و شرکت کارگران در چنین نهادی بلا ایراد است. بدیهی است که چنین نظری از بنیاد یک نظر مماشات جویانه با دولت سرمایه داری است.

اول؛ این کارگر با سابقه (دبیر سندیکای سابق کارگران پالایشگاه نفت) و به ظاهر مخالف دولت سرمایه داری، هنوز مفهوم دولت سرمایه داری را، پس از سال ها «فعالیت» در درون جنبش کارگری، درک نکرده است. او مفهوم «دولت» را مخدوش می کند. از یکسو، می گوید «تشکل مستقل کارگری بایستی مستقل از دولت و احزاب سیاسی باشد» (همانجا، ص ۴۲) و از سوی دیگر خواهان اصلاح «خانه کارگر» است. او همانند سایر گرایش های مماشات جو در درون جنبش کارگری در سطح جهانی، دولت را تنها نوعی «حکومت» می پندارند (قوای مقتنه، اجرایی و قضایی). در صورتی که مفهوم دولت از دیدگاه نیروهای ضد سرمایه داری فراتر از اینهاست. دولت سرمایه داری نه تنها شامل حکومت سرمایه داری، مجلس، ابزار سرکوب و نیروهای مسلح است، که شامل دستگاههای تبلیغاتی، مساجد، رسانه های جمعی، مراکز آموزشی و همچنین نهادهای صنفی و سیاسی آن نیز می شود. تمام این مؤسسات دست در دست یکدیگر استثمار طبقه کارگر را تضمین می کنند. در نتیجه، نهادی به نام «خانه کارگر» نیز بخشی از دستگاه تحمیق و سرکوب کارگران است و بدین منظور طرح ریزی شده است. کافی است به ادعای خود «خانه کارگر» توجه شود: «دوری و نزدیکی در خانه کارگر با دولت ها یا تصمیمات آن ها با نحوه ی نگرش به منافع کارگران گره خورده است. هیچ زمان دشمنی کامل ... حاکم نبوده است» (این جا خانه ی همه ی کارگران است، روابط عمومی خانه کارگر، اندیشه جامعه ۲۳، ص ۷۶ - تاکید از ماست). بدیهی است که مفهوم استقلال از دولت بایستی شامل استقلال از «خانه کارگر» نیز باشد. زیرا این دو بهم پیوند خورده اند.

دوم، بازسازی نظام سرمایه داری مدرن و استقرار «اصلاح طلبان» دولتی نیاز به نهادهایی در درون طبقه کارگر نیز دارد. «خانه کارگر» و «کانون عالی شوراهای اسلامی کار» و «حزب اسلامی کار» همگی برای به تحکیم نظام سرمایه داری به شکل نوین آن طراحی شده اند. بنابراین مبارزه صنفی/سیاسی کارگران در راستی تشکیل تشکل مستقل کارگری بدون مبارزه با این نهادها امکان پذیر نخواهد بود.

«خانه کارگر» ابزاری است در دست سرمایه داری برای سرکوب و ارباب کارگران. مابین تشکل های مستقل کارگری و «خانه کارگر» هیچ آشتی ای وجود ندارد. یکی ناقض دیگری است.

سوم، بداله خسروی تصور می کند دولت بورژوازی قادر به داشتن طرفداران نظام سرمایه داری در درون کارگران نمی باشد. او می گوید تشکل مستقل کارگری نمی تواند تابلوی ورود ممنوع برای کارگران داشته باشد. واضح است برای ورود کارگران به تشکل های مستقل کارگری نبایستی ممنوعیتی وجود داشته باشد. اما تکلیف کارگرانی که هم در کارخانه مشغول به کار هستند و هم کارگر زاده شده اند، اما در عین حال بخشی از دولت سرمایه داری هستند چه می شود؟ کارگرانی که امروز در رأس نهادهایی مانند «حزب کار اسلامی» و یا «خانه کارگر» قرار گرفته اند، همان هایی هستند که به نمایندگی از طرف سرمایه داران در درون طبقه کارگر مشغول تدارک اعمال استثمار مضاعف هستند. مگر در زمان شاه به قول خود بداله خسروی، «سازمان کارگران» متشکل از کارگران ساواکی وجود نداشت؟ (همانجا، ص ۴۰). بدیهی است که تشکل مستقل کارگری که قرار است مستقل از دولت باشد بایستی از همه اجزا کارگرانی که مدافع دولت سرمایه داری موجود هستند، نیز مستقل باشد. برای تشکل های مستقل کارگری «تابلوی ورود ممنوع» وجود ندارد، مگر برای حامیان سرمایه و طرفداران نظام سرمایه داری. واضح است که انگیزه بداله خسروی در درون جنبش کارگری از طرح شعار «تابلوی ورود ممنوع وجود ندارد»، باز کردن درهای تشکل مستقل بر روی «خانه کارگر»ی هاست. و از این طریق چشمک زدن به رژیم سرمایه داری مدرن آتی.

کسانی که امروز در اپوزیسیون چپ کارگری، خواهان ایجاد پلی میان پیشروی کارگری و «خانه کارگر» هستند، نه تنها خدمتی به جنبش مستقل کارگری نمی کنند، بلکه خود به سدی در مقابل جنبش کارگری مبدل می گردند. مبارزه با

«اصلاح طلبان» دولت سرمایه داری جدا از افشا و انزوای مدافعان همسویی با نهادهای دولتی، نیست.

کارگران پیشرو و کل طبقه کارگر (و کل جامعه) خواهان اصلاحات به مفهوم کسب حقوق دمکراتیک و ایجاد فضای آزاد برای چانه زنی و دفاع از حقوق صنفی و سیاسی خود هستند. اما، هدف دولت سرمایه داری از «اصلاحات» با هدف کارگران از اصلاحات متفاوت است. این دو نوع «اصلاحات» در آتیه در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

مازیار رازی

بیست تیر هزار و سیصد و هشتاد و یک